

# شیعہ

## پاسخ می دهد



آیة اللہ العظمی سید رضا حسینی نسب



## فهرست:

مقدمه ناشر

پيشگفتار - بقلم حضرت آيه الله العظمى جعفر سبحانى

پرسش 1: «و عترتى» صحیح است یا «و سنتى»؟

پرسش 2: منظور از شیعه چیست؟

پرسش 3 - چرا على ابن ابى طالب(عليه السلام) وصى و جانشين

پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) است؟

پرسش 4 - «ائمه» چه کسانی هستند؟

پرسش 5 - چرا به هنگام صلوات بر محمد(صلی الله علیه وآلہ) آل

آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید و می گویید: اللهم صل علی

محمد و آل محمد؟

پرسش 6 - چرا امامان خود را معصوم می ناميد؟

پرسش 7 - چرا در اذان أشهد أنّ علياً ولـي الله مـی گویید و به

ولايت على(ع) گواهی می دهید؟

پرسش 8 - مهدی آل محمد کیست و چرا در انتظار آمدن وی به سر

می بردی؟

پرسش 9 - اگر شیعه حق است، چرا در اقلیت است و اکثر

مسلمانان جهان،

آن را نپذیرفته اند؟

پرسش 10 - «رجعت» چیست و چرا به آن اعتقاد دارید؟

پرسش 11 - شفاعت چیست که شما بدان معتقدید؟

پرسش 12 - آیا درخواست شفاعت از شفیعان واقعی، شرك

است؟

پرسش 13 - آیا کمک خواستن از غیر خدا شرك است؟

پرسش 14 - آیا خواندن و صدا زدن دیگران، مستلزم پرستش آنان و

شرك است؟

پرسش 15 - «بداء» چیست و چرا به آن معتقد هستید؟

پرسش 16 - آیا شیعه معتقد به تحریف قرآن است؟

پرسش 17 - نظر شیعه نسبت به صحابه چیست؟

پرسش 18 - مقصود از ازدواج متue چیست و چرا شیعه آن را حلال

می داند؟

پرسش 19 - چرا شیعیان، بر تربیت سجده می کنند؟

پرسش 20 - چرا شیعیان به هنگام زیارت، در و دیوار حرم را  
می بوسند و به آنها تبرّک می جویند؟

پرسش 21 - آیا از دیدگاه اسلام، دین از سیاست جدا  
نیست؟

پرسش 22 - چرا شیعه، فرزندان علی بن ابی طالب حسن و  
حسین را فرزندان رسول خدا (ص) می خواند؟

پرسش 23 - چرا شیعه، خلافت را تنصیصی می داند؟

پرسش 24 - آیا سوگند به غیر خدا شرک است؟

پرسش 25 - توسل به اولیای الهی، موجب شرک و مایه بدعثت  
است؟

پرسش 26 - آیا بزرگداشت زادروز اولیای خدا، بدعثت یا شرک  
است؟

پرسش 27 - چرا شیعیان، نمازهای پنجگانه را در سه نوبت  
می خوانند؟ 155

پرسش 28 - منابع فقه شیعه چیست؟

پرسش 29 - آیا ابوطالب با ایمان از دنیا رفت که به زیارت او  
می روید؟

پرسش 30 - آیا در نظر شیعه جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده  
و به جای علی بن ابی طالب، قرآن را بر رسول خدا نازل کرده  
است؟!

پرسش 31 - ملاک تقیّه چیست؟

پرسش 32 - در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب جعفری  
را به عنوان مذهب رسمی کشور دانسته اید، چرا؟

پرسش 33 - آیا شیعه، نماز وتر را واجب می داند؟

پرسش 34 - آیا اعتقاد به قدرت غیبی اولیای الهی مایه شرک  
است؟

پرسش 35 - چرا مقام «امامت» از مقام «رسالت» بالاتر است؟

پرسش 36 - معیار تشخیص «توحید» از «شرك» چیست؟

## پیشگفتار

افراد آگاه از شرایط حاکم بر جهان اسلام، به خوبی می دانند که امرزه «امّت» اسلامی به صورت «امّت ها» درآمده و هر امتی برای خود راه و رسمی دارد. در نتیجه زمام زندگی آنان به دست افرادی افتاده است که سیاست و بقای خود را در گرو دامن زدن بر اختلافات می دانند. از این جهت در این راه به صورت های مختلف سرمایه گذاری نموده و از هر وسیله ممکن بهره می گیرند.

جای گفتگو نیست که در میان طوایف اسلامی، مسائل اختلافی وجود دارد، هر چند بیشتر آنها مربوط به مسائل کلامی است که متکلمان اسلامی پایه گذار آنها هستند و نوع مسلمانان از آن اختلافات آگاهی ندارند، ولی در برابر مسائل اختلافی، محورهای مشترکی وجود دارد که حلقه اتصال در میان آنها است، بلکه نقاط مشترک فزونتر از نقاط اختلافی است - مع الوصف - سرمداران اختلاف، برآن تکیه کرده و از بازگویی مسائل مشترک در اصول و فروع سریاز می زند.

در یکی از کنفرانس‌های مربوط به «تقریب میان مذاهب اسلامی»، تبیین موضوع مذاهب فقهی در مورد احوال شخصی (نکاح، طلاق، ارث و...) به اینجانب واگذار شد، نگارنده در این مورد، رساله‌ای تقدیم کنفرانس نمود که اعجاب شرکت کنندگان را برانگیخت و هرگز برای آن پیش از مطالعه رساله، قابل قبول نبود که فقه شیعه در اکثر مسائل مربوط به این سه باب، با مذاهب چهارگانه فعلی اهل سنت وحدت نظر دارد.

آنان از دور، دست بر آتش دارند و شیعه را یک طایفه بریده از دیگر طوایف اسلامی می‌انگارند و شب و روز در وسائل ارتباط جمعی، بر ضد این گروه مظلوم تاریخ سخن می‌گویند، جز خوش خدمتی به دشمن مشترک و آب در آسیاب او ریختن، کار دیگری صورت نمی‌دهند. نگارنده به این گروه ناآگاه، سفارش می‌کند که ارتباط نزدیک با شیعه و تماس با علماء و دانشمندان آنان، پرده‌های ناآگاهی را از دیدگان آنان برطرف می‌نماید و شیعه را بصورت برادر تنی خود ارائه می‌کند که قرنها در طلب او بودند و از این طریق بر مفاد آیه تحقق بخشیده که می‌فرماید:

(إِنَّ أُمَّتَكُمْ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ)

یکی از ترفندهای دیرینه استعمار در میان ملت های اسلامی، طرح شبهات و تکثیر اشکالات است تا از این طریق، به انقلاب شکوهمند اسلامی، آسیب رسانند و این یک شیوه دیرینه است که در چند قرن اخیر به صورت های گوناگون، در خاورمیانه و قسمت های دیگر، رایج بوده است.

در موسم حج، بسیاری از زائران خانه خدا که با انقلاب اسلامی، آشنا گردیده و از سوی دیگر، تبلیغات سوء دشمنان، ذهن آنان را مشوب نموده است، به هنگام ملاقات با حجاج ایرانی، پرسشهایی را مطرح کرده و درخواست پاسخ می نمودند.

به منظور پاسخگویی به این نیاز، قسمت اعظم این سؤالات که غالباً جنبه دینی و فرهنگی دارد، در این مجموعه گردآمده و جناب مستطاب دانشمند محترم سید رضا حسینی نسب، زیر نظر اینجانب، به تنظیم پاسخ ها پرداخته و تا آنجا که فرصت اجازه می داد، در توضیح آنها کوشش به عمل آمده است و به منظور

رعایت اختصار در مقام جواب، به مقدار ضرورت اکتفا گردیده و تفصیل و توضیحات بیشتر باید به وقت دیگر، موكول شود.

**قم - حوزه علمیه جعفر سبحانی - 1374/9/1**

\*\*\*\*\*

## پرسش 1

### «و عترتی» صحیح است یا «و سنتی»؟

پاسخ: محدثان، حدیث ثقلین را که دارای شهرت بالایی است، دوگونه نقل نموده و در مجامع حدیثی آورده اند، باید دید کدام یک از آن دو، صحیح است:

الف: «کتاب اللّه و عترتی أهل بيته»

ب: «کتاب اللّه و سنتی»

پاسخ: حدیث صحیح و ثابت از پیامبر گرامی(صلی اللّه علیه وآلہ) همان لفظ «و اهل بیتی» است. روایتی که در آن به جای «اهل بیتی»، «سنتی» آمده، از نظر سند باطل و مردود است سند حدیث «و اهل بیتی» از صحت کامل برخوردار است.

سند حدیث «و اهل بیتی»:

این متن را دو محدث بزرگ نقل کرده اند:

۱ - مسلم در صحیح خود از زید بن ارقم نقل می کند که: پیامبر خدا روزی در کنار آبی به نام «خم» میان مکه و مدینه خطبه ای ایراد کرد و در آن خطبه خدا را ثنا گفت و مردم را نصیحت کرد آن گاه چنین فرمود:

«أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِي رَسُولُ رَبِّي  
فَأَجِيبُ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيهِمُ ثَقَلَيْنِ: أَوْلَاهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَالنُّورِ،  
فَخَذُوهُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوهُ بِهِ - فَحَثَ عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَبَ فِيهِ  
ثُمَّ قَالَ: - وَأَهْلُ بَيْتِنِي، أَذْكُرْكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِنِي، أَذْكُرْكُمُ اللَّهَ فِي  
أَهْلِ بَيْتِنِي، أَذْكُرْكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِنِي»

- ای مردم من بشری بیش نیستم و نزدیک است مأمور و فرستاده پروردگارم باید و من دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم و می روم؛ یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ زنید - و پیامبر بر عمل به کتاب خدا تأکید نمود آن گاه فرمود: - و اهل بیت من، خدا را درباره اهل بیت خود متذکر می شوم، این جمله را سه بار تکرار فرمود.(۱)

این متن را دارمی نیز در سنن(2) خویش آورده است. باید گفت  
سندهای دو مثل آفتاب روشن و واضح است و کوچکترین خدشه‌ای  
در آن نیست.

2 - ترمذی این متن را با لفظ «عترتی اهل بیتی» نقل کرده است  
که متن حدیث چنین است:

«انی تارک فیکم ما ان تمسّکتم به لن تضلوا بعدی؛ أحدهما أعظم  
من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الأرض و عترتی  
أهل بيته، لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفونی  
فيها». (3).

- من در میان شما دو چیز به ودیعت و امانت می گذارم، مادامی  
که به آن تمسک بجویید، هرگز گمراه نمی شوید؛ یکی از دیگری  
بزرگتر است:

---

1 - مسلم، صحیح، ج 4، ص 1803، شماره 2408، چاپ عبدالباقي.

2 - دارمی، سنن، ج 2، ص 432. - 431.

3 - ترمذی، سنن، ج 5، ص 663، شماره 37788.

کتاب خدا که ریسمان رحمت آویزان از آسمان به سوی زمین است،  
و دیگری عترت و اهل بیتم، و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا  
در حوض به من می پیوندند، بنگردید چگونه با امانتهای من رفتار  
می کنید.

مسلم و ترمذی، که از مؤلفان صحاح و سنن می باشند، هر دو بر  
لفظ «أهل بيت» تأکید دارند، و این بر اثبات نظر ما کافی است و  
سند هر دو در کمال اتقان و از اعتبار خاصی برخوردار است که نیاز  
به بحث و گفتگو ندارد.

### سند متن «و سنتی»

روایتی که به جای «أهل بیتی» لفظ «سنتی» را آورده حدیثی  
است مجعلو که علاوه بر ضعف سند، عوامل وابسته به امویها آن  
را ساخته و پرداخته اند:

1 - حاکم نیشابوری در مستدرک، متن یاد شده را با اسناد زیر نقل  
کرده است:

«عباس بن أبي أويس»، عن «أبي أويس» عن «ثور بن زيد الديلمي»، عن «عكرمة»، عن «ابن عباس» قال رسول الله:

«يا أيها الناس إنني قد تركت فيكم، إن اعتصمتم به فلن تضلوا أبداً  
كتاب الله وسنة نبيه!»<sup>(1)</sup>

- ای مردم من در میان شما دو چیز را ترک کردم، مادامی که به آن  
دو، چنگ زنید هرگز گمراہ نمی شوید کتاب خدا و سنت پیامبر!

در میان راویان این متن، پدر و پسری است که آفت سندند و آن دو  
اسماعیل بن ابی اویس و ابو اویس هستند، پدر و پسری که نه  
تنها توثیق نشده اند، بلکه متهم به کذب و وضع و جعل هستند.

---

1 - حاکم، مستدرک، ج 1، ص 93

سخن علمای رجال در مورد آن دو:

حافظ مُزّی در کتاب تهذیب الکمال، از محققان فن رجال درباره اسماعیل و پدرش نقل می کند:

یحیی بن معین (که از علمای بزرگ علم رجال است) می گوید: ابو اویس و فرزند او ضعیف اند، و نیز از یحیی بن معین نقل شده که می گفته: این دو نفر حدیث را می دزدند. ابن معین همچنین درباره فرزند ابواویس گفته است: نمی توان به او اعتماد کرد.

نسائی درباره فرزند گفته: او ضعیف است و ثقه نیست.

ابوالقاسم لالکائی گفته است: «نسائی» علیه او زیاد سخن گفته، تا آنجا که گفته است، باید حدیث او را ترک کرد.

ابن عدی (که از علمای رجال است) می گوید: ابن ابی اویس از دایی خود مالک، احادیث غریبی را روایت می کند که هیچ کس آن را نمی پذیرد.(1)

ابن حجر در مقدمه فتح الباری آورده است: هرگز با حدیث ابن ابی اویس نمی توان احتجاج نمود، به خاطر قدحی که نسایی درباره او انجام داده است.(2)

حافظ سید احمد بن صدیق در کتاب فتح الملک العلی از سلمة بن شیب نقل می کند: از اسماعیل بن ابی اویس شنیده که می گفت: آنگاه که اهل مدینه درباره موضوعی، دو گروه می شوند، من حدیث جعل می کنم.(3)

بنابر این، پسر (اسماعیل بن ابی اویس) متهم به جعل حدیث است و ابن معین به او نسبت دروغگویی داده است.

---

1 - حافظ مزی، تهذیب الکمال، ج 3، ص 127.

2 - ابن حجر عسقلانی، مقدمه فتح الباری، ص 391، چاپ دارالمعرفه.

3 - حافظ سید احمد، فتح الملک العلی، ص 15.

گذشته از این، حدیث او در هیچ یک از دو صحیح مسلم و ترمذی و دیگر کتب صحاح نقل نشده است.

درباره ابو اویس همین بس که ابوحاتم رازی در کتاب «جرح و تعديل» می‌گوید: حدیث او نوشته می‌شود ولی با آن احتجاج نمی‌شود، و حدیث او قوی و محکم نیست.(1)

و نیز ابوحاتم از این معین نقل کرده که ابو اویس، مورد اعتماد نیست.

روایتی که در سندهای این دو نفر باشد، هرگز صحیح نیست.  
گذشته از این، با روایت صحیح و ثابت مخالف می‌باشد.

نکته قابل توجه این است که ناقل حدیث؛ یعنی حاکم نیشابوری بر ضعف حدیث اعتراف کرده و لذا به تصحیح سند آن نپرداخته است، لیکن بر صحت مفاد آن، شاهدی آورده که آن نیز از نظر سند سست و از درجه اعتبار ساقط است. از این جهت به جای تقویت حدیث، بر ضعف آن می‌افزاید. اینک شاهد واهی او:

### سند دوم روایت «وسنتی»

حاکم نیشابوری با سندی که خواهد آمد، از ابوهریره بطور مرفوع(2) نقل می‌کند:

«انی قد تركت فيکم شيئاً لن تصلوا بعدهما: كتاب الله و سنتى  
ولن يفترقا حتى يردا على الحوض»(3)

این متن را حاکم با چنین سندی نقل کرده است:

---

1 - ابوحاتم رازی، الجرح والتعديل، ج 5، ص 92.

2 - حدیثی که روای، آن را به معصوم نسبت ندهد، مرفوع می نامند.

3 - حاکم، مستدرک، ج 1، ص 93.

«الصَّبِيُّ»، عن: «صالح بن موسى الطلحى» عن «عبدالعزيز بن رفيع»، عن «أبى صالح» عن «أبى هريرة».

این حدیث بسان حدیث پیشین مجعلو است و در میان رجال سند، صالح بن موسى الطلحى آمده که سخنان بزرگان علم رجال را درباره او می آوریم:

یحیی بن معین می گوید: صالح بن موسی قابل اعتماد نیست.  
ابوحاتم رازی می گوید: حدیث او ضعیف و منکر است، بسیاری از  
احادیث او منکر را، از افراد ثقه نقل می کند. نسائی می گوید:  
حدیث او نوشته نمی شود. در مورد دیگر می گوید: حدیث او متروک  
(1) است.

ابن حجر در «تہذیب التہذیب» می نویسد: ابن حیان می گوید:  
صالح بن موسی به افراد ثقه چیزهایی را نسبت می دهد که  
شبیه سخنان آنان نیست. سرانجام می گوید: حدیث او حجت  
نیست و ابو نعیم می گوید: حدیث او متروک است و پیوسته حدیث  
منکر نقل می کند. (2)

باز ابن حجر در تقریب(3) می گوید: حدیث او متروک است و ذهبی  
در کاشف(4) می گوید: حدیث او سست است. تا آنجا که ذهبی  
در «میزان الاعتدال»(5) حدیث مورد بحث را از او نقل کرده و گفته  
است که از احادیث منکر اوست.

---

1 - حافظ مزى، تهذيب الكمال، ج 13، ص 96.

2 - ابن حجر، تهذيب التهذيب، ج 4، ص 355.

3 - ابن حجر، تقریب، ترجمه، شماره 2891.

4 - ذهبی، الكاشف، ترجمه، شماره 2412.

5 - ذهبی، میزان الاعتدال، ج 2، ص 302.

### **سنده سوم حدیث «وستنی»**

ابن عبدالبر در کتاب «تمهید»(۱) این متن را با سنده داشته در زیر  
نقل کرده است:

«عبدالرحمن بن يحيى» عن «احمد بن سعيد» عن «محمد بن ابراهيم الدبیلی» عن «علی بن زید الفرائضی» عن «الحنینی» عن «کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف» عن «ابیه» عن «جده».

امام شافعی در مورد کثیر بن عبدالله می گوید: او یکی از ارکان دروغ است.(2) ابو داود می گوید: او یکی از کذابین و دروغگوهاست.(3) ابن حبان می گوید: عبدالله بن کثیر از پدر و جدش کتاب حدیث را نقل می کند که اساس آن جعل است. که هرگز نقل از آن کتاب و روایت از عبدالله حرام است مگر به عنوان تعجیب و نقد.(4)

نسائی و دارقطنی می گویند: حدیث او متروک است. امام احمد می گوید: او منکر الحديث است و قابل اعتماد نیست و ابن معین نیز همین نظر را دارد.

شگفت از ابن حجر در کتاب «التقريب» است که در ترجمه او تنها به لفظ «ضعیف» اکتفا کرده و کسانی را که او را متهم به کذب کرده اند افراط گر خوانده است، در حالی که پیشوایان علم رجال او را به کذب و جعل متهم کرده اند و حتی ذهبی می گوید: گفتار او واهی و سیست است.

---

1 - التمهيد، ج 24، ص 331

2 - ابن حجر، تهذيب التهذيب، ج 8، ص 377، ط دارالفكر؛ تهذيب الكمال، ج 24،  
ص 138.

3 - همان.

4 - ابن حبان، المجرحين، ج 2، ص 221.

### نقل بدون سند

مالك در «الموطأ» آن را بدون سند و به صورت مرسل نقل کرده و  
همگی می دانیم چنین حدیثی فاقد ارزش است.(1)

این بررسی به روشنی ثابت کرده که حدیث «وستنی» ساخته و  
پرداخته راویان دروغگو و وابستگان به دربار امویان است که آن را در  
مقابل حدیث صحیح «وعترتی» جعل کرده اند. از این جهت بر  
خطیبیان مساجد و گویندگان دینی و امامان لازم است، حدیثی را

که از رسول خدا وارد نشده، ترک کنند و به جای آن مردم را با حدیث صحیح آشنا سازند، حدیثی که آن را مسلم در «صحیح» خود به صورت «اهل بیتی» و ترمذی به لفظ «عترتی و اهل بیتی» آورده، نقل نمایند. بر جویندگان دانش است که بر آموزش علم حدیث روی آورند و حدیث صحیح را از ضعیف بازشناسند.

در پایان یادآور می شویم که مقصود پیامبر از لفظ «اهل بیتی» ذریه او است؛ مانند حضرت فاطمه و حسن و حسین - سلام الله عليهم - زیرا مسلم در صحیح(2) و ترمذی در سنن(3) از عایشه نقل کرده اند:

«نَزَّلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ - إِنَّمَا  
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا» فی  
بيت امّ سلمة، فدعا النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ - فاطمة و  
حسناً و حسيناً فجلّهم بكساء و على خلف ظهره فجلّله بكساء ثم  
قال: اللهم هولاء أهل بيتي فاذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهيرًا.  
قالت امّ سلمة: و انا معهم يا نبی الله؟ قال: أنت على مكانك و أنت  
الى الخير».

---

1 - مالک، الموطأ، ص 889، ح 3.

2 - مسلم، صحيح، ج 4، ص 1883، ح 2424.

3 - ترمذی، ج 5، ص 663.

- آیه «اَنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ اَهْلُ الْبَيْتِ وَ يَطْهِرُكُمْ  
تَطْهِيرًا» در خانه ام سلمه نازل گردید، پیامبر، فاطمه، حسن و  
حسین را در زیر عبا قرار داد و علی پشت سر او قرار داشت. او را  
با کسایی پوشانید و چنین گفت: پروردگار! آنان اهل بیت من  
هستند، پلیدیها را از آنان دور کن و آنان را پاکیزه گردان. ام سلمه  
گفت: ای پیامبر خدا! من نیز از آنان هستم (و از اهل بیت وارد در  
آیه به شمار می روم؟) فرمود: تو در جای خود باش، (تحت عبا وارد  
مشو) و تو در طریق خیر هستی.(1)

## **مفهوم حدیث ثقلین**

از این که پیامبر گرامی، عترت را در کنار قرآن یاد فرموده و هر دو را حجت خدا در میان امت توصیف نموده اند، می توان از آن، دو نتیجه گرفت:

1 - گفتار عترت پیامبر، بسان خود قرآن حجت است و در امور دینی؛ اعم از عقیدتی و فقهی، باید به گفتار آنان تمسک جست و با وجود دلیل از جانب آنان، نباید به دیگری عدول نمود.

مسلمانان پس از درگذشت پیامبر، هر چند در مسأله خلافت و اداره امور سیاسی امت، به دو گروه تقسیم شدند و هر یک برای خود منطق و دلیل دارند اگر آنان در موضوع اختلاف دارند، دیگر در مرجع علمی بودن اهل بیت نباید اختلاف کنند؛ زیرا همگان بر صحّت حدیث ثقلین اتفاق دارند و این حدیث مرجع علمی را در عقاید و احکام، قرآن و عترت می داند و اگر امت اسلامی بر این حدیث عمل کند، دایره اختلاف کوتاهتر شده و وحدت فراگیر می گردد.

---

1 - برگرفته از حسن بن علی السقاف، صحیح صفة صلاة النبی(صلی الله علیه وآلہ)، ص 294 - 289.

2 - قرآن به حکم این که کلام خدا است، مصون از خطا و اشتباه است، چگونه می توان در آن احتمال خطا داد در صورتی که خدا آن را چنین توصیف می کند: «لایأتیه الباطل من بین يدیه و لا من خلفه تزیل من حکیم حمید»(۱); باطل به آن از پیش رو و از پشت سر راه ندارد. کتابی است که از جانب خدای حکیم و حمید نازل گردیده است.

اگر قرآن مصون از خطا است، طبعاً قرین و عدل آن نیز مصون از خطا می باشد؛ زیرا صحیح نیست که فرد یا افراد خطا کار، عدیل، و هم سنگ قرآن شوند.

و این حدیث گواه بر عصمت آنان از هر نوع لغزش است، البته باید دقیق دقت کرد که عصمت ملازم یا نبوت نیست، چه بسا ممکن

است فردی معصوم از گناه باشد ولی در عین حال پیامبر نباشد.

حضرت مریم به حکم آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكُ وَ طَهَّرَكُ وَاصْطَفَاكُ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ». (2) پیراسته از گناه است، ولی پیامبر نیست.

---

42 - فصلت: 1

42 - آل عمران: 2

\*\*\*\*\*

## منظور از شیعه چیست؟

پاسخ: «شیعه» در لغت عرب به معنای «پیرو» است. قرآن مجید می فرماید: «وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِنَا لَا يُبْرَاهِيمُ»(۱); «یکی از پیروان نوح، ابراهیم است.» اما در اصطلاح مسلمانان، شیعه به گروهی اطلاق می شود که معتقدند پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) پیش از درگذشت خود، جانشین خویش و خلیفه مسلمین را در مناسبتهای متعددی؛ از جمله در روز هیجدهم ذوالحجّه، سال دهم هجری که به روز «غدیر» معروف است، در یک اجتماع بزرگ معین فرمود و او را به عنوان مرجع سیاسی، علمی و دینی پس از خود، تعیین نمود.

توضیح آن که: پس از پیامبر گرامی، مهاجر و انصار به دو گروه تقسیم شدند:

1 - گروهی معتقد بودند که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآلہ) مسأله خلافت را نادیده نگرفته و جانشین خویش را تعیین فرموده است و

او همان علی بن ابی طالب است؛ نخستین کسی که به وی ایمان آورد.

این جمعیت که متشکل از گروهی مهاجر و انصار بود و در رأس آنان، کلیه شخصیتهای بنی هاشم و جمعی از بزرگان صحابه؛

---

#### 1 - صفات: 83

مانند سلمان، ابوذر، مقداد، خباب بن ارت و امثال آنان قرار داشتند، بر همین عقیده باقی ماندند و شیعه علی(علیه السلام) نام گرفتند.

البته این لقب را پیامبر گرامی، در حال حیات خود به پیروان امیر مؤمنان عطا فرموده است. آنجا که با اشاره به علی ابن ابی طالب می فرماید:

«والذّى نفسى بيده، أَنَّ هَذَا وَشِيعَتُه لِهُمُ الْفَائزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».(1)

- سوگند به آن که جان من در دست او است، او (علی‌علیه السلام) و پیروان وی در روز رستاخیز، رستگاراند.

بنابراین شیعه، عبارت است از گروهی از مسلمانان صدر اسلام که به خاطر اعتقاد به «تنصیصی بودن» مقام ولایت، بدین نام معروف گردیده اند و این جماعت تاکنون نیز بر خط وصایت و پیروی از اهل بیت پیامبر باقی مانده اند.

مقام و موقعیت شیعه، از همین طریق معین می‌شود و بدین بیان، بی‌پایگی گفتار برخی از جاعلان جاہل یا مغرض، مبنی بر این که تشیع زاییده دورانهای بعدی است، روشن می‌گردد. برای شناخت گسترده‌تر تاریخ شیعه، به کتابهای «اصل الشیعه و اصولها»، «المراجعات» و «اعیان الشیعه» رجوع شود.

2 - گروه دیگر بر آن بودند که مقام خلافت، مقامی است انتخابی، از این رو با ابوبکر بیعت نمودند و بعدها به «اہل سنت» یا تسنن، ملقب گردیدند. و سرانجام نتیجه آن شد که بین هر دو طایفه اسلامی، با داشتن مشترکات بسیار در اصول، اختلاف نظر پیرامون

مسئله خلافت و جانشینی پیامبر به وجود آمد و هسته های نخستین هر دو گروه را همان مهاجر و انصار تشکیل می دادند.

---

1 - جلال الدین سیوطی، در المنشور، ج 6، در تفسیر آیه هفتم از سوره بیتہ (ان  
الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة).

\*\*\*\*\*

### پرسش 3

#### چرا علی بن ابی طالب(علیه السلام) وصی و حانشین پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) است؟

پاسخ: همانطور که یادآور شدیم، شیعه بر تنصیصی بودن مقام خلافت اعتقاد راسخ دارد و بر این باور است که امامت پس از پیامبر گرامی، از جهاتی بسان نبوت است؛ همانگونه که پیامبر را باید خدا معرفی فرماید، وصی وی نیز باید از جانب او - جل و علا - تعیین گردد.

تاریخ زندگانی رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) بر این اصل گواهی می دهد؛ زیرا ایشان در موارد متعددی علی(علیه السلام) را به عنوان خلیفه خویش، تعیین نموده اند که اکنون ما تنها سه مورد از آن را می آوریم:

1 - در آغاز بعثت؛ آنگاه که پیامبر از طرف خدا مأموریت یافت تا خویشانش را به مقتضای آیه «وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَفْرِينَ»<sup>(1)</sup> به آیین توحید دعوت کند، خطاب به آن جمع فرمود: «هرکس مرا در

این راه یاری کند، او وصی و وزیر و جانشین من خواهد بود.» تعبیر آن حضرت چنین بود:

---

214 - شعر: 1

«فَإِنّكَمْ يوازرنى فى هذالأمر علی ان يكون اخى و وزيرى و خليفتى  
و وصيّي فيكم».

- کدامیک از شما در این امر مرا یاری می نماید تا برادر و وزیر و  
وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

تنها کسی که به این ندای ملکوتی پاسخ مثبت داد، علی(علیه  
السلام)فرزند ابوطالب بود. در این هنگام، رسول خدا رو به  
خویشاوندان خود کرده، فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتِي فِيْكُمْ فَاصْمُعُوهَا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ».(1)

- این (علی)، برادر، وصی و جانشین من است در میان شما، به سخنان وی گوش فرا دهید و از او پیروی نمایید.

2 - در غزوه تبوك؛ پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) به علی(علیه السلام) فرمود:

«أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبىٰ  
بعدي». (2)

- آیا خشنود نمی شوی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پس از من پیامبری نیست.

يعنى همانگونه که هارون وصی و جانشین بلافضل حضرت موسی بود، تو نيز خليفه و جانشين من هستي.

3 - در سال دهم هجرت؛ رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) به هنگام بازگشت از حجۃ الوداع، در سرزمینی به نام «غدیر خم» علی(علیه السلام) را در میان جمعیّتی انبوه به عنوان ولی

---

1 - تاریخ طبری، ج 2، ص 62 - 63. و تاریخ کامل، ج 2، ص 40 - 41. و مسند احمد، ج 1، ص 111 و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 13، ص 212 - 210.

2 - سیره ابن هشام، ج 2، ص 520. و «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم در مصر، باب 9، فصل 2، ص 121.

مسلمانان و مؤمنان معرفی کرد و فرمود:

«مَنْ كُنْتَ مُؤْلَاهُ فَهُذَا عَلَىٰ مُولَاهٍ».»

- هرکس را تاکنون من سرپرست و صاحب اختیار بودم، از این پس،  
این علی مولی و سرپرست او است».

نکته مهم و قابل توجه این است که پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ) در آغاز سخن فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَى لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ؟» «آیا من بر شما، بیش از خود شما برتر نیستم؟» و مسلمانان همگی به تصدیق او برخاستند، بنابراین باید گفت که مراد آن حضرت از واژه «مولی» در این حدیث، همان مقام اولویت بر مؤمنان و سرپرستی

و صاحب اختیاری تام بر آنان است و می توان نتیجه گرفت که حضرت، همان مقام اولویتی که خود داشت، برای علی(علیه السلام)نیز ثابت فرمود. و در همان روز بود که حسان بن ثابت جریان تاریخی «غدیر» را به نظم درآورد و اشعاری سرود که در ذیل می آوریم:

يَنْادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدَيرِ نَبِيّهُمْ \*\* بِخَمْ وَاسْمَعْ بِالرَّسُولِ مَنَادِيَا  
فَقَالَ فَمَنْ مُولَاكُمْ وَ نَبِيّكُمْ؟ \*\* قَالُوا وَ لَمْ يَبْدُوا أَهْنَاكَ التَّعَامِيَا  
إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَ أَنْتَ نَبِيّنَا \*\* وَ لَمْ تَلْقُ مَنًا فِي الْوَلَايَةِ عَاصِيَا  
فَقَالَ لَهُ: قَمْ يَا عَلَىٰ فَإِنَّنِي \*\* رَضِيتُكَ مِنْ بَعْدِ إِمَامًا وَ هَادِيَا  
فَمَنْ كُنْتَ مُولَاهُ فَهُذَا وَلِيّهُ \*\* فَكُونُوا لَهُ اتَّبَاعٌ صَدِيقٌ مَوَالِيَا  
هَنَاكَ دُعَا: اللَّهُمَّ وَالَّهُ وَلِيّهُ \*\* وَ كُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلَيّاً مَعَادِيَا (1)

حدیث غدیر، از احادیث متواتر اسلامی است که علاوه بر علمای شیعه، حدود سیصد و شصت دانشمند سنی نیز آن را نقل کرده اند(2) که اسناد آنها به یکصد و ده تن صحابی می رسد

---

1 - المناقب (خوارزمی مالکی)، ص 80 و تذكرة خواص الأمة (سبط ابن جوزی حنفی) ص 20 و کفایة الطالب، ص 17. (نگارش گنجی شافعی) و...

2 - به عنوان نمونه به کتاب «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم - مصر، باب 9، فصل 2، صفحه 122 مراجعه فرمایید.

و بیست و شش تن از علمای بزرگ اسلام درباره اسناد و طریق این حدیث، کتاب مستقل نوشته اند.

ابوجعفر طبری، تاریخ نویس معروف مسلمان، اسناد و طریق این حدیث را در دو جلد بزرگ جمع آوری نموده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب «الغدیر» مراجعه شود.

\*\*\*\*\*

## پرسش 4

### «ائمه» چه کسانی هستند؟

پاسخ: پیامبر گرامی در دوران حیات خود تصریح فرموده اند که: پس از ایشان دوازده نفر به خلافت خواهند رسید که همگی از قریشند و عزت اسلام در سایه خلافت آنان خواهد بود.

حابر بن سمره می گوید:

«سمعت رسول الله(صلی الله علیه وآلہ) يقول لايزال الاسلام عزيزاً إلى اثنى عشر خليفة ثم قال كلمة لم اسمعها فقلت لأبي ما قال؟ فقال: كلهُم من قريش». (1)

- از پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) شنیدم که فرمود: اسلام به دوازده خلیفه و پیشوای عزیز خواهد بود سپس سخنی فرمود که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ جواب داد که فرمود؟ همگی از قریش هستند.

در تاریخ اسلام دوازده خلیفه‌ای که حافظ و نگهبان عزت اسلام باشند، جز دوازده امامی که شیعه بدانها معتقد است، نمی‌توان یافت؛ زیرا دوازده خلیفه‌ای که پیامبر معرفی می‌کند، بلافصله پس از آن حضرت به عنوان خلیفه ایشان معرفی گردیدند.

---

1 - صحیح مسلم، ج 6، ص 2، ط مصر.

اکنون باید دید که این دوازده نفر کیستند؟ اگر از خلفای چهارگانه که در اصطلاح اهل تسنن، «خلفای راشدین» نام دارند بگذریم، دیگر خلفاً مایه عزت اسلام نبودند. تاریخ زندگانی خلفای اموی و عباسی بر این مطلب گواهی می‌دهد. ولی دوازده امام شیعه که همگی در عصر خود مظہر تقوا و پرهیزکاری بودند. حافظان سنت رسول خدا و مورد توجه صحابه و تابعان و نسلهای بعدی شدند و مورخین به علم و وثاقت آنان بخوبی گواهی داده اند و... و این ائمه دوازده گانه عبارتند از:

1 - على بن أبي طالب

2 - حسن بن على (مجتبى)

3 - حسين بن على

4 - على بن الحسين (زين العابدين)

5 - محمد بن على (باقر)

6 - جعفر بن محمد (صادق)

7 - موسى بن جعفر (كاظم)

8 - على بن موسى (رضا)

9 - محمد بن على (تقى)

10 - على بن محمد (نقى)

11 - حسن بن على (عسكري)

12 - امام مهدی (قائم) که روایات متواتری از پیامبر، درباره او به عنوان «مهدی موعود» توسط محدثان اسلامی رسیده است.

درباره آشنایی با زندگانی این پیشوایان بزرگ، که اسمای آنها نیز در لسان رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ)آمده است، به این کتابها مراجعه فرمایید:

1 - تذكرة الخواص (تذكرة خواص الامة)

2 - کفاية الأثر

3 - وفيات الأعيان

4 - اعيان الشيعه، (به نگارش سید محسن امین عاملی) که از کتابهای فوق جامعتر است.

\*\*\*\*\*

## پرسش 5

### چرا به هنگام صلوات بر محمد (ص)، آل آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید

پاسخ: این مطلب حتمی و مسلم است که خود پیامبر (صلی الله عليه وآلہ) شیوه درود فرستادن بر خود را بر مسلمانان آموخته است. آنگاه که آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلِّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»(۱) نازل شد، مسلمانان پرسیدند: چگونه درود فرستیم؟ پیامبر فرمود: «لا تُصَلُّوا عَلَى الصَّلَوةِ الْبُتْرَاءِ» «بر من، صلوات ناقص نفرستید». باز پرسیدند: چگونه درود بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ».(۲)

---

1 - احزاب: 56

2 - الصواعق المحرقة، (ابن حجر)، چاپ دوم در «مکتبة القاهره» مصر، باب 11، فصل اول، ص 146 و نظیر آن در «الدر المنشور»، ج 5، تفسیر آیه 56 سوره احزاب، به نقل از محدثان و صحابان صحاح و مسانید، از قبیل عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ

و احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن مردویه،  
از کعب ابن عجرة از پیامبر گرامی، آمده است.

موقعیت آل پیامبر، در مرتبه ای است که شافعی در شعر معروف  
خود می گوید:

يا أهـل بـيـت رـسـوـل اللـه حـبـكـم \*\* فـرـضـُـ من اللـه فـى الـقـرـآن أـنـزـلـه  
كـفـاكـمـ من عـظـيمـ الـقـدـرـ أـنـكـم \*\* مـنـ لـمـ يـصـلـ عـلـيـكـمـ لـاـ صـلـوةـ لـهـ(1)

- ای خاندان پیامبر گرامی، محبت شما فریضه ای است که خداوند  
آن را در قرآن فرو فرستاده است.

- در بزرگی و رفعت مقام شما، همان بس که هر کس بر شما درود  
نفرستد، برای او درود نخواهد بود.

---

1 - الصواعق المحرقة، باب 11، ص 148، از فصل اول، و كتاب اتحاف (شبراوى)،  
ص 29 و «مشارق الأنوار» (حمزاوى مالكى)، ص 88، و المواهب (زرقانى) و  
الاسعاف (صبان)، ص 119.

\*\*\*\*\*

## پرسش 6

### چرا امامان خود را مغضوم می نامید؟

پاسخ: به عصمت امامان شیعه، که همگی اهل بیت پیامبرند، دلایل متعددی موجود است و ما از میان آنها تنها یکی را یادآور می شویم:

بنابر نقل دانشمندان شیعه و سنّی، پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) در آخرین روزهای زندگانی خود فرمود:

«إِنِّي تارِكٌ فِيْكُمُ الْقُلُونَ كِتَابَ اللهِ وَ أَهْلَ بَيْتِيِ وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقاَ حَتَّى يَرْدَأُ عَلَىَ الْحُوضِ». (1)

- من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها بجای می گذارم؛  
یکی «کتاب خدا» (قرآن) و دیگری «أهل بيت من» و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز رستاخیز، در کنار حوض کوثر به من برستند.

در اینجا نکته‌ای است جالب و آن این که: بدون شک قرآن مجید، از هرگونه انحراف و اشتباهی در امان است و چگونه ممکن است که خطابه وحی‌الله را یابد، در حالی که فرستنده آن خدا و آورنده

---

1 - مستدرک حاکم، جزء سوم، ص 148. الصواعق المحرقة، باب 11، فصل اول، صفحه 149. قریب به این مضمون نیز در کتاب «کنزالعمال»، جزء اول، باب الاعتصام بالكتاب و السنّة، ص 44 و در مسنند احمد، جزء پنجم، صفحه 182 و 189 و غیر آنها آورده شده است.

آن فرشته وحی و دریافت کننده آن پیامبر خدا(صلی الله علیه وآلہ) است؟ زیرا عصمت هر سه بسان آفتاب روشن است و مسلمانان جهان، پیامبر گرامی را در مقام اخذ وحی و حفظ و تبلیغ آن، مصون از اشتباه می‌دانند و روشن است که هرگاه کتاب خدا از چنین عصمت راستین و استوار برخوردار باشد، اهل بیت رسول خدا نیز از هر لغزش و اشتباه مصون خواهند بود. چراکه در این حدیث، عترت پیامبر، در جهت ارشاد و رهبری امت، به عنوان قرین قرآن مجید

قلمداد گردیده اند و به حکم «مقارت» هر دو از نظر عصمت، یک نواخت می باشند.

به بیان دیگر؛ جهت ندارد که فرد یا افراد غیر معصومی قرین کتاب خدا شمرده شوند.

روشن ترین شاهد عصمت ائمه(علیهم السلام) همان عبارت پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) است که فرمود: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرَدَا عَلَى الْحَوْضِ»؛ «این دو (در هدایت و رهبری) هرگز از هم جدا نمی گردند تا در کنار حوض کوثر، بر من وارد شوند».

هرگاه اهل بیت پیامبر از لغزشها در امان نباشند و در مواردی به خطأ روند، از قرآن که خطأ در آن راه ندارد، جدا گردیده و بی راهه می روند در حالی که رسول گرامی آن را بشدت نفی فرموده است.

البته مقصود از اهل بیت در سخن پیامبر، همه بستگان نسبی و سببی آن حضرت نیستند؛ زیرا شکی نیست که همه آنان از لغزشها مصون نبودند.

بنابراین، تنها گروه خاصی از عترت وی، چنین افتخاری را داشتند و این مقام و موقعیت بر جمع معدودی از آنان منطبق می باشد. و آنان همان ائمه اهل بیت(علیهم السلام) هستند که در طول تاریخ روشنی بخش راه امت و حافظ سنت پیامبر و نگهبان شریعت او بودند.

\*\*\*\*\*

## پرسش 7

چرا در اذان **أشهد أَنَّ عَلِيًّا وَلِيَ اللَّهِ مِنْ كُوَيْدِ وَ  
بِهِ وَلَا يَتَعَالَى**(عليه السلام) گواهی می دهید؟

پاسخ: شایسته است در پاسخ این سؤال، نکات ذیل در نظر گرفته شوند:

1 - فقهای شیعه همگی در کتابهای فقهی خود، اعم از استدلالی و غیره، تصریح می کنند که شهادت بر ولایت علی(عليه السلام) جزء اذان و یا اقامه نیست و هیچ کس حق ندارند آن را به عنوان جزء آن دو بر زبان جاری کند.

2 - علی(عليه السلام)، از دیدگاه قرآن، یکی از اولیاً خدا قلمداد گردیده است و در همان آیه، به ولایت وی بر مؤمنان تصریح می نماید، آنجا که می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكُوْهَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».(1)

- تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند و نماز را به پای می دارند و در حال رکوع، زکات می پردازند.

---

1 - مائدہ: 55

روايات صحاح و مسانيد اهل سنت نيز بر اين امر تصريح نموده اند که آيه شريفه در حق علی(عليه السلام) آنگاه که در حال رکوع، انگشت را به فقير بخشيد فرواد آمده است.(1) هنگامی که اين آيه درباره علی(عليه السلام) نازل گشت، حسان بن ثابت اين واقعه را چنین به نظم درآورد:

فَأَنْتَ الَّذِي أُعْطَيْتَ إِذْ أَنْتَ رَاكِعٌ \*\* قَدْتُكَ نَفْوُسُ الْقَوْمِ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ

فَأَنْزَلَ فِيْكَ اللَّهُ خَيْرَ وَلَايَةٍ \*\* وَبَيْنَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ

- تو آن کسی هستی که در حال رکوع، بخشش نمودی، جانها  
福德ای تو باد ای برترین رکوع کنندگان.

- پس خدا بهترین ولایت را درباره تو فرو فرستاد و آن را در احکام  
خلل ناپذیر شریعتها بیان فرمود.

3 - پیامبر گرامی فرمود: «آنما الاعمال بالنیّات» «میزان و حقیقت  
واقعیت هر عملی، به نیت انسان بستگی دارد».

بنابراین هرگاه «ولایت علی»(علیه السلام) یکی از اصولی که قرآن  
بدان تصریح فرموده است باشد، و از سوی دیگر جمله یاد شده به  
قصد جزئیت گفته نشود و جزیی از اذان محسوب نگردد، چه مانعی  
دارد که این حقیقت نیز، در کنار شهادت بر رسالت پیامبر گرامی  
بازگو گردد؟

در اینجا مطلبی لازم به گفتن است و آن این که: اگر افزودن  
جمله ای بر اذان، امری است غیر مستحسن و بدین جهت بر  
شیوه خرده گرفته می شود، این دو موردی که در زیر می آوریم،  
چگونه توجیه می گردد:

---

1 - مدارک نزول این آیه در مورد مذکور، بیش از آنست که در اینجا گردآوری شود.  
لکن از میان این مدارک انبوه، به برخی از آنها اشاره می‌نماییم:

1 - تفسیر طبری، ج 6، ص 186

2 - احکام القرآن (تفسیر جصاص)، ج 2، ص 542

3 - تفسیر بیضاوی، ج 1، ص 345

4 - الدر المنشور، ج 2، ص 293

1 - تاریخ صحیح گواهی می‌دهد که فصل «**حَىٰ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**»  
جزء اذان بوده است(1) در حالی که در دوران خلافت خلیفه دوم به  
تصور این که مردم با شنیدن آن گمان می‌برند که نماز بهترین  
عملها است و دیگر به سراغ جهاد نمی‌روند، آن را حذف کرد و به  
همین حالت باقی ماند.(2)

2 - جمله «**أَلْصَلُوهُ خَيْرٌ مِّن النَّوْمِ**»، در زمان رسول اکرم(صلی الله  
علیه وآلہ) جزء اذان نبوده و بعدها بر فصول آن اضافه گردیده  
است(3) و لذا شافعی، در کتاب «الأم» می‌گوید:

«اکره فی الاذان الصّلوة خيرٌ من النّوم لأنَّ أبا مَحْذوره لم يذكره». (4)

- یعنی برای من خوشایند نیست که در اذان بگویم: الصّلوة خيرٌ من النّوم؛ زیرا أبا مَحْذوره (یکی از روایان و محدثان)، آن را (در حدیث خود) نیاورده است.

---

1 - کنزالعمال، کتاب الصّلوة، ج 4، ص 266 عن الطبرانی: «كان بلال يؤذن بالصلوة حتى على خير العمل. و سنن بيهقی، ج 1، ص 424 و 425. و موطاً مالك، ج 1، ص 93.

2 - کنزالعرفان، ج 2، ص 158. و کتاب «الصراط المستقيم و جواهر الأخبار و الآثار»، ج 2، ص 192. و شرح التجريد (فوشجی)، مبحث امامت، ص 484: «صعد المنبر و قال: أيها الناس ثلث كن على عهد رسول الله أنا أنهى عنهن و أحرمهن و أعقاب عليهم و هى متعة النساء و متعة الحج و حتى على خير العمل».

3 - کنزالعمال، کتاب الصّلوة، ج 4، ص 270.

4 - به نقل از «دلائل الصدق»، ج 3، القسم الثاني، ص 97.

\*\*\*\*\*

## پرسش 8

مهدی آل محمد کیست و چرا در انتظار آمدن وی به سر می برد؟

پاسخ: از مسائلی که شرایع آسمانی بر آن اتفاق نظر دارند، مسأله «مصلح جهانی» است که در آخرالزمان ظهور می کند. نه تنها جامعه اسلامی بلکه جامعه های یهود و نصاری نیز منتظر آمدن این عدل گستر جهان هستند. با مراجعه به کتابهای عهد عتیق و عهد جدید، این حقیقت روشن می گردد.(1)

در این مورد، پیامبر گرامی نیز گفتاری دارد که محدثان اسلامی آن را نقل کرده اند. آنجا که می فرماید:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ لَبْعَثُ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا». (2)

---

1 - عهد عتیق: مزمیر داود، مزمور 96 و 97 و کتاب دانیال نبی، باب 12.

عهد جدید: انجیل متی، باب 24، انجیل مرقس، باب 13، انجیل لوقا، باب 21 (به نقل از موعودی که جهان در انتظار اوست)

2 - صحيح ابی داود، طبع مصر، المطبعة التازیه، ج 2، ص 207 و بنایع المودّة،  
ص 432 و نورالابصار، (ب 2، ص 154).

یعنی: اگر از روزگار، بجز یک روز باقی نماند، همانا خداوند مردی از  
خاندان من بر می انگیزد تا جهان را پر از عدل و داد کند، چنانکه پر از  
ستم گردیده است.

بنابراین، چنانکه در پیش اشاره شد اعتقاد به چنین مصلحی مورد  
اتفاق صاحبان شرایع آسمانی است و نیز روایات فراوانی پیرامون  
مهدی موعود، در کتابهای صحاح و مسانید اهل سنت، وارد شده  
است و محدثان و محققان اسلامی از فرقیین (شیعه و سنی)  
درباره آن حضرت، کتابهای فراوانی به رشتہ تحریر درآورده اند.(1)

مجموعه این روایات، خصوصیات و نشانه های او را بگونه ای معین  
نموده که درست بر فرزند بلافضل امام حسن عسکری(2)  
یازدهمین پیشوای شیعه، تطبیق می نماید. براساس این روایات،  
آن حضرت همنام پیامبر گرامی(3) و دوازدهمین پیشوای(4) و از

نوادگان حسین بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام)(5) می باشد.

مهدی موعود به امر الهی در سال 255 هجری به دنیا آمد و هم اکنون بسان سایر افراد به زندگانی خود ادامه می دهد البته به صورت ناشناس.

لازم به گفتن است که چنین عمر طولانی، نه با علم و دانش ناسازگار است و نه با منطق وحی. جهان دانش امروز درصد

---

1 - مانند کتاب البيان فی اخبار صاحب الزمان، نگارش: محمد بن یوسف ابن الکنجی شافعی، و کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، نگارش: علی بن حسام الدین، مشهور به متقی هندی. و کتاب المهدی و المهدویه، نگارش: احمد امین مصری.

اما علمای شیعه، در این زمینه کتابهای بسیار زیادی نوشته اند که شمارش آنها آسان نیست. مانند: الملاحم و الفتنه و ...

2 - بناییع الموده، ب 76، در مناقب، از جابر بن عبد الله انصاری.

3 - صحیح ترمذی، طبع دهلهی، سال 1342، ج 2، ص 46 و مسند احمد، طبع مصر، سال 1313، ج 1، ص 376.

4 - بناییع الموده، ص 443

5 - بناییع الموده، ص 432

افزایش عمر طبیعی انسانها است و بر این باور است که بشر استعداد و شایستگی عمر طولانی را دارد و اگر بخشی از آفات و آسیبها پیشگیری شود، امکان افزایش آن زیاد است. تاریخ نیز اسامی کسانی را که دارای عمر طولانی بوده اند ضبط نموده است.

قرآن مجید درباره نوح پیامبر می فرماید:

«فَلَيِثْ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا». (1)

- نوح در میان قوم خود، هزار سال زندگی کرد، مگر پنجاه سال.

و درباره حضرت یونس می فرماید:

«فَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَّيْثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبَعْثُونَ».(2)

- اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز رستاخیز در شکم او (ماهی) باقی می ماند.

همچنین حضرت خضر پیامبر و حضرت عیسی مسیح(علیهم السلام)، از دیدگاه قرآن و به اتفاق آرای مسلمانان جهان، هنوز زنده هستند و به حیات خوبیش ادامه می دهند.

---

1 - عنکبوت: 14

2 - صافات: 144

\*\*\*\*\*

## پرسش 9

### اگر شیعه حق است، چرا در اقلیت است و اکثر مسلمانان جهان، آن را نپذیرفته اند؟

پاسخ: شناخت حق و باطل، در گرو کمی پیروان و یا فزونی آنها نیست. در جهان امروز، نسبت مسلمانان به منکران اسلام، در حدود یک پنجم یا یک ششم است. اکثریت ساکنان خاور دور را بت پرستان و گاوپرستان و سایر منکران ماوراء طبیعت تشکیل می دهند.

چین با جمعیت متجاوز از یک میلیارد، جزء اردوگاه الحادی کمونیسم است و اکثریت مردم هندوستان را، که نزدیک یک میلیارد جمعیت دارد، گاوپرستان و بت پرستان تشکیل می دهند.

و از سویی چنین نیست که اکثریت، نشانه حقانیت باشد. قرآن مجید غالباً اکثریت ها را نکوهش نموده و به ستایش از برخی اقلیتها می پردازد، که در این مورد به عنوان نمونه، به برخی از آیات اشاره می نماییم:

1 - «وَلَا تَحِدُّ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ».(1)

---

18 - اعراف: 1

- اکثر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت.

2 - «إِنْ أُولَيَائُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».(1)

- اولیای وی نیستند مگر پرهیزکاران، ولیکن اکثر آنان نمی دانند.

3 - «وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ».(2)

- و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.

بنابراین، انسان واقع گرا، هیچگاه نباید از اقلیت پیروان آیین خود بهراسد و نیز نباید به خاطر اکثریت آنان مبهات کند. بلکه شایسته است چراغ عقل را روشن سازد و از نور و فروغ آن بهره مند گردد.

مردی به امیر مؤمنان علی(عليه السلام) عرض کرد: چگونه ممکن است که مخالفان تو در جنگ جمل، که اکثریت نسبی را تشکیل می دهند، بر باطل باشند؟

امام(عليه السلام) فرمودند:

«إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يُعْرَفُ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ، إِنْ تَعْرَفَ الْحَقَّ تَعْرَفَ أَهْلَهُ، إِنْ تَعْرَفَ الْبَاطِلَ تَعْرَفَ أَهْلَهُ».»

- حق و باطل، با مقدار پیروان، شناخته نمی شوند، حق را بشناس، اهل آن را خواهی شناخت. باطل را بشناس، اهل آن را خواهی شناخت.

بر یک فرد مسلمان لازم است که این مسأله را از طریق علمی و منطقی تحلیل نماید و آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»(3) را بسان چراغی فرا راه خود قرار دهد.

گذشته از این، هر چند شیعه از نظر جمعیت به پایه اهل تسنن نمی رسد، اما اگر سرشماری دقیقی صورت گیرد، معلوم خواهد

---

1 - انفال: 34

2 - سباء: 13

3 - اسراء: 36

شد که یک چهارم مسلمانان جهان را شیعیان تشکیل می دهند، و آنان در نوع مناطق مسلمان نشین دنیا زندگی می کنند(1) و در تمام برهه های تاریخ، در میان آنان دانشمندان و نویسنده‌گان نام آور و صاحبان تصانیف و آثار می زیسته اند. شایسته است روشن گردد که پایه گذاران علوم اسلامی نیز غالباً شیعه بوده اند که در میان آنان:

ابوالأسود دئلی، پایه گذار علم «نحو»

خلیل بن احمد، پایه گذار علم «عروض»

معاذ بن مسلم بن ابی ساره کوفی، پایه گذار علم «صرف»

و ابوعبدالله محمد بن عمران کاتب خراسانی (مرزبانی) یکی از پیشتازان علم بلاغت به چشم می خورند.<sup>(2)</sup>

برای آگاهی بیشتر بر تأثیرات انبوه علماء و دانشمندان شیعه، که شمارش همه آنها بسیار دشوار است، می توانید به کتاب ارزشمند «الذریعه إلى تصانیف الشیعه» مراجعه کنید و نیز جهت آشنایی با شخصیتهاي بزرگ شیعه، کتاب «اعیان الشیعه» و برای کسب اطلاع از تاریخچه شیعیان «تاریخ الشیعه» را ملاحظه فرمایید.

---

1 - برای توضیح بیشتر، به کتاب «اعیان الشیعه، ج 1، بحث 12، ص 194 مراجعه شود.

2 - در این مورد، می توانید به کتاب «تأسیس الشیعه»، به نگارش سید حسن صدر مراجعه فرمایید.

\*\*\*\*\*

## پرسش 10

### «رجعت» چیست و چرا به آن اعتقاد دارید؟

پاسخ: «رجعت» در لغت عرب به معنای «بازگشت» است و در اصطلاح، بر «بازگشت گروهی از انسانها پس از مرگ و پیش از روز رستاخیز» اطلاق می‌شود که همزمان با نهضت جهانی مهدی موعود (علیه السلام) صورت می‌گیرد و این حقیقت، نه با عقل منافات دارد و نه با منطق وحی.

از دیدگاه اسلام و آیین‌های دیگر الهی، جوهره انسان را روح مجرد وی تشکیل می‌دهد، که از آن به «نفس» نیز تعبیر می‌شود و بعد از فنای بدن، باقی می‌ماند و به حیات جاودانه خود ادامه می‌دهد.

از سوی دیگر پروردگار بزرگ، از نظر قرآن، قادر مطلق است و هیچ مانعی، توانایی او را محدود نمی‌سازد.

با این دو مقدمه کوتاه، روشن می‌گردد که مسأله رجعت، از دیدگاه عقل امری است ممکن؛ زیرا با اندک تأملی معلوم می‌شود

که بازگرداندن این گروه از انسانها، به مراتب از آفرینش نخستین آنان، سهل‌تر است.

بنابراین پروردگاری که در وهله اول آنان را آفریده است، بی‌تردد بر بازگرداندن مجدد آنان توانایی دارد.

براساس منطق وحی، نمونه‌هایی از «رجعت» را در امتهای پیشین می‌توان یافت.

قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهَنَّمَ فَأَخَذْتُمُ الصّاعِقَةَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، ثُمَّ بَعْثَانَكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». (۱)

- آنگاه که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا آن که خداوند بزرگ را آشکار ببینیم، پس صاعقه شما را دربرگرفت در حالی که نگاه می‌کردید. سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم، باشد که سپاسگزاری نمایید.

و در جای دیگر از زبان عیسی مسیح می فرماید:

«وَاحِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ».(2)

- مردگان را به اذن خدای بزرگ، زنده می گردانم.

قرآن کریم نه تنها بر امکان رجعت صحّه می گذارد که وقوع و تحقق بازگشت جمعی از انسانها را، پس از آن که از جهان رخت بربرستند، تأیید می کند، قرآن در دو آیه ای که اینکه می آوریم به بازگرداندن گروهی از مردم پس از مرگ و پیش از برپایی قیامت، اشاره می کند.

«وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بَايِّنَاتِنَا لَا يُؤْقِنُونَ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوَزَّعُونَ».(3)

---

1 - بقره: 55 و 56

2 - آل عمران: 49

یعنی: و چون سخن (خدا) بر آنان واقع شود، موجودی را از بین آنان بیرون می آوریم که با مردم درباره این که گفتار ما را باور نداشتند، سخن گوید. و آن روز که از میان هر امت، جمیع از تکذیب کنندگان نشانه های ما را، برانگیزیم پس آنان بازداشته خواهند شد.

برای زمینه سازی استدلال به این دو آیه شریفه بر مسأله رجعت پیش از روز رستاخیز، شایسته است نکات یاد شده در زیر مورد توجه قرار گیرد:

1 - مفسران اسلامی برآند که این دو آیه، پیرامون قیامت سخن می گوید و آیه نحسین، یکی از نشانه های پیش از رستاخیز را بیان می کند؛ چنانکه جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدر المنشور» از ابن ابی شیبہ و او از حذیفه نقل می کند که «خروج دابه» از حوادث پیش از قیامت است.(1)

2 - تردیدی نیست که در روز رستاخیز، همه انسانها محسور می گردند، نه یک گروه معین از میان هر امت، قرآن در مورد عمومیت و فراگیر بودن حشر انسانها چنین می فرماید:

«ذِلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ».(2)

- آن، روزی است که همه مردم، گردآورده می شوند.(3)

و در جای دیگر می فرماید:

«وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارَزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا».(4)

- و روزی که کوهها را به حرکت درآوریم و زمین را آشکار ببینی و همه آنان را گردآوری نموده و هیچ کس را فروگذار ننماییم.

---

1 - الدر المنشور، ج 5، ص 177، در تفسیر آیه 82 از سوره نمل.

103 - 2 - هود:

3 - در الدّر المنشور، ج 3، ص 349، این روز را به روز قیامت، تفسیر نموده است.

47 - کهف: 4

بنابراین، در روز قیامت، همه افراد بشر برانگیخته می‌شوند و این امر به جمع معینی اختصاص ندارد.

3 - آیه دوم از دو آیه مذکور، به برانگیخته شدن گروه خاص و جمع معینی از امتها تصریح می‌نماید نه همه انسانها؛ زیرا این آیه شریفه می‌فرماید:

«وَيَوْمَ نَحْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِيَوْمِنَا...».

- و آن روز که از میان هر امت، گروهی از تکذیب کنندگان آیات خود را برخواهیم انگیخت.

این جمله به روشنی بر عدم برانگیخته شدن همه انسانها گواهی می‌دهد.

نتیجه: از این سه مقدمه کوتاه، به خوبی روشن می‌کردد که «برانگیختن گروه خاصی از انسانهای تکذیب کننده آیات الهی، که از آیه دوم استفاده می‌شود، حادثه‌ای است که پیش از برپا شدن قیام، روی خواهد داد.

زیرا حشر انسانها در روز رستاخیز، شامل همه افراد بشر می‌گردد و به گروه خاصی محدود نمی‌شود.

با این بیان، روشنی گفتار ما مبنی بر بازگشت گروهی از انسانها پس از مرگ و پیش از برپایی رستاخیز، به ثبوت می‌رسد و این پدیده همان «رجعت» است.

بر این اساس، اهل بیت پیامبر که قرین قرآن و مفسران وحی الهی هستند، به روشنگری در این زمینه برخاستند و ما برای رعایت اختصار، به دو گفتار از آنان اشاره می‌کنیم:

امام صادق(علیه السلام) می‌فرماید:

«آیام الله ثلاثة يومن القائم(علیه السلام) و يوم الکرّه و يوم القيمة».

- ایام الهی، سه روز هستند روز قیام حضرت مهدی(علیه السلام)  
و روز رجعت و روز رستاخیز.

و در جای دیگر می فرماید:

«لیس منا من لم یؤمن بکرّنا».

- کسی که بازگشت مجدد ما را به دنیا نپذیرد از ما نیست.

شایسته است در اینجا به دو نکته مهم اشاره کنیم:

## 1 - فلسفه رجعت

با اندیشه در انگیزه های رجعت، به دو هدف بلند از اهداف این پدیده، برخورد می کنیم؛ یکی نشان دادن جلال و شکوه واقعی اسلام و سرافکندگی کفر و دیگری دادن پاداش به انسانهای با ایمان و نیکوکار و کیفر نمودن کافران و ستمگران.

## 2 - تفاوت بارز «رجعت» با «تناسخ»

لازم به ذکر است که مسأله رجعت از دیدگاه شیعه هرگز مستلزم اعتقاد به تناسخ نیست؛ زیرا نظریه تناسخ بر انکار رستاخیز مبتنی

است وجهان را درگردش دائم می‌داندکه هر دوره‌ای تکرار دوره پیش از آن است.

براساس این نظریه، روح هر انسانی پس از مرگ، بار دیگر به دنیا باز می‌گردد و به بدن دیگری منتقل می‌شود. پس اگر روح در زمان گذشته از نیکوکاران بوده، در بدنه قرار می‌گیرد که دوران بعد را با خوشی می‌گذراند و اگر از بدکاران بوده، به بدنه منتقل می‌شود که دوران بعد را با سختی‌ها سپری می‌کند. و این بازگشت در حکم رستاخیز او است! در حالی که معتقدان به رجعت، به پیروی از شریعت اسلام، به قیامت و معاد ایمان دارند و از سوی دیگر انتقال یک روح جدا

شده از بدن را به بدن دیگر محال می‌دانند.<sup>(1)</sup> و تنها بر آنند که گروهی از انسانها، پیش از قیامت به این جهان باز می‌گردند و پس از برآورده شدن حکمتها و مصالح آن، بار دیگر به سرای جاودانی می‌شتابند تا در روز رستاخیز، همراه با دیگر انسانها برانگیخته شوند؟ و هرگز یک روح، پس از جدا شدن از بدن، به بدن دیگری منتقل نمی‌گردد.

---

1 - صدر المتألهين در کتاب اسفار، ج 9، باب 8، فصل 1، ص 3، در مورد ابطال تناسخ می فرماید: «... فلو تعلقت نفس منسلخة ببدن آخر عند كونه جنيناً أو غير ذلك يلزم كون أحدهما بالقوّة والآخر بالفعل، و كون الشئ بما هو بالفعل بالقوّة. و ذلك ممتنع لأن التركيب بينهما طبيعي إتحادي، و التركيب الطبيعي يستحيل بين أمرين أحدهما بالفعل والآخر بالقوّة».

\*\*\*\*\*

## پرسش 11

### شفاعت چیست که شما بدان معتقدید؟

پاسخ: شفاعت، یکی از اصول مسلم اسلام است که همه طوایف و فرق اسلامی به پیروی از آیات قرآن و روایات، آن را پذیرفته اند. هر چند در نتیجه شفاعت با هم اختلاف نظر دارند.

حقیقت شفاعت این است که انسان گرامی که در نزد خداوند از قرب و مقامی برخوردار است، از خدای متعال خواهان بخشودگی گناهان و یا ارتقای درجه انسانی دیگر گردد.

رسول گرامی فرمود:

«أَعْطِيْتُ خَمْسًا... وَ أَعْطِيْتُ الشَّفَاعَةَ فَادْخُرْتُهَا لِإِمْرَأٍ».(1)

- پنج چیز به من ارزانی شد... و شفاعت به من عطا شد، پس آن را برای امت خود ذخیره نمودم.

## محدودیت شفاعت

از دیدگاه قرآن، شفاعت مطلق و بدون قید و شرط مردود است.

شفاعت در صورتی مؤثر می گردد که:

---

1 - مسنند احمد، ج 1، ص 301؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 91، ط مصر.

\* اولاً: شفیع از جانب خدا در شفاع مأذون باشد. تنها گروهی می توانند شفاعت نمایند که علاوه بر قرب معنوی به خدا، از جانب اوی مأذون باشند. قرآن مجید در این مورد می فرماید:

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ أَتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا».(1)

- مالک شفاعت نیست مگر کسی که نزد خدای رحمان، عهد دریافته باشد.

و در جای دیگر می فرماید:

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا».(2)

- در روز رستاخیز، شفاعت کسی درباره دیگران سود نمی بخشد،  
مگر کسی که خدا به او اذن دهد و به گفتار وی راضی گردد.

\* ثانیاً: شخص مورد شفاعت نیز باید لیاقت فیض الهی را از طریق شفیع پیدا کند؛ یعنی رابطه ایمانی او با خدا و پیوند روحی وی با شفیع، گستته نشود، بنابراین کافران که رابطه ایمانی با خداوند ندارند و برخی از مسلمانان گناهکار؛ مانند گروه بی نماز و آدم کش که قادر پیوند روحی با شفیع هستند، مورد شفاعت قرار نمی گیرند.

قرآن در مورد افراد بی نماز و منکران روز رستاخیز می فرماید:

«فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ». (3)

- پس شفاعت شفیعان، به آنان سودی نمی بخشد.

و درباره ستمگران می فرماید:

109 - طه: 2

48 - مدّثر: 3

«ما للظالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٌ يُطَاعُ». (1)

- برای ستمگران هیچ خویشی و شفیعی، که شفاعت وی پذیرفته  
شود، نخواهد بود.

### فلسفه شفاعت

شفاعت، بسان توبه، روزنه امیدی است برای کسانی که  
می توانند در نیمه راه ضلالت و معصیت، گناهان خویش را ترک کنند  
و از آن پس، باقیمانده عمر خود را در طاعت خدا سپری نمایند؛ زیرا  
انسان گناهکار هرگاه احساس کند که در شرایط محدودی (نه در  
هر شرایطی) می تواند به شفاعت شفیع، نایل گردد، سعی  
می کند که این حد را حفظ نماید و گام فراتر ننهد.

## نتیجه شفاعت

تفسران در نتیجه شفاعت، که آیا بخشودگی گناهان است و یا ارتقاء درجه، اختلاف نظر دارند ولی با توجه به فرموده پیامبر گرامی که: «شفاعت من، برای مرتكبان گناهان کبیره است» نظر نخست، روشن تر می گردد.

«إِنَّ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَاَهْلُ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي». (2)

- شفاعت من در روز رستاخیز، از آن کسانی از امت من است که مرتكب گناهان کبیره شده اند.

---

18 - مؤمن: 1

2 - سنن ابن ماجه، ج 2، ص 583؛ مسنند احمد، ج 3، ص 213؛ سنن ابی داود، ج 2، ص 537؛ سنن ترمذی، ج 4، ص 45.

\*\*\*\*\*

## پرسش 12

آیا درخواست شفاعت از شفیعان واقعی، شرک است؟

در توضیح سؤال گفته می شود، شفاعت حق مخصوص خدا است  
چنانکه قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«قُلْ لِلّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا». (۱)

- بگو برای خدادست حق شفاعت.

بنابراین، درخواست شفاعت از غیرخدا، درخواست حق مطلق خدا  
از بندۀ اوست و چنین درخواستی درحقیقت، پرستش غیر خدادست  
و با «توحید در عبادت»، سازگار نیست.

پاسخ: مقصود از «شرک» در اینجا، شرک در ذات یا خالقیت و یا  
شرک در تدبیر نیست، طبعاً منظور شرک در عبادت و پرستش او  
است.

روشن است که تبیین این مسأله، به تفسیر دقیق عبادت و پرستش بستگی دارد و همگی می‌دانیم که تفسیر معنای عبادت، در اختیار ما قرار داده نشده است تا هر خصوصی را برای مخلوقی و هر درخواستی را از بنده ای عبادت بدانیم.

---

44 - زمر: 1

بنابر تصریح قرآن مجید، فرشتگان بر آدم سجده کردند.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ».(1)

- پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم، و از روح خود در وی دمیدم، پس بر او به سجده درافتید، که همه سجده نمودند.

در عین حال، این سجده گرچه به فرمان خدا بود، لیکن از نظر ماهیت، عبادت آدم نبود، و گرنه خدا به آن فرمان نمی‌داد.

همچنین می‌دانیم فرزندان یعقوب و حتی خود آن حضرت، بر یوسف سجده نمودند.

«وَرَقَعَ أَبْوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا». (2)

- و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و آنان بر او سجده کردند.

اگر چنین خصوصی پرستیش یوسف بود، نه حضرت یعقوب پیامبر که از مقام عصمت برخوردار است انجام می‌داد و نه به این کار فرزندان خود راضی بود. در عین حال که هیچ خصوصی بالاتر از سجده نیست.

بر این اساس، باید مفهوم خضوع و یا درخواست از غیر را از معنای پرستیش جدا سازیم. حقیقت پرستیش آن است که انسان، موجودی را خدا بیندیشد و در برابر او به پرستیش برخیزد و یا پدیده ای را مخلوق خدا بداند ولیکن تصور کند که کارهای خدایی از قبیل تدبیر جهان و غفران ذنب به وی تفویض گردیده است. اما اگر خضوع ما در برابر کسی، آنگونه باشد که او را نه خدا بدانیم و نه بیندیشیم که کارهای خدایی به وی واگذار گردیده است، چنین

خضوعی، جز احترام وی بسان تکریم فرشتگان در برابر آدم و احترام فرزندان یعقوب در مقابل یوسف، بیش نخواهد بود.

---

72 - 73 - ص: 1

100 - یوسف: 2

در مورد سؤال نیز باید گفت که هرگاه تصور کنیم حق شفاعت به شافعان راستین تفویض گردیده و آنان می توانند بدون قید و شرط، شفاعت نمایند و مایه مغفرت گناهان گردند، چنین اعتقادی، موجب شرک خواهد بود؛ زیرا کار خدا را از غیر او درخواست نموده ایم، اما هرگاه بیندیشیم که گروهی از بندگان پاک خدا، بدون این که مالک مقام شفاعت شوند، در یک چهارچوب معین، اجازه شفاعت در مورد گناهکاران را دارند و مهمترین شرط همان اذن و رضایت خداوند است، روشن است که درخواست چنین شفاعتی از بنده ای صالح، ملازم با خدا دانستن او نیست، همچنانکه مستلزم تفویض امور خدایی به او نمی باشد، بلکه درخواست کاری است از کسی که کار، شأن او است.

ما می بینیم که در زمان حیات پیامبر، گناهکاران برای درخواست مغفرت به حضور وی می رسیدند و آن حضر نیز به آنان، نسبت شرک نمی داد.

در سنن ابن ماجه از پیامبر گرامی روایت می کند که فرمود:

«أَتَدْرُونَ مَا خَيْرِنِي رَبِّيَ اللَّيْلَةَ؟ قَلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لِّي بَيْنَ أَنْ يَدْخُلَ نَصْفَ أَمْتَى الْجَنَّةِ وَبَيْنَ الشَّفَاعَةِ فَاخْتَرْتَ الشَّفَاعَةَ، قَلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنَا مِنْ أَهْلِهَا قَالَ هِيَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ». (1)

- آیا می دانید که خدا امشب مرا بین چه چیزهایی مخیر فرمود؟ گفتیم خدا و پیامبر بهتر می دانند. فرمود: او مرا مخیر ساخت بین این که نصف امت من وارد بهشت گردند و بین شفاعت، پس شفاعت را اختیار نمودم. گفتیم ای پیامبر خدا، از پروردگار خود بخواه که ما را شایسته شفاعت گرداند. فرمود: شفاعت، برای هر مسلمانی خواهد بود.

---

1 - سنن ابن ماجه، ج 2، باب ذکر الشفاعة، ص 586.

در این حدیث به روشنی، یاران پیامبر از خود او درخواست شفاعت می کنند و می گویند: «أَدْعُ اللَّهَ...».

قرآن کریم نیز می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرُ لَهُمْ  
الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَابًا رَّحِيمًا». (1)

- و اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند، به سوی تو می آمدند پس از خدا طلب مغفرت می نمودند و پیامبر برای آنان استغفار می کرد، بدرستی خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

و در جای دیگر به نقل از فرزندان یعقوب می فرماید:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ». (2)

- گفتند: ای پدر، از خدا بر تقصیرات ما طلب مغفرت کن که ما بر خطابودیم.

و حضرت یعقوب هم به آنان وعده استغفار داد و هرگز آنان را به شرك متهم نساخت.

«قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيْ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».(3)

- گفت به زودی از درگاه خدا، برای شما مغفرت خواهم خواست، همانا او آمرزنده و مهربان است.

---

64 - نساء: 1

97 - یوسف: 2

98 - یوسف: 3

\*\*\*\*\*

## پرسش 13

### آیا کمک خواستن از غیر خدا شرک است؟

پاسخ: از دیدگاه عقل و در منطق وحی، تمام انسانها بلکه همه پدیده‌های جهان، همان‌گونه که در پیدایش خود به خدا محتاجند، در تأثیربخشی خوبیش نیز بدو نیاز دارند.

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». (۱)

- ای مردم، شما به خدا احتیاج دارید و او بی نیاز و ستوده است.

و در جای دیگر، همه پیروزیها را در انحصار پروردگار جهانیان دانسته و می‌فرماید:

«وَ مَا النَّصْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». (۲)

- نصرت و یاری، تنها از جانب خدای عزیز و حکیم است.

براساس این اصل مسلم اسلام، ما مسلمانان در هر نماز خود، این آیه شریفه را زمزمه می کنیم:

---

1 - فاطر: 15

2 - آل عمران: 126

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». (1)

- تنها تو را می پرستیم وار تو کمک می جوییم.

اینک برای روشن شدن پاسخ سؤال فوق، می گوییم:

یاری جستن از غیر خدا، به دو صورت، متصور است:

1 - درصورت اول آنست که بگونه ای از انسان یا پدیده دیگری استمداد نماییم که او را در اصل هستی یا عملکرد خوبیش، مستقل دانسته و در یاری رساندن، بی نیاز از خدا بپنداریم.

شکی نیست که این گونه استمداد از غیر خدا، شرک مغض است  
که قرآن کریم در آیه ذیل، بی پایگی آن را رقم می زند.

«قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ يِكُمْ سُوءًا وَأَرَادَكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَحِدُّونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَيَّا وَلَا نَصِيرًا».(2)

- بگو اگر خدا درباره شما اراده عذاب نماید، کیست که شما را از او در امان بدارد؟ و یا اگر اراده رحمت فرماید، (کیست که از آن پیشگیری نماید) و آنان برای خود، ولی و یاوری نمی یابند.

2 - روش دیگر آن است که به هنگام یاری جستن از انسانی دیگر، او را آفریده و نیازمند به خدا بدانیم که از خود، استقلالی ندارد و تأثیربخشی وی نیز از جانب خدای بزرگ، به منظور حل بعضی از مشکلات بندگان، به وی عطا گردیده است.

براساس این طرز تفکر، موردی که از وی یاری می طلبیم، حکم واسطه را دارد که پروردگار بزرگ او را «وسیله» برآوردن برخی نیازها قرار داده است. اینگونه کمک خواهی، در واقع، استعانت از خداوند است زیرا او است که به این وسائل و اسباب، هستی

---

5 - حمد: 1

2 - احزاب: 17

بخشیده و سرانجام آنان را در برآوردن نیازهای دیگران، تأثیر و توان عطا فرموده است. اصولاً زندگی افراد بشر بر مبنای این استعانت از اسباب و مسیبات، پایه ریزی شده است، بطوری که بدون کمک گرفتن از آنها، زندگی انسان، دچار آشفتگی می‌گردد. در اینجا نیز اگر با این دید به آنها بنگریم که عوامل تحقق یاری خدا هستند که هم اصل هستی آنها از خدا است و هم تأثیربخشی آنها از جانب او است، این کمک گرفتن، با توحید و یکتاپرستی هیچ برخوردي ندارد.

اگر کشاورزی موحد و خداشناس، از عواملی؛ مانند زمین و آب و هوا و آفتاب کمک می‌گیرد و می‌تواند دانه‌ها را پرورش داده و به بار بنشاند در واقع از خدا استمداد می‌جوبد؛ زیرا او است که به این عوامل و ابزار، نیرو و استعداد بخشیده است.

روشن است که این استعانت، با روح توحید و یگانه پرستی سازگاری کامل دارد. بلکه قرآن مجید ما را به اینگونه یاری جستن از پدیده هایی (مانند پایداری و نماز)، فرمان می دهد آنجا که می فرماید:

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ». (۱)

- از پایداری و نماز، یاری بجویید.

روشن است که صبر و پایداری کار بشراست و ما مأموریم از آنها کمک بگیریم و در عین حال، یک چنین استعانتی، با حصر آن به خدا درآیه «... وَ أَيُّالَكَ نَسْتَعِينُ» منافاتی ندارد.

---

1 - مائدہ: 45

\*\*\*\*\*

## پرسش 14

آیا صدا زدن دیگران، مستلزم پرستش آنان و شرك است؟

آنچه که موجب برانگیخته شدن این پرسش گردیده، ظاهر برخی از آیات قرآن است که به حسب ظاهر، از خواندن غیر خدا نهی می کند.

«وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا». (۱)

- مساجد، آن خداست، پس با خدا کسی را نخواید.

«وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ». (۲)

- جز خدا کسی را مخوان که نه نفعی به تو می رساند و نه ضرری.

گروهی، با دستاویز قرار دادن این گونه آیات، ندای دیگران و خواندن اولیای خدا و صالحان را، پس از درگذشت آنها، شرك و پرستش آنان دانسته اند.

پاسخ: برای روشن شدن پاسخ این پرسش، شایسته است معنای دو واژه «دعا» و «عبادت» را توضیح دهیم:

---

1 - جن، 18

2 - یونس: 106

شکی نیست که لفظ دعا در لغت عرب، به معنای ندا و خواندن و واژه «عبادت» به معنای پرستش است و هرگز نمی‌توان این دو لفظ را با هم مترادف و هم معنا شمرد؛ یعنی نمی‌توان گفت هر ندا و درخواستی عبادت و پرستش است زیرا:

اولاً: در قرآن مجید لفظ دعوت در مواردی بکار رفته است که هرگز نمی‌توان گفت مقصود از آن عبادت است مانند:

«قَالَ رَبِّ إِنِّيْ دَعْوْتُ قَوْمِيْ لَيْلًا وَ نَهَارًا». (۱)

- (نوح گفت): پروردگارا! من شب و روز، قوم خودم را (به سوی تو) دعوت کردم.

آیا می توان گفت مقصود نوح این است که من قوم خود را شب و روز عبادت کردم.

بنابراین، نمی توان گفت دعوت و عبادت، مترادف یکدیگرند و اگر کسی از پیامبر یا مرد صالحی استمداد کرد و آنان را خواند، عبادتشان کرده است؛ زیرا دعوت و ندا اعم از پرسش است.

ثانیاً: مقصود از دعا در مجموع این آیات، مطلق خواندن نیست. بلکه دعوت خاصی است که می تواند با لفظ پرسش ملازم باشد؛ زیرا مجموع این آیات در مورد بت پرستانی وارد شده است که بت های خود را خدایان کوچک می پنداشتند.

شکی نیست که خضوع بت پرستان و دعا و استغاثه آنان در برابر بت هایی بود که آنها را به عناوین مالکان حق شفاعت و مغفرت و... توصیف می کردند و آنها را متصرف مستقل در امور مربوط به دنیا و آخرت می شناختند و ناگفته پیدا است که در این شرایط، هر نوع دعوت و درخواستی از این موجودات، عبادت و پرسش

---

1 - نوح: 5

خواهد بود. روشن ترین گواه بر این که دعوت و خواندن آنان با اعتقاد به الوهیت بوده، آیه زیر است:

«فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ الْهَتْهِمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَئٍ».(1)

- خدایانی که جز خدای بزرگ، آنان را فرا خواندند (می پرستیدند)، آنان را بی نیاز نساخت.

بنابراین، آیات مورد بحث، ارتباطی به محل بحث ما ندارد، موضوع بحث ما درخواست بnde ای از بnde دیگر است که نه او را إله و رب می داند و نه مالک و متصرف تام الاختیار در امور مربوط به دنیا و آخرت، بلکه او را بnde عزیز و گرامی خدا می شناسد که او را به مقام رسالت و امامت برگزیده و وعده داده است که دعای او را درباره بندگان خود بپذیرد، آنجا که فرموده است:

«وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهُ وَآسْتَغْفِرَ لَهُمْ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَابًا رَّحِيمًا».(2)

- اگر آنان هنگام ستم برخویش، نزد تو می آمدند و از خدا درخواست آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می نمود، یقیناً خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

ثالثاً: آیات یاد شده، گواه روشی است که مقصود از دعوت، مطلق درخواست کار و حاجت نیست بلکه دعوت پرستشی است، از این جهت در یک آیه، پس از لفظ دعوت، بلافاصله از همان معنا به لفظ «عبادت» تعبیر آورده است:

«وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِيْ أَسْتَحِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِيْ

---

1 - هود: 101

2 - نساء: 64

سَيِّدُّ خُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ». (1).

- و پروردگار شما فرمود مرا بخوانید (دعوت کنید) تا اجابت کنم شما را. آنان که از عبادت من سرکشی می کنند، به زودی با ذلت و خواری، به دوزخ وارد می شوند.

همانطور که ملاحظه می نمایید در آغاز آیه، لفظ «ادعوی» و در ذیل آن لفظ «عبداتی» بکار برده شده، و این گواه است که مقصود از این دعوت، درخواست و یا استغاثه خاص در برابر موجوداتی بوده است که آنها را به صفات الهی شناخته بودند.

### نتیجه

از سه مقدمه یاد شده چنین نتیجه می گیریم که هدف اساسی قرآن در این آیات، نهی از دعوت گروههای بت پرست است که بت ها را شریک خدا و مدیر یا مالکان شفاعت می دانستند و هر نوع خضوع و تذلل و یا ناله و استغاثه و طلب شفاعت و یا درخواست حاجت، از این دید بود که آنان خدایان کوچک می باشند که عهده دار کارهای خدایی هستند و بت پرستان معتقد بودند که خداوند، بخشی از کارهای مربوط به دنیا و آخرت را به آنان واگذار نموده است. این آیات، چه ارتباطی دارد با استغاثه از روح پاکی که

از نظر دعوت کننده، ذرّه‌ای از مرز بندگی، گام فراتر ننهاده بلکه  
بنده محبوب و گرامی خدا محسوب می‌شود؟!

اگر قرآن می‌فرماید: «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ  
أَحَدًا». (۲) «مساجد از آن خدا است، پس همراه خدا کسی را  
نخوانید» مقصود، دعوت‌های پرستشی است که عرب جاهلی،

---

1 - غافر (مؤمن): 60

2 - جن: 18

بت‌ها و یا اجرام کیهانی و فرشته و جن را می‌پرستیدند. این آیه و  
نظایر آن، مربوط به دعوت از شخص یا شئی است که با معبد  
دانستن وی همراه باشد و شکی نیست که درخواست از این  
موجودات، با چنین اعتقاد، پرستش آنان خواهد بود. لیکن این آیات  
چه ارتباطی به درخواست دعا از شخص دارد که درخواست کننده  
هیچ مقام الهی و ربی و تدبیری برای او قائل نیست بلکه او بنده  
شایسته و محبوب خدا است؟

ممکن است تصور شود که دعوت اولیای شایسته خدا، تنها در زمان  
حیات آنان جایز است و پس از درگذشت آنان، شرک می باشد.

در پاسخ این پرسش می گوییم:

اولاً: ما از ارواح پاک بندگان نیکوکاری چون پیامبر و امامان، که به تصريح آیات قرآن زنده اند و در افقی فراتر از شهداء به حیات برزخی خود ادامه می دهند، استمداد می کنیم نه از بدنها خفته درخاک.  
و اگر درکنار قبور آنان چنین درخواستی می نماییم به خاطر آن است که این حالت، در ما ایجاد ارتباط و توجه بیشتریه ارواح مقدس آنان می نماید. افزون بر این که طبق روایات، این مقام ها، محل استجابت دعا نیز هستند.

ثانیاً: زنده و مرده بودن آنان، نمی تواند ملاک شرک و توحید باشد، در حالی که سخن ما در معیارهای شرک و توحید است نه مفید و غیرمفید بودن این دعوت ها.

البته، سخن درباره این مسأله نیز (یعنی مفید و غیرمفید بودن این گونه استغاثه ها)، در جای خود بیان گردیده است.

## پرسش 15

### «بداء» چیست و چرا به آن معتقد هستید؟

پاسخ: واژه «بداء» در لغت عرب، به معنای ظهور و آشکار شدن است، و در اصطلاح دانشمندان شیعه، بر دگرگونی مسیر طبیعی سرنوشت یک انسان در پرتو رفتار صالح و پسندیده وی، اطلاق می‌گردد. مسأله بداء یکی از فرازهای بلند مکتب پویای تشیع است که برخاسته از منطق وحی و کاوش عقل می‌باشد.

از دیدگاه قرآن کریم، انسان در برابر سرنوشت خود، همیشه دست بسته نیست، بلکه راه سعادت برای او باز است و می‌تواند با بازگشت به راه حق و رفتارهای شایسته، مسیر فرجام زندگی خود را دگرگون سازد. از این رو، این حقیقت رابه عنوان یک اصل فراگیر و پایدار، چنین بیان می‌کند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيْرُ مَا يَقُومُ حَتَّىٰ يُعِيرُوا مَا يَأْنفُسِيهِمْ». (۱)

- هیچگاه خداوند وضع گروهی را تغییر نمی دهد تا این که خود،  
وضع خویش را دگرگون سازند.

و در جای دیگر می فرماید:

---

11 - رعد: 1

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَىٰ آمَنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ  
وَالْأَرْضِ». (1).

- هرگاه اهل آن مناطق ایمان می آوردن و پرهیزکار می شدند،  
درهای برکات آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.

و درباره تغییر سرنوشت حضرت یونس می فرماید:

«فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَّذِيْنَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ بِيَعْثُونَ». (2)

- پس اگر او از تسبیح کنندگان نمی بود، تا روز رستاخیز، در شکم  
از (نهنگ) باقی می ماند.

از آیه اخیر چنین برمی آید که ظاهر جریان، ایجاب می کرد یونس پیامبر، تا قیامت در آن زندان ویژه باقی بماند. لیکن رفتار شایسته آن حضرت (یعنی تسبیح گفتن)، مسیر سرنوشت وی را دگرگون ساخت و او را نجات داد.

این حقیقت، در روایات اسلامی نیز پذیرفته شده است. پیامبر گرامی در این زمینه می فرماید:

«إِنَّ الرَّجُلَ لِيَحْرِمَ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ يَصِيبُهُ وَلَا يَرِدُ الْقَدْرَ إِلَّا الدُّعَاءُ وَلَا يَزِيدُ فِي الْعُمَرِ إِلَّا الْبُرُّ». (3)

- یک انسان، به سبب گناه، از روزی خود محروم گردد و هیچ چیز نمی تواند این تقدیر و سرنوشت را دگرگون سازد مگر دعا کردن و هیچ چیز بر عمر وی نمی افزاید مگر نیکی نمودن.

---

1 - اعراف: 96

2 - صفات: 143 و 144

3 - مسند احمد، ج 5، ص 277 و مستدرک حاکم، ج 1، ص 493. و نظیر آن در «الناج الجامع للاصول»، ج 5، ص 111.

از این روایت و امثال آن، به خوبی استفاده می شود که انسان بر اثر عصيان و گناه، به محرومیت از روزی، محکوم می شود؛ لیکن با رفتاری شایسته؛ مانند دعا می تواند مسیر سرنوشت خود را تغییر دهد و با نیکی کردن، بر عمر خود بیفزاید.

### نتیجه

از آیات قرآن و سنت استفاده می شود که چه بسا انسان در چهارچوب رفتارهای متعارف خود، از دیدگاه اسباب و مسببات طبیعی و روال عادی عکس العمل کارها، به سرنوشت خاصی محکوم گردد و یا احیاناً یکی از اولیای خدا؛ مانند پیامبر و امام، به آن خبر دهد، به این معنا که اگر این طرز رفتار وی ادامه یابد سرنوشت مذکور در انتظار او خواهد بود. لیکن بر اثر یک چرخش ناگهانی، رفتاری متفاوت در پیش گیرد و از این راه، فرجام خود را دگرگون سازد.

این حقیقت برخاسته از منطق وحی و سنت پیامبر و کاوش عقل سليم، در اصطلاح دانشمندان شیعه، «بداء» نامیده می شود.

شایسته است روشن گردد که تعبیر به بداء، از ویژگیهای تشیع نیست بلکه در نوشتارهای اهل سنت و در سخنان پیامبر گرامی، این تعبیر به چشم می خورد؛ به عنوان نمونه، پیامبر در حدیث یاد شده در زیر، واژه «بداء» را بکار برده است.

«بَدَّالٰهُ عَزِّوجَلَّ أَنْ يَتْلِيهِمْ». (1)

لازم به ذکر است که مسأله بداء به معنای راه یافتن دگرگونی به ساحت مقدس علم خداوندی نیست؛ زیرا خدا از ابتدا بر روند طبیعی رفتار انسانها و هم بر تأثیر عوامل دگرگون کننده این روند،

---

1 - النهاية في غريب الحديث والأثر، نگارش مجدد الدین مبارک بن محمد جزري، ج 1، ص 109.

که موجب بداء می گردد، آگاه است و خود نیز در قرآن بدان خبر داده است.

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».(1)

- خدا هر چه را بخواهد و هر چه را بخواهد اثبات می کند و اصل کتاب (لوح محفوظ) نزد اوست.

بنابراین، خداوند بزرگ به هنگام بروز بداء، حقیقتی را که نزد وی از ازل معلوم بوده، بر ما آشکار می سازد. و لذا امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«ما بِدَالِلَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا كَانَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَبْدُوَهُ».(2)

- در هیچ موردی برای خدا بداء رخ نداد مگر این که در ازل، از آن آگاه بود.

## فلسفه بداء

شکی نیست که اگر انسان، دست خود را در تغییر سرنوشت خویش باز بداند، در صدد ساختن آینده ای بهتر برمی آید و با

روحیه ای برتر و تلاشی بیشتر، در بهسازی زندگی خود می کوشد.

به بیانی دیگر، همانگونه که مسأله توبه و شفاعت، انسان را از نومیدی و سردی زندگی نجات می دهد، حقیقت بداءنیز موجب نشاط و شادابی وی می گردد و او را به آینده ای روشن امیدوار می سازد؛ زیرا در پرتو این بینش، انسان می داند که می تواند سرنوشت خود را به حکم خدای بزرگ، تغییر دهد و به سوی آینده ای بهتر و فرجامی درخشنان تر قدم بردارد.

---

1 - رد: 39

2 - اصول کافی، ج 1، کتاب التوحید، باب البداء، حدیث 9.

\*\*\*\*\*

## پرسش 16

### آیا شیعه معتقد به تحریف قرآن است؟

پاسخ: مشهور دانشمندان شیعه برآند که هیچ گونه تحریفی در ساحت مقدس قرآن راه نیافته و قرآنی که امروز در دست ما است، همان کتاب آسمانی است که بر پیامبر گرامی نازل شد و هیچ زیاده و نقصانی در آن صورت نگرفته است. برای روشن شدن این سخن، به چند گواه روشن در این زمینه، اشاره می کنیم:

1 - پروردگار عالم صیانت و پاسداری از کتاب آسمانی مسلمانان را تضمین نموده و می فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».(1)

- ما قرآن را فرو فرستادیم و یقیناً از آن نگهبانی می کنیم.

روشن است که شیعیان جهان، از آنجا که قرآن را به عنوان سرلوحه اندیشه و رفتار خود قرار می دهند، به این آیه شریفه ارج نهاده و به پیام آن در حفظ و صیانت کتاب خدا، ایمان دارند.

2 - پیشوای بزرگ شیعیان علی(علیه السلام) که خود همواره همراه پیامبر گرامی و از کاتبان وحی بود، در مناسبتهای گوناگون،

---

9 - حجر: 1

مردم را به سوی همین قرآن، دعوت فرموده است که برخی از سخنان آن حضرت را در زیر یادآور می شویم:

«واعلموا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنُ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يُغَشِّ وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضُلُّ». (1)

- بدانید که این قرآن، موعظه گری است که هرگز غش و خیانت نمی کند و راهنمایی است که هرگز گمراه نمی سازد.

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا يَمِثِّلَ هَذَا الْقُرْآنِ إِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَسَبَبُهُ الْمُبِينُ».(2)

- خداوند سبحان، هرگز کسی را به مانند این قرآن نصیحت نفرموده است، قرآن رسیمان ستبر الهی و وسیله استوار خدا است.

«ثُمَّ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَ سَرَاحًا لَا يَخْبُوا تَوْقِدُهُ وَ مِنْهَا جَأَ لَا يَضُلُّ نَهْجَهُ... وَ فَرَقَانًا لَا يَخْمَدُ بَرْهَانَهُ».(3)

- سپس خداوند کتابی را فرو فرستاد که نوری است خاموش نشدنی و چراغی است که هرگز بی فروع نمی شود، و راهی است که هرگز رهروانش را گمراه نمی سازد، و مایه جدایی حق و باطل است که هیچگاه دچار خمودی برهان نمی گردد.

از سخنان والای پیشوای بزرگ شیعیان، به خوبی روشن می گردد که قرآن کریم بسان چراغ فروزانی است که تا ابد، روشنگر راه انسانهای پیرو آن، باقی خواهد ماند و هیچگونه دگرگونی که

---

1 - نهج البلاغه (صباحی صالح) خطبه 176.

2 - نهج البلاغه (صباحی صالح) خطبه 176.

3 - نهج البلاغه (صباحی صالح) خطبه 198.

موجب خاموشی فروغ آن و یا باعث گمراهی انسانها گردد، در آن راه نخواهد یافت.

3 - دانشمندان شیعه، اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی فرمود: «من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها به جای می گذارم؛ یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگر اهل بیت و عترتم، مادام که به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نمی شوید».

این حدیث، از احادیث متواتر اسلامی است که هر دو گروه شیعه و سنی آن را نقل کرده اند. از این بیان نیز به روشنی معلوم می گردد که از نظر شیعه، کتاب خدا (قرآن) هرگز دچار دگرگونی نخواهد شد؛ زیرا اگر تحریف در قرآن راه یابد، تمسک به آن موجب هدایت و رفع گمراهی نمی شود و این نتیجه، با نص این روایت متواتر، ناسازگار است.

4 - در روایات پیشوایان شیعه، که همه دانشمندان و فقیهان ما آنها را نقل کرده اند، به این حقیقت تصویری شده است که قرآن، معیار تشخیص حق و باطل و مایه جدایی درست از نادرست است؛ به این معنا که هر سخنی حتی آنچه به اسم روایات به ما می‌رسد، باید به قرآن بازگردانده شود، اگر با آیات آن سازگار است، حق و درست و در غیر این صورت، باطل و نادرست خواهد بود.

روایات در این زمینه، در کتابهای فقهی و روایی شیعه بسیار است که به یکی از آنها اشاره می‌کنیم:

امام صادق(علیه السلام) می‌فرماید:

«مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ».(1)

- هر سخنی که با قرآن سازگار نباشد، بیهوده و باطل است.

از این روایات نیز به خوبی روشن می‌گردد که دگرگونی، در قرآن راه ندارد و لذا این کتاب مقدس، تا ابد می‌تواند به عنوان میزان شناخت حق و باطل، قلمداد شود.

---

1 - اصول کافی، ج 1، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنّة و شواهد الكتاب، روایت 4.

5 - دانشمندان بزرگ شیعه که همواره پیشتازان فرهنگ اسلام و تشیع بوده اند، به این حقیقت اعتراف کرده اند که قرآن کریم هرگز دچار دگرگونی نخواهد شد. گرچه شمارش همه این بزرگان دشوار است، لیکن به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1 - ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، معروف به «صدوّق» (متوفاً 381 هـ) می فرماید:

«اعتقاد ما درباره قرآن این است که آن سخن خدا و وحی است. و کتابی است که باطل و نادرستی در آن راه ندارد و از جانب پروردگار حکیم و دانا نازل گردیده است و او فرو فرستنده و نگهبان آن می باشد». (1)

2 - سید مرتضی علی بن حسین موسوی علوی، معروف به «علم الهدی» (متوفاً 436 هـ) می فرماید:

«گروهی از صحابه پیامبر؛ مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر آنها، بارها همه قرآن را از اول تا به آخر، بر پیامبر گرامی خواندند و همه این ها به خوبی بر این حقیقت گواهی می دهند که قرآن گردآوری شده و مرتب و بدون کاستی و پراکندگی بوده است. (2)

3 - ابوجعفر محمد بن حسن طوسی معروف به «شیخ الطائفه» (متوفای 460 هـ) می فرماید:

«اما سخن در فزونی یا کاستی قرآن، از مطالبی است که در خور این کتاب نمی باشد؛ زیرا همه مسلمانان بر عدم فزونی قرآن، اتفاق نظر دارند، و در مورد کاستی آن هم، ظاهر مذهب مسلمانان، برخلاف آن است و این گفتار (عدم زیادتی در قرآن)،

---

1 - الاعتقادات، ص. 93.

2 - مجمع البيان، ج 1، ص 10، به نقل از جواب «المسائل الطرابلسية» سید مرتضی.

به مذهب ما سزاوارتر است. این سخن را سید مرتضی پذیرفته و تأیید نموده است. و ظاهر روایات نیز همین حقیقت را به ثبوت می‌رساند. اندکی از مردم، به روایاتی در مورد نقصان آیات و یا جابه جایی آنها اشاره کرده اند که از طریق شیعه و اهل سنت رسیده است ولی این روایات، از قبیل خبرهای واحد هستند که موجب علم و یا عمل بر طبق آن نمی‌شوند و بهتر آن است که از آنها اعراض شود».(1)

4 - ابوعلی طبرسی، صاحب تفسیر «مجمع البیان» می‌فرماید:

«در مورد فزونی قرآن، همه امت اسلامی، بر بی‌پایگی آن، اتفاق نظر دارند، و اما در موردنکاسته شدن آیات آن، اندکی از اصحاب ما و گروهی از فرقه «حشویه» از اهل سنت روایاتی آورده اند، ولی آنچه از مذهب ما پذیرفته شده و صحیح است، برخلاف آن می‌باشد».(2)

5 - علی بن طاووس حلی معروف به «سید بن طاووس» (متوفای 664 هـ.) می‌فرماید:

«نظر شیعه آن است که دگرگونی در قرآن راه ندارد».(3)

6 - شیخ زین الدین عاملی (متوفای 877 هـ). در تفسیر آیه «إِنّا  
نَحْنُ نَزَّلْنَا الْذِكْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحَافِظُونَ» می فرماید:

«یعنی ما قرآن را از هر دگرگونی و تغییر و فزونی محافظت و

---

3 - تبیان، ج 1، ص 1

2 - مجمع البیان، ج 1، ص 10.

3 - سعد السعود، ص 144.

پاسداری می نماییم». (1)

7 - قاضی سید نورالدین تستری، صاحب کتاب احقاق الحق،  
(متوفای 1019 هـ). می فرماید:

«آنچه برخی به شیعه امامیه نسبت داده اند که آنان به دگرگونی  
قرآن قائل هستند، مورد پذیرش همه شیعیان نیست. تنها اندکی از

آنان، چنین عقیده‌ای دارند که در میان شیعیان، به آنان اعتنا نمی‌شود».(2).

8 - محمد بن حسین، معروف به «بهاءالدین عاملی» (متوفای 1030هـ.) می‌فرماید:

«صحیح آن است که قرآن عظیم، از هرگونه فزوونی و کاستی مصون است و این که گفته می‌شود: «نام امیر مؤمنان(علیه السلام) از قرآن حذف شده است!» نزد دانشمندان پذیرفته نیست و هر کس که در تاریخ و روایات کاوش کند، می‌داند که قرآن به دلیل تواتر روایات و نقل هزاران تن از صحابه ثابت و استوار است و همه آن در زمان پیامبر گرامی، گردآوری شده است».(3)

9 - فیض کاشانی، صاحب کتاب وافی (متوفای 1091 هـ)، پس از آن که آیاتی از قبیل «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» را، که بر عدم دگرگونی قرآن دلالت دارند، ذکر می‌کند، می‌فرماید:

«در این هنگام، چگونه ممکن است تحریف و دگرگونی در قرآن راه یابد؟ علاوه بر این که روایات تحریف، مخالف کتاب خدا است، پس

---

1 - اظهارالحق، ج 2، ص 130.

2 - آلاء الرحمن، ص 25

3 - آلاء الرحمن، ص 25

باید این روایات را بی پایه دانست».(1)

10 - شیخ حر عاملی (متوفی 1104 هـ) می فرماید:

«انسان کاوشگر در تاریخ و اخبار؛ بدرستی می داند که قرآن به دلیل تواتر روایات و نقل هزاران تن از صحابه، ثابت و استوار است و در زمان پیامبر، گردآوری شده و منظم بوده است».(2)

11 - محقق بزرگوار «کاشف الغطاء» در کتاب معروف خود «کشف الغطاء» می گوید:

«شکی نیست که قرآن، در پرتو حفظ و صیانت الهی، از هر کمبودی (و دگرگونی) محفوظ مانده است، چنانکه صریح قرآن و

اتفاق نظر دانشمندان در همه عصرها بر آن گواهی می دهد. و مخالفت گروه اندکی، قابل اعتنا نمی باشد».

12 - رهبر انقلاب اسلامی، حضرت آیة الله العظمی امام خمینی(قدس سرہ) نیز در این زمینه سخنی دارند که به عنوان گواه روشن دیگر، آن را یادآور می شویم:

«هرکس به عنایت مسلمانان در مورد گردآوری قرآن و نگهبانی و ضبط وتلاوت و نوشتن آن، آگاه باشد، بر بی پایگی پندار «تحریف قرآن» گواهی می دهد و آن را غیرقابل باور می یابد و اخباری که در این زمینه وارد شده، یا ضعیف است که نمی توان به آنها استدلال نمود و یامجهول است که نشانه های ساختگی بودن آنها آشکار می باشد و یا روایاتی است که مضمون آنها، تأویل و تفسیر قرآن است و یا اقسام دیگر که بیان آنها به تأثیف کتابی جامع در این مورد نیاز دارد و اگر بیم خارج شدن از موضوع بحث نمی رفت،

---

1 - تفسیر صافی، ج 1، ص 51.

تاریخ قرآن و آنچه در طول قرنها برآن گذشته را شرح می دادیم و روشن می ساختیم که قرآن مجید، درست همین کتاب آسمانی است که در دست ما است و اختلاف نظری که در میان قاریان قرآن وجود دارد، امری جدید است که هیچ ارتباطی با آنچه که جبرئیل امین بر قلب پاک پیامبر گرامی نازل نمود، ندارد».(۱)

نتیجه: جمهور مسلمانان، اعم از شیعه و سنتی برآند که این کتاب آسمانی، درست همان قرآنی است که بر پیامبر گرامی، فرو فرستاده شده است و از هرگونه تحریف و دگرگونی و فزونی و کاستی در امان است.

با این بیان، بی پایگی نسبت ناروایی که به شیعیان داده اند، به ثبوت می رسد و اگر نقل روایات ضعیفی در این مورد موجب این اتهام گردیده است، می گوییم نقل این روایات به فرقه اندکی از شیعه اختصاص ندارد؛ زیرا جمیع از مفسران اهل سنت نیز اینگونه

روایات ضعیف را نقل کرده اند که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

1 - ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی در تفسیر خود از ابوبکر انبیازی و او نیز از اُبیّ بن کعب روایت می کند که سوره احزاب (با هفتاد و سه آیه) در زمان پیامبر به اندازه سوره بقره (که دویست و هشتاد و شش آیه دارد) بوده است و آیه «رجم» نیز در این سوره قرار داشته<sup>(2)</sup> (هم اکنون اثری از چنین آیه ای در سوره احزاب به چشم نمی خورد!).

و نیز در همین کتاب، از عایشه نقل می کند که گفته است:

«سوره احزاب در زمان پیامبر دویست آیه داشته، پس چون

---

1 - تهذیب الاصول، تقریرات دروس امام خمینی، ج 2، ص 96، به قلم استاد جعفر سبحانی.

2 - تفسیر قرطبی، جزء 14، ص 113، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

مصحف نوشته شد، به بیش از آنچه که الان موجود است دست  
(1) نیافتد!»

2 - صاحب کتاب «الاتقان» نقل می کند که عدد سوره های مصحف  
«أُبَيٌّ» یکصد و شانزده سوره بوده است؛ زیرا دو سوره دیگر به  
نامهای «حلف» و «خلع» در آن وجود داشته است». (2)

در حالی که همه می دانیم قرآن کریم یکصد و چهارده سوره دارد و  
از آن دو سوره (حلف و خلع) در قرآن، اثری نیست.

3 - هبة الله بن سلامه، در کتاب «الناسخ و المنسوخ» از انس بن  
مالك نقل می کند که گفته است: «در زمان پیامبر سوره ای را  
می خواندیم که به اندازه سوره توبه بود و من تنها یک آیه از آن را  
حفظ کرده ام و آن این است:

«لَوْ أَنَّ لِابْنَ آدَمَ وَادِيَانِ مِنَ الذَّهَبِ لَا يَتَغَىَ إِلَيْهِمَا ثَالِثًا وَ لَوْ أَنَّ لَهُ ثَالِثًا  
لَا يَتَغَىَ إِلَيْهَا رَابِعًا وَ لَا يَمْلأُ جَوْفَ إِبْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى  
مَنْ تَابَ!».

در حالی که می‌دانیم چنین آیه‌ای در قرآن یافت نمی‌شود و اصولاً با بлагت قرآن نیز سازگار نمی‌باشد.

4 - جلال الدین سیوطی در تفسیر «در المتنور» از عمر بن خطاب روایت می‌کند که سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده و در آن نیز آیه «رجم» وجود داشته است.<sup>(3)</sup>

بنابراین، گروه اندکی از دو فرقه شیعه و سنی، روایات ضعیف و سست بنیانی را در مورد «وقوع دگرگونی در قرآن»، نقل کرده‌اند. این روایات ضعیف، از دیدگاه اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان؛ اعم از تشیع و تسنن پذیرفته نشده است، بلکه نص آیات قرآن و روایات

---

1 - تفسیر قرطبی، جزء 14، ص 113، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

2 - اتقان، ج 1، ص 67.

3 - در المتنور، ج 5، ص 180، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

صحیح و متواتر اسلامی واجماع واتفاق هزاران تن از اصحاب پیامبر و  
اتفاق مسلمانان جهان، بر آن است که هیچگونه تحریف، تغییر،  
فزونی و کاستی در قرآن مجید، راه نداشته و ندارد.

\*\*\*\*\*

## نظر شیعه نسبت به صحابه چیست؟

پاسخ: از دیدگاه شیعه، کسانی که به دیدار و مصاحبت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ)تشرف حاصل نموده اند، به چند گروه، تقسیم می شوند و ما پیش از آن که به شرح این سخن بپردازیم، شایسته است به صورت اجمال، «صحابی» را تعریف نماییم.

در اینجا، تعریف های گوناگونی پیرامون صحابی پیامبر وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1 - سعید بن مسیب گوید: «صحابی کسی است که به مدت یک یا دو سال با پیامبر بوده و همراه او در یک یا دو نبرد، شرکت داشته و جنگیده است». (1)

2 - واقدی گوید: «دانشمندان برآنند که هرکس پیامبر را دیده و به اسلام گرویده و در امر دین، اندیشه نموده و به آن راضی گردیده است، نزد ما از اصحاب پیامبر محسوب می شود، گرچه به مدت یک ساعت از روز باشد». (2)

---

1 - اسدالغابه، ج 1، ص 11 و 12، طبع مصر.

2 - اسدالغابه، ج 1، ص 12 - 11

3 - محمد بن اسماعیل بخاری آورده است: «هر کس از مسلمانان با پیامبر مصاحب داشته و یا او را دیده، از اصحاب آن حضرت است». (1)

4 - احمد بن حنبل گوید: «هر کس یک ماه و یا یک روز و یا یک ساعت، با پیامبر مصاحب داشته و یا آن حضرت را دیده، جزء اصحاب است». (2)

در میان علمای اهل سنت، «عدالت صحابه» به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته شده است، به این معنا که هرکس مصاحبت با پیامبر را درک کرده باشد، عادل است! (3)

اینک در پرتو آیات روشنگر قرآن، به بررسی این سخن می پردازیم و دیدگاه شیعه را که برخاسته از منطق وحی است، می آوریم:

تاریخ، نام و نشان بیش از دوازده هزار تن را به عنوان صحابه پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ) ضبط نموده است که در میان آنان، چهره های گوناگونی وجود دارد. شگّی نیست که مصاحبت با پیامبر گرامی، افتخار بزرگی بود که نصیب گروهی گردید و امت اسلامی پیوسته به دیده احترام به آنان می نگریستند؛ زیرا آنان، پیشتازان آیین اسلام بودند که برای نخستین بار، پرچم شوکت و عزّت اسلام را به اهتزاز درآوردند.

قرآن کریم نیز به تمجید از آن پرچمداران پیشگام می پردازد و می فرماید:

«لَا يَسْتَوِيْ مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ

---

1 - همان

2 - همان

3 - الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، ج 1، ص 2، در حاشیه «الاصابه»،  
اسدالغابه، ج 1، ص 3 به نقل از ابن اثیر.

دَرْجَةٌ مِّنَ الَّذِينَ آنفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَفَاتَلُوا». (1)

- آنان که پیش از فتح (مکه)، بخشش و مبارزه نمودند، نسبت به  
کسانی که پس از آن، انفاق و جهاد کردند، مساوی نیستند، بلکه  
در درجه ای بالاتر قرار دارند.

در عین حال باید اعتراف نمود که مصاحبیت با پیامبر خدا، کیمیایی  
نبوده است که ماهیت انسان ها را دگرگون سازد و همه آنان را تا  
پایان عمر بیمه کند و در جرگه دادگران قرار دهد.

برای روشن شدن مسأله، سزاوار است پیش از هر چیز به قرآن که  
مورد اتفاق همه مسلمانان جهان است، روی آوریم و در حل این  
مسأله، از آن کتاب مقدس آسمانی مدد جوییم:

### صحابی از دیدگاه قرآن

در منطق وحی، انسانهایی که به محضر پیامبر گرامی شرفیاب  
شده و مصاحبت ایشان را درک کرده اند، دو دسته اند:

### گروه نخستین:

کسانی که آیات جاودانه قرآن، به مدح و ستایش آنان می پردازد و  
از آنان به عنوان پایه گذاران کاخ مجد و شوکت اسلام، یاد می کند  
و ما در اینجا برخی از فرازهای کتاب الهی را پیرامون این دسته از  
صحابه، یادآور می شویم:

---

1 - حدید: 10

## 1 - پیشازان نخستین

«وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ وَالذِّينَ اتَّبَعُوهُمْ  
يَاحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعْدَلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِيْ مِنْ  
تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». (1)

- و پیشازان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، خدا از آنان خشنود و آنان نیز از خدا خوشنودند و خداوند، بهشت هایی را که در آنها نهرها حاری است، برای آنان مهیا فرموده و این به حقیقت، رستگاری بزرگی است».

## 2 - بیعت کنندگان در زیر درخت

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي  
قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا». (2)

- خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت نمودند، خوشنود گردید و آنچه در دلهای آنان می گذشت را دانست، پس آرامش را بر آنان فرو فرستاد و پیروزی نزدیک را به آنان پاداش داد».

### 3 . مهاجران

«لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَتَغُوَّنَ فَضْلًا  
مِنَ اللَّهِ وَرَضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ».(3)

---

1 - توبه: 100

18 - فتح: 2

8 - حشر: 3

يعنى : برای مستمندان مهاجری که از دیار و دارایی خود رانده و دور شدند، در جستجوی فضل و خوشنودی خدا هستند و خدا و پیامبر را یاری می نمایند. آنان راستگویان هستند.

### 4 . اصحاب فتح

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمَاءُ بَيْنَهُمْ  
تَرِيهِمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَتَغُوَّنَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرَضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي  
وُجُوهِهِمْ مِنْ آثَرِ السُّجُودِ».(1)

- محمد فرستاده خدا است و یاران و همراهانش بر کافران سخت  
دل و با یکدیگر مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجود می بینی که  
در جستجوی فضل و خوشنودی خدا هستند و بر رخسار آنان، آثار  
سجده پدیدار است.

## گروه دوم

دسته دیگر از کسانی که مصاحب پیامبر را درک کردند، مردمانی  
بودند دو چهره یا بیمار دل که قرآن کریم به افشاگری ماهیت آنان  
پرداخته و پیامبر را از وجود آنان بیم می دهد. در اینجا چند نمونه از  
این گروه را نیز یادآور می شویم:

### 1 - منافقان شناخته شده

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهُدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ

---

29 - فتح: 1

لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يُشْهِدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ». (1)

- (ای پیامبر) آنگاه که منافقان نزد تو آمدند و گفتند: ما گواهی می دهیم که تو پیامبر خدایی، خدا می داند که تو رسول او هستی و هم او گواهی می دهد که منافقان دروغ گویانند.

## 2 . منافقان ناشناخته

«وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُو عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ تَحْنَ تَعْلَمُهُمْ...».(2)

- برخی از بادیه نشینان که در اطراف شما هستند، منافقانند و برخی از اهل مدینه، در نفاق فرو رفته اند، تو آنها را نمی شناسی، ما می شناسیم.

## 3 . بیماردلان

«وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا».(3)

- هنگامی که منافقان و بیماردلان می گفتند وعده خدا و پیامبر، فریبی بیش نبوده است!

## 4. گناهکاران

«وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا»

1 - منافقون: از آیه اول تا آخر

101 - توبه: 2

12 - احزاب: 3

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». (1)

- برخی که به گناهان خود اعتراف کردند، عمل شایسته را با کار بد  
به هم آمیختند، باشد که خدا توبه آنان را بپذیرد، خدا آمرزنده و  
مهربان است.

علاوه بر آیات شریفه قرآن، روایات فراوانی، از ناحیه پیامبرگرامی در  
مدمت برخی از صحابه رسیده است که به عنوان مثال دو نمونه از  
آنها را یادآور می شویم:

۱ - ابوحازم از سهل بن سعد روایت می کند که گفته است پیامبر گرامی فرمود:

«أَنَا فِرْطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ مِنْ وَرْدٍ شَرَبْتُ وَ مِنْ شَرَبْتُ لَمْ يَظْمَأْ أَبْدًا وَ لَيْرَدْنَ عَلَى قَوْمٍ أَعْرَفُهُمْ وَ يَعْرَفُونِي ثُمَّ يُحَالِ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ».

- من شما را به سوی حوض، می فرستم هرکس بر آن وارد شود از آن می نوشد و هرکس بنوشد، تا ابد تشنه نمی شود و گروه هایی بر من وارد می شوند که من آنان را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند، سپس بین من و آنان، جدایی می افتد.

ابوحازم گفته است در حالی که من این حدیث را می خواندم، نعمان بن ابی عیاش شنید، پس گفت: این چنین از سهل شنیدی؟ گفتم آری. گفت: گواهی می دهم که ابوعسعید خدری نیز بر این حدیث چنین اضافه می کرد که پیامبر می فرماید:

«إِنَّهُمْ مِنِّي فِيْقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدُثُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ سَحْقًا لَمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي».(۱)

- آنان از من هستند. پس گفته می شود تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه کردند! پس من می گویم دور باد از رحمت خدا آن که پس از من (احکام را) دگرگون ساخت.

از این جمله که «من آنها را می شناسم و آنان مرا می شناسند» و جمله دیگر که فرمود: «پس از من، دگرگون ساخت» معلوم می گردد که مراد از آنان، اصحاب آن حضرت هستند که مدّتی با ایشان همراه بودند (این حدیث را بخاری و مسلم نیز، روایت نموده اند).

2 - بخاری و مسلم از پیامبر روایت کرده اند که فرمود:

«يرد على يوم القيمة رهط من أصحابي - أو قال من أمتي - فيحلؤون عن الحوض فأقول يا رب أصحابي فيقول انه لاعلم لك بما أحدثوا بعدك إنهم ارتدوا على أدبارهم القهقري». (2)

- در روز رستاخیز، گروهی از اصحاب من - یا فرمود از امّتم - بermen  
وارد می شوند پس از حوض (کوثر) دور می گردند، (از ورود و نزدیک  
شدن آنان به حوض کوثر جلوگیری می شود) پس من می گویم:  
«خدایا! این ها اصحاب من هستند»، خدا می فرماید: تو به آنچه  
آنان پس از تو انجام دادند، آگاه نیستی، آنان به همان حالت سابق  
(دوران جاهلیت) بازگشته‌اند.

---

1 - جامع الاصول (ابن اثیر)، ج 11، کتاب الحوض فی ورود الناس علیه، ص 120،  
ح 7972.

2 - جامع الاصول، ج 11، ص 120، ح 7973

### نتیجه

از آیات قرآن و سنت پیامبر روشی می شود که اصحاب و افرادی که  
به مصاحبیت پیامبر نایل شده اند، همه در یک سطح و یک نواخت  
نبودند، بلکه گروهی از آنان، انسانهایی پیراسته و در اوج  
شاپرکی بودند که خدمات ارزنده آنها سبب بارور شدن نهال

نوپای اسلام گردید و دسته دیگر از همان آغاز، افرادی دو چهره و منافق، بیمار دل و یا گناهکار بودند.(۱)

و بدین بیان، نظر شیعه در مورد صحابه پیامبر که همان دیدگاه کتاب خدا و سنت است، روشن می گردد.

---

1 - برای توضیح بیشتر، به قرآن مجید، سوره منافقون مراجعه فرمایید.

\*\*\*\*\*

## پرسش 18

### مقصود از ازدواج متعه چیست و چرا آن را حلال می دانید؟

پاسخ: نکاح پیوندی است بین زن و شوهر. چیزی که هست این پیوند، گاهی به صورت دائمی است و حد و مرزی برای آن در عقد، بیان نمی شود و گاهی همان ماهیت، به صورت محدود، موقت و بامدتمعین است. هر دو به عنوان ازدواج شرعی انجام می گیرد و تفاوت این دو تنها در «دائم» و «موقت» بودن آن است. در سایر خصوصیات با یکدیگر همانند و یکسانند. شرایطی را که اینک یادآور می شویم در نکاح «متعه» بسان «ازدواج دائم» معتبر است:

1 - زن و مرد باید مانع شرعی در ازدواج؛ از قبیل نسب و سبب و دیگر موانع شرعی، نداشته باشند و گرنه عقد آنان باطل است.

2 - مهریه مورد رضایت طرفین باید در عقد ذکر شود.

3 - مدت ازدواج معین باشد.

#### 4 - عقد شرعی اجرا گردد.

5 - فرزندی که از آنان متولد می شود، فرزند مشروع آنان است.

همانگونه که برای فرزندان متولد شده بانکاح دائم، شناسنامه گرفته می شود، باید برای فرزندی که درنتیجه نکاح موقت متولد می گردد، شناسنامه اخذ گرددو دراین مورد نیز تفاوتی بین عقدا دائم و موقت وجود ندارد.

6 - نفقة فرزندان، بر پدر است و اولاد از پدر و مادر ارث می برند.

7 - آنگاه که مدت ازدواج به پایان رسید، اگر زن در حد یائسه نباشد، باید عده شرعی نگه دارد و اگر در اثنای عده روشن شود که باردار است، باید از هر نوع ازدواج خودداری کند تا وضع حمل نماید.

همچنین، سایر احکام ازدواج دائم باید درمورد متعه رعایت شود تنها تفاوت این است که چون ازدواج متعه برای رفع ضرورت ها تشریع شده است، هزینه زن بر عهده شوهر نیست و در صورتی که زن به

هنگام عقد، شرط میراث ننماید، از شوهر خود ارث نمی برد. و روشن است که این دو تفاوت، تأثیری در ماهیت نکاح ندارند.

همگی معتقدیم که آیین اسلام، شریعت جاودانی و خاتم است که پاسخگوی تمام نیازها می باشد. اینک می گوییم جوانی که به منظور ادامه تحصیلات خود باید سالهای متمادی در یک کشور و یا شهر غریب به سر ببرد و به علت امکانات محدود، نمی تواند به ازدواج دائم دست یابد، در برابر خود سه راه مشاهده می کند که باید یکی از آنها را انتخاب کند:

الف - به همان حالت عزب باقی بماند.

ب - در منجلاب فحشا و آلودگی ها سقوط کند.

ج - در چهارچوب شرایط یاد شده، با زنی که ازدواج او شرعاً جائز است، برای مدت معینی ازدواج نماید.

در مورد صورت نخست باید گفت که غالباً با شکست روبرو می شود، هر چند افراد انگشت شماری می توانند قید هر نوع عمل جنسی را بزنند و صبر و برداشتن پیشه سازند ولی

این روش، برای همه قابل اجرا نیست.

فرجام کسانی که راه دوم را برگزینند نیز تباہی و بیچارگی است و از دیدگاه اسلام عملی است حرام، و اندیشه تجویز آن به بهانه ضرورت، نوعی گمراهی فکری و کج اندیشی می باشد.

بنابراین، تنها راه سوم متعین می شود که اسلام آن را پیشنهاد نموده و در زمان پیامبر نیز به آن عمل می شد و بعدها مورد اختلاف واقع گردید.

دراینجا از یادآوری یک نکته ناگزیریم و آن این که: کسانی که از نکاح متعه هراس دارند و آن را نامشروع می پنداشند، باید توجه داشته باشند که همه فقهاء و محققان اسلامی، نظیر آن را ازنظر معنا، در عقد دائم پذیرفته اند، و آن این که زوجین، عقد دائم ببندند ولی نیت هر دو آن باشد که بعد از یک سال و یا کمتر و بیشتر، به وسیله طلاق از هم جدا گردند.

روشن است که چنین پیوندی، به حسب ظاهر دائمی و در حقیقت موقت است و تفاوتی که این گونه نکاح دائم بامتعه دارد این است

که متعه، در ظاهر و باطن، محدود و موقت است ولی این نوع ازدواج دائم، به ظاهر پیوسته و همیشگی و در باطن محدود می باشد.

کسانی که این نوع از ازدواج دائم را، که مورد پذیرش همه فقهای اسلامی است، تجویز می کنند، چگونه از تشریع و تجویز نکاح متعه بر خود بیم و هراس راه می دهند؟

تا اینجا با ماهیت ازدواج متعه آشنا شدیم. اکنون وقت آن است که با دلائل حلال بودن و تشریع آن آشنا گردیم و شایسته است در اینجا در دو مرحله سخن بگوییم:

- 1 - مشروع بودن نکاح متعه در صدر اسلام.
- 2 - نسخ نشدن این حکم شرعی در زمان رسول خدا.

دلیل روشن مشروع بودن متعه، این آیه است:

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ قَاتُوهُنَّ أَجُورُهُنَّ قَرِبَةً».<sup>(1)</sup>

- پس هرگاه، از آن زنان بهره مند شدید، مزد آنان را (که مهر معین است) بپردازید.

الفاظ این آیه به روشنی گواه است که در مورد ازدواج موقت وارد شده؛ زیرا:

اولاً: واژه «استمتاع» بکار رفته، که ظاهراً در مورد «نکاح موقت» است. اگر نکاح دائم منظور بود نیاز به قرینه داشت.

ثانیاً: لفظ «أْجُورَهُنَّ» به معنای «مزد آنان» بکار برده شده است که گواه روشنی بر متعه است؛ زیرا در مورد نکاح دائم کلماتی از قبیل «مهریه» و «صدق» بکار می رود.

ثالثاً: مفسران شیعه و سنتی بر آنند که آیه یاد شده، در مورد نکاح متعه نازل گردیده است.

جلال الدین سیوطی در کتاب تفسیر «در المنشور» از ابن حجر و سدی نقل می کند که آیه فوق در مورد متعه است.(2)

همچنین، ابو جعفر محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، از سدی و مجاهد و ابن عباس نقل می کند که این آیه در مورد نکاح موقت است.<sup>(3)</sup>

رابعاً: صحابان صحاح و مسانید و جوامع روایی نیز این حقیقت را پذیرفته اند؛ به عنوان مثال مسلم بن حجاج در صحیح خود به نقل از جابر بن عبد الله و سلمة بن اکوع، روایت می کند که گفته اند:

---

24 - نساء: 1

2 - در المنشور، ج 2، ص 140، در ذیل آیه یاد شده

3 - جامع البيان فی تفسیر القرآن، جزء 5، ص 9

«خرج علينا منادي رسول الله(عليه السلام) فقال انّ رسول الله قد أذن لكم أن تستمتعوا؛ يعني متعة النساء». <sup>(1)</sup>

- منادي پیامبر به سوی ما آمد و گفت: رسول خدا به شما اجازه استمتاع (بهره مند شدن از زنها)؛ یعنی نکاح متعه زنان را عنایت فرمود.

روایات صحاح و مسانید در این زمینه، بیش از آن است که در این نوشتار بگنجد. بنابراین، اصل تشریع متعه در صدر اسلام و در عصر پیامبرگرامی مورد پذیرش دانشمندان و مفسران اسلامی است.(2)

اینک، سؤال این است: آیا مفاد آیه متعه منسخ شده است؟  
شاید کمتر کسی پیدا شود که در مورد اصل مشروع بودن متعه در زمان رسول خدا تردید کند، سخن درباره بقا و منسخ نشدن این حکم است.

روایات و تاریخ اسلام، حاکی از آن است که عمل به این حکم الهی تا زمان خلافت خلیفه دوم در میان مسلمانان، رایج بوده و خلیفه، بنابر مصالحی از آن، نهی کرده است.

مسلم بن حجاج، در صحیح خود، نقل می کند که ابن عباس و ابن زبیر، درباره متعه نسا و متعه حج، اختلاف نمودند، جابر بن عبد الله گفت:

« فعلناهما مع رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ثُمَّ نهانا عنهما عمر فلم نعد لهما ». (3)

---

1 - صحيح مسلم، جزء 4، ص 130، ط مصر

2 - به عنوان نمونه برخی از این مدارک را یادآور می شویم:

(1) صحيح بخاری، باب تَمَتْعَ، (2) مسنند احمد، ج 4، ص 436 و ج 3 ص 356، (3) الموطأ (مالك)، ج 2، ص 30، (4) سنن بیهقی، ج 7، ص 306، (5) تفسیر طبری، ج 5، ص 9، (6) نهاية ابن اثیر، ج 2، ص 249، (7) تفسیر رازی، ج 3، ص 201، (8) تاريخ ابن خلکان، ج 1، ص 359، (9) احکام القرآن (خاص)، ج 2، ص 178، (10) محاضرات راغب، ج 2، ص 94، (11) الجامع الكبير (سيوطی)، ج 8، ص 293، (12) فتح الباری ابن حجر، ج 9، ص 141

3 - سنن بیهقی، ج 7، ص 206 و صحيح مسلم، ج 1، ص 395

يعنى : ما همراه با پیامبر(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هر دو را انجام می دادیم، سپس عمر مارا از آن دو نهی کرد و از آن پس دیگر به آن دو نپرداختیم.

جلال الدین سیوطی در تفسیر خود به نقل از عبدالرزاق و ابوداد و ابن حریر و آنها از «حکم» روایت می کنند که از وی سؤال شد آیا این آیه «متعه» نسخ شده است؟ گفت نه، و علی(علیه السلام) فرمود:

«لولا انّ عمر نهى عن المتعة ما زنى الا شقى». (1)

- اگر عمر از متعه جلوگیری نکرده بود، جز افراد شقاوتمند، کسی به زنا آلوده نمی شد.

علی بن محمد قوشچی نیز گوید: عمر بن خطاب بر روی منبر گفت:

«اٰیها الناس ثلاث کنّ على عهد رسول الله أنا أنهى عنهنّ و أحّرّمهنّ و أعقّب عليهنّ و هى متعة النّساء و متعة الحجّ و حى على خير العمل». (2)

- ای مردم، سه چیز در زمان رسول خدا بود که من آنها را نهی و تحریم می کنم و انجام دهنده آنها را به مجازات می رسانم. آنها عبارتند از «متعه زنان»، «متعه حج» و «حى على خير العمل».

لازم به ذکر است که روایت در این زمینه بیش از آن است که در اینجا یادآور شویم.<sup>(3)</sup>

---

1 - در المنشور، ج 2، ص 140، در ذیل آیه متعه

2 - شرح تحریر قوشچی، مبحث امامت، ص 484

3 - برای آگاهی بیشتر، به مدارک و اسناد ذیل مراجعه فرمایید:

(1) مسند احمد، ج 3، ص 356 و 363، (2) البیان و التّبیین (حافظ)، ج 2، ص 223،  
(3) احکام القرآن (جصاص)، ج 1، ص 342، (4) تفسیر قرطبی، ج 2، ص 370، (5)  
المبسوط (سرخسی حنفی)، کتاب الحج، باب القرآن، (6) زاد المعاد (ابن قیم)، ج  
1، ص 444، (7) کنزالعمال، ج 8، ص 293، (8) مسند ابی داود طیالسی، ص  
9، 247، (9) تاریخ طبری، ج 5، ص 32، (10) المستبین (طبری)، (11) تفسیر رازی، ج  
3، ص 202 - 200.

باید گفت که متعه از اقسام نکاح و ازدواج است؛ زیرا نکاح به دائم و  
موقت تقسیم می‌گردد و زنی که با وی عقد نکاح موقت بسته  
می‌شود، زوجه انسان و شوهر او نیز زوج آن زن می‌باشد و طبعاً  
چنین ازدواجی داخل در آیات مربوط به ازدواج است.

اگر قرآن می فرماید:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى آَزْواجِهِمْ آُوْ مَا مَلَكَتْ  
آيْمَانُهُمْ». (1).

- و آنانکه دامان خود را پاک نگاه می دارند مگر بر ازواج و جفت های خود یا کنیزان که مال آنها هستند.

زنی که به عقد موقت در چهارچوب شرایط یاد شده درآمده است، از افرادو مصاديق «إِلَّا عَلَى آَزْواجِهِمْ» (یعنی مگر بر جفت های خود) می باشد و از چهارچوب آن خارج نیست؛ به این معنا است که زنی که با عقد نکاح متعه به ازدواج مردی درمی آید، همسر و زوجه او خواهد بود و واژه «ازواجهم» آن را شامل می گردد.

و اگر آیه یاد شده (در سوره مؤمنون)، معاشرت جنسی را برای دو گروه از زنان تجویز می کند؛ یکی همسران و دیگری کنیزان، زنی که با نکاح موقت، به ازدواج درمی آید، در قسم اول (همسران) داخل است.

شگفت از سخنانی کسانی که آیه یاد شده در سوره مؤمنون را  
ناسخ آیه متعه در سوره نساء دانسته اند. در حالی که همه  
می دانیم آیه ناسخ باید پس از آیه منسوخ نازل شود، ولی در این  
مورد جریان به عکس است، سوره مؤمنون که به عنوان ناسخ  
پنداشته شده، مکی است (یعنی در مکه مکرمه، پیش از آن که  
پیامبر گرامی به مدینه مهاجرت نماید، نازل گردیده است) و سوره  
نساء که

---

1 - مؤمنون: 6 - 5

آیه متعه را دربردارد، مدنی است (بدین معنا که در شهر مدینه، بعد  
از هجرت پیامبر فرو فرستاده شده است).

اینک می پرسیم آیه واقع در سوره مکی چگونه می تواند ناسخ  
آیه ای باشد که در سوره مدنی است؟

دلیل روشن دیگری که بر نسخ نشدن آیه متعه در زمان پیامبر  
گواهی می دهد، همان روایات فراوانی است که نسخ شدن آن را

در زمان رسول خدا انکار می کنند، نظیر روایتی که جلال الدین سیوطی در «در المنشور» نقل نمود و شرح آن گذشت.<sup>(1)</sup>

در پایان این نکته یادآور می شویم که امامان اهل بیت که به حکم حدیث ثقلین، موجب هدایت امت و قرین جدایی ناپذیر قرآنند، به مشروع بودن و نسخ نشدن ازدواج متعه، تصریح نموده اند.<sup>(2)</sup>

و این که اسلام، در هر زمانی توانایی حل مشکلات جوامع بشری را دارد نیز، مشروعیت چنین نکاحی را با رعایت شرایط یاد شده، تأیید می نماید؛ زیرا امروزه یکی از روش‌های نجات جوانان از منجلاب فساد و تباہی، همان ازدواج موقت در چهارچوب شرایط خاص می باشد.

---

1 - در المنشور، ج 2، ص 140 و 141، در ذیل آیه متعه

2 - وسائل الشیعه، ج 14، کتاب النکاح، باب اول از ابواب متعه، ص 436

\*\*\*\*\*

## چرا شیعیان، بر تربت سجده می کنند؟

پاسخ: گروهی چنین می پندارند که سجده برخاک و یا تربت شهیدان، به معنای پرستش بوده و نوعی شرك است.

در پاسخ این پرسش باید یادآور شد که میان دو جمله: السجود لله و «السجود على الأرض» تفاوت روشنی وجود دارد. اشکال یاد شده، حاکی از آن است که میان این دو تعبیر، فرقی نمی گذارند.

بطور مسلم، مفاد «السجود لله» این است که «سجده برای خداست»، در حالی که معنای «السجود على الأرض» آن است که «سجده بر زمین صورت می گیرد» و به تعبیر دیگر ما با سجده بر زمین، به خدا سجده می کنیم و اصولاً تمام مسلمانان جهان بر چیزی سجده می کنند در حالی که سجده آنان برای خدا است. تمام زائران خانه خدا بر سنگهای مسجد الحرام سجده می کنند در صورتی که هدف از سجده آنان خدا است.

بالاین بیان، روشن می شود که سجده کردن بر خاک و گیاه و... به معنای پرستش آنها نیست بلکه سجود و پرستش برای خدا به وسیله خضوع تا حدّ خاک است، همچنین روشن می شود که سجده بر «تربت» غیر از سجده «برای تربت» است.

از طرفی، قرآن کریم می فرماید:

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». (۱)

- هرکس در آسمان ها و زمین است، برای خدا سجده می کند.

و نیز پیامبر گرامی می فرماید:

«جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا». (۲)

- زمین، سجده گاه و مایه پاکیزگی برای من گردیده است.

بنابراین، «سجده برای خدا» با «سجده بر زمین و تربت» نه تنها کوچکترین منافاتی ندارد که کاملاً سازگار است؛ زیرا سجده کردن بر خاک و گیاه، رمز نهایت خضوع و فروتنی در برابر خدای یگانه است.

در اینجا به منظور روشن تر شدن نظریه شیعه، سزاوار است به فرازی از سخنان پیشوای بزرگ خود - امام صادق(عليه السلام) - اشاره نماییم:

«عن هشام ابن الحكم قال قلت لأبي عبدالله(عليه السلام): أخبرنى عما يجوز السجود عليه و عما لا يجوز؟ قال: السجود لا يجوز الا على الأرض أو ما أنبتت الأرض إلا ما أكل أو ليس. فقلت له جعلت فداك ما العلة في ذلك؟ قال لأن السجود هو الخضوع لله عزوجل فلا ينبغي أن يكون على ما يؤكل و يُليس، لأن أبناء الدنيا عبيد ما يأكلون و يليسون، و الساجد في سجوده في عبادة الله عزوجل فلا ينبغي أن يضع جبهته في سجوده على معبد أبناء الدنيا الذين اغتروا بغرورها. و السجود على الأرض أفضل لأنه أبلغ في التواضع والخضوع لله عزوجل». (1)

---

15 - رد: 1

2 - صحيح بخاري، كتاب الصلوة، ص 91

- هشام بن حکم می گوید: از امام صادق(علیه السلام) درباره آنچه سجده بر آنها صحیح است پرسیدم، حضرت فرمود: سجده تنها باید بر زمین و آنچه می رویاند - جز خوردنیها و پوشیدنیها - انجام گیرد. گفتم: فدایت گردم، سبب آن چیست؟ فرمود: سجده، خضوع و اطاعت برای خداوند است و شایسته نیست بر خوردنیها و پوشیدنیها صورت پذیرد؛ زیرا دنیاپرستان، برده‌گان خوراک و پوشانند، در حالی که انسان به هنگام سجده، در حال پرستش خدا به سرمی برد، پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر آنچه که معبد دنیاپرستان خیره سر است، قرار دهد.

و سجده نمودن بر زمین، بالاتر و برتر است؛ زیرا با فروتنی و خضوع در برابر خدای بزرگ، تناسب بیشتری دارد.

این سخن گویا، به روشنی گواه آن است که سجده نمودن بر خاک، تنها بدان جهت است که چنین کاری با تواضع و فروتنی در برابر خداوند یگانه، سازگارتر است.

\* \* \*

دراینجا، پرسش دیگری مطرح می شود که چرا شیعه مقید به سجده بر خاک و یا برخی گیاهان است و بر تمام اشیا سجده نمی کند؟

در پاسخ این سؤال می گوییم: همانگونه که اصل یک عبادت باید از جانب شرع مقدس اسلام برسد، شرایط اجزاء و کیفیت آنها نیز باید به وسیله گفتار و رفتار بیانگر آن؛ یعنی پیامبر گرامی روشن گردد؛ زیرا رسول خدا، به حکم قرآن کریم، اسوه و نمونه همه انسان های وارسته است.

اینک به بیان فرازهایی از احادیث اسلامی که بیانگر سیره و سنت پیامبر است می پردازیم که همگی حاکی از آن است که پیامبر

---

1 - بحار الانوار، ج 85، ص 147، به نقل از «علل الشرایع»

(صلی الله علیه وآلہ) هم بر خاک و هم بر رویدنی ها مانند حصیر سجده می نموده است، درست به همان شیوه ای که شیعه به آن معتقد است:

1 - گروهی از محدثان اسلامی در کتب صحاح و مسانید خود این سخن پیامبر را بازگو کرده اند که آن حضرت، زمین را به عنوان سجدگاه خود، معرفی نوده است، آنجا که می فرماید:

«جعلت لى الأرض مسجداً وطهوراً». (1)

- زمین، برای من، سجدگاه و مایه پاکیزگی قرار داده شده است.

از کلمه «جعل» که در اینجا به معنای تشریع و قانون گذاری است، به خوبی روشن می شود که این مسأله، یک حکم الهی برای پیروان آیین اسلام است. و بدین سان، مشروع بودن سجده بر خاک و سنگ و دیگر اجزاء تشکیل دهنده سطح زمین، به ثبوت می رسد.

2 - دسته ای از روایات، بر این نکته دلالت دارند که پیامبر گرامی، مسلمانان را به پیشانی نهادن برخاک به هنگام سجده، فرمان می داد، چنانکه امّ سلمه (همسر پیامبر) از آن حضرت روایت می کند که فرمود:

«تربْ وجهك لله». (2)

- رخسار خود را برای خدا، بر خاک بگذار.

و از واژه «ترّب» در سخن پیامبر، دو نکته روشن مشود؛ یکی آن که باید انسان به هنگام سجده، پیشانی خود را بر روی «تراب»؛ یعنی خاک بگذارد و دیگر آن که این رفتار، به علّت امر به آن، فرمانی است لازم الاجرا زیرا کلمه «ترّب» از ماده «تراب» به معنای خاک

---

1 - سنن بیهقی، ج 1، ص 212، [باب التیمم بالصعید الطیب]; صحیح بخاری، ج 1، کتاب الصلاة، ص 91، اقتضاء الصراط المستقیم (ابن تیمیه)، ص 332

2 - کنزالعمال، ج 7، ط حلب، ص 465، ح 19809، کتاب الصلوة، السجود و مابتعلق به.

گرفته شده و به صورت صیغه امر، بیان گردیده است.

3 - رفتار پیامبر گرامی در این مورد، گواه روشن دیگر و روشنگر راه مسلمانان است. وائل بن حجر می گوید:

«رأيت النبيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا سَجَدَ وضع جبهته و أنفه على الأرض». (1)

- آنگاه که پیامبر سجده می نمود، پیشانی و بینی خود را بر زمین می نهاد.

انس بن مالک و ابن عباس و برخی از همسران پیامبر مانند عایشه و ام سلمه و گروه بسیاری از محدثان چنین روایت کرده اند:

«کان رسول الله(صلی الله علیه وآلہ) یُصَلِّی عَلَی الْخُمْرَة».(2)

- پیامبر، بر خمره که نوعی حصیر بود و از لیف درخت خرما ساخته می شد، سجده می نمود.

ابوسعید - از صحابه رسول خدا - می گوید:

«دخلت على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَصَلِّي  
على حصير».(3)

- به محضر پیامبر وارد شدم در حالی که بر حصیری نماز می گزارد.

این سخن، گواه روشن دیگری بر نظریه شیعه است مبنی بر این که سجده بر آنچه از زمین می روید، در صورتی که خوردنی و پوشیدنی نباشد، جایز است.

---

1 - احکام القرآن، (حصّاص حنفی)، ج 3، ص 209، طبع بيروت، باب السجود على الوجه.

2 - سنن بیهقی، ج 2، ص 421، کتاب الصلة، باب الصلة على الخُمرة

3 - سنن بیهقی، ج 2، ص 421، کتاب الصلة، باب الصلة على الحصیر.

4 - گفتار و رفتار صحابه و تابعان پیامبر نیز گویای سنت آن حضرت است:

جابر بن عبد الله انصاری می گوید:

«كُنْتُ أَصْلَى الطُّهْرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ فَأَخَذَ قِبْضَةً مِنَ الْحَصَاءِ لِتَبَرُّدِ فِي كَفَّيْ أَضْعَافِهَا لِجَبَهَتِي أَسْجَدَ عَلَيْهَا لشدة الحر».(1)

- با پیامبر گرامی نماز ظهر می گزاردم، مشتی سنگریزه برگرفته، و در دست خود نگه می داشتم تا خنک شود و به هنگام سجده بر آنها پیشانی گزاردم و این به خاطر شدت گرما بود.

سپس راوی می افزاید: اگر سجده بر لباسی که بر تن داشت جایز بود، از برداشتن سنگریزه ها و نگهداری آنها، آسان تر بود.

ابن سعد(متوفای 209) در کتاب خود «الطبقات الكبرى» چنین می نگارد:

«كان مسروقٌ إذا خرج يخرج بلبنة يسجد عليها في السفينة». (2)

- مسروق بن اجدع، به هنگام مسافت، خستی را با خود بر می داشت تا در کشتی بر آن سجده نماید.

لازم به تذکر است که مسروق بن اجدع، یکی ازتابعین پیامبر و اصحاب ابن مسعود بوده است و صاحب «الطبقات الكبرى» وی را جزء طبقه اول از اهل کوفه پس از پیامبر و از کسانی که از ابوبکر و عمر و عثمان و علی(عليه السلام) و عبدالله بن مسعود، روایت نموده اند، به شمار آورده است.

این سخن روشی، بی پایگی گفتار کسانی را که همراه داشتن قطعه ای تربت را شرک و بدعت می پندارند، اثبات می کند و

---

1 - سنن بیهقی، ج 1، ص 439، کتاب الصلة، باب ما روی فی التعجیل بها فی شدّة الحر.

2 - الطبقات الکبری، ج 6، ص 79، ط بیروت، در احوالات مسروق ابن أجدع.

معلوم می گرددکه پیشتران تاریخ اسلام نیز، بدین کار مبادرت میورزیدند. (1)

نافع می گوید:

«إنَّ ابْنَ عَمْرٍ كَانَ إِذَا سَجَدَ وَعَلَيْهِ الْعُمَامَةُ يَرْفَعُهَا حَتَّى يَضْعَ جَبَهَتَهُ  
بِالْأَرْضِ». (2)

- عبداللّه بن عمر به هنگام سجده، دستار خود را بر می داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد.

رزین می گوید:

«كَتَبَ إِلَى عَلَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ أَبْعَثَ إِلَى  
بَلْوَحٍ مِنْ أَحْجَارِ الْمَرْوَةِ أَسْجُدَ عَلَيْهِ». (3)

- علی بن عبدالله بن عباس به من نوشت: لوحی از سنگ های کوه مروه را برای من بفرست تا بر آن سجده نمایم.

5 - از سوی دیگر، محدثان اسلامی روایاتی را آورده اند حاکی از آن که پیامبر گرامی کسانی را که به هنگام سجده، گوشه دستار خود را بین پیشانی خود و زمین قرار می دادند، نهی نموده است.

صالح سبایی می گوید:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ رَأَى رَجُلًا يَسْجُدُ بِجَنْبِهِ وَقَدْ أَعْتَمَ عَلَى جَبَهَتِهِ فَحَسِرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ عَنْ جَبَهَتِهِ».<sup>(4)</sup>

---

1 - برای آگاهی بیشتر به شواهد دیگر، به کتاب «سیرتنا»، نگارش علامه امینی، مراجعه شود.

2 - سنن بیهقی، ج 2، ص 105، ط 1 (حیدرآباد دکن)، کتاب الصلة، باب الکشف عن السجدة فی السجود.

3 - ازرقی، اخبار مکه، ج 3، ص 151

یعنی : پیامبر گرامی، شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود، در حالی که بر پیشانی خود، دستار بسته بود، پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) عمامه را از پیشانی وی کنار زد.

عیاض بن عبدالله قرشی می گوید:

«رأى رسول الله(صلی الله علیه وآلہ) رجلاً يسجد على كور عمامته فأومأ بيده: إرفع عمامتك و أومأ إلى جبهته». (1)

- رسول خدا مردی را در حال سجده مشاهده فرمود که بر گوشه عمامه خود سجده می نمود، به وی اشاره کرد که دستار خود را بردار، و به پیشانی او اشاره فرمود.

از این روایات نیز به روشنی معلوم می گردد که لزوم سجده بر زمین، در زمان پیامبر گرامی، امری مسلم بوده است، تاجایی که اگر یکی از مسلمانان، گوشه دستار خود را روی زمین قرار می داد تا پیشانی خود بر زمین نگذارد، مورد نهی رسول خدا قرار می گرفت.

6 - پیشوایان معصوم شیعه که از طرفی - بنابر حدیث ثقلین - قرین  
جدایی ناپذیر قرآن و از سوی دیگر اهل بیت پیامبرند، در سخنان  
خود به این حقیقت، تصریح نموده اند:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«السجود على الأرض فريضة و على الخمرة سنة».(2)

- سجده بر زمین، حکم الهی و سجده بر حصیر، سنت پیامبر است.

و در جای دیگر می فرماید:

«السجود لا يجوز إلا على الأرض أو على ما أنبتت الأرض إلا ما أكل  
أو لبس».(1)

---

1 - سنن بیهقی، ج 2، ص 105

2 - وسائل الشیعه، ج 3، ص 593، کتاب الصلوة، ابواب ما یسجد علیه، حدیث 7.

یعنی: جایز نیست سجده نمودن جز بزمین و آنچه می رویاند مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها.

## نتیجه

از مجموع دلایل یاد شده، به روشی معلوم گردید که نه تنها روایات اهل بیت پیامبر، بلکه سنت رسول خدا و رفخار صحابه و تابعان آن حضرت، بر لزوم سجده کردن بر زمین و آنچه از آن می روید (مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها) گواهی می دهد.

علاوه بر آن، قدر مسلم آنست که سجده نمودن بر اشیای یاد شده جایز است در حالی که جایز بودن سجده بر سایر چیزها، مورد تردید و اختلاف است، بنابراین، به مقتضای احتیاط - که راه نجات و رستگاری است - سزاوار است در هنگام سجده کردن، به همین اشیای یاد شده اکتفا شود.

در پایان یادآور می شویم که این بحث، یک مسأله فقهی است و اختلاف میان فقهای اسلامی در اینگونه مسائل فرعی، فراوان به چشم می خورد، ولی یک چنین اختلاف فقهی نباید موجب نگرانی

گردد؛ زیرا اینگونه اختلافات فقهی، در میان چهار مذهب اهل سنت  
نیز به وفور دیده می شود به عنوان مثال، مالکی ها می گویند:  
گذاشتن بینی بر سجدگاه، مستحب است در حالی که حنابلہ آن  
را واجب می دانند و ترك آن را از موجبات باطل شدن سجده  
می شمارند.(2)

---

1 - وسائل الشیعه، ج 3، ص 591، کتاب الصلوة، ابواب ما یسجد علیه، حدیث 1

2 - الفقه علی المذهب الأربعة، ج 1، ص 161، طبع مصر، کتاب الصلوة، مبحث  
السجود.

\*\*\*\*\*

## پرسش 20

چرا شیعیان به هنگام زیارت، در و دیوار حرم را

می بوسند و به آنها تبرک می جویند؟

پاسخ: تبرک جستن به آثار اولیای خدا، مسأله‌ای نیست که هم اکنون در میان گروهی از مسلمانان پدید آمده باشد، بلکه ریشه‌های این رفتار را در ژرفای تاریخ زندگانی رسول خدا و صحابه آن حضرت می توان یافت.

نه تنها پیامبر گرامی و یاران وی، بلکه پیامبران پیشین نیز، بدین امر مبادرت میورزیدند. و اینک دلایل مشروع بودن تبرک به آثار اولیا از دیدگاه کتاب و سنت را از نظر شما می گذرانیم:

1 - در قرآن کریم می خوانیم: هنگامی که یوسف صدیق، خود را به برادران خویش معرفی کرد و آنان را مورد بخشودگی قرار داد، فرمود:

«إذْهَبُوا يَقْمِصُوا هَذَا قَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَيْمَنِ يَأْتِ بَصِيرًا».(1)

- این پیراهن مرا با خود ببرید و بر صورت پدرم (یعقوب) افکنید تا  
دیدگانش بینا گردد.

---

1 - یوسف: 93

سپس می فرماید:

«فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا».(1)

- آنگاه که مژده دهنده، آن پیراهن را بر رخسار او افکند، بینایی وی  
بازگشت.

این سخن گویای قرآن، گواه روشنی بر تبرک جستن پیامبر خدا  
(یعقوب) به پیراهن پیامبری دیگر (حضرت یوسف) می باشد، بلکه  
بیانگر آن است که پیراهن یاد شده، موجب بازگشت بینایی حضرت  
یعقوب گردید.

آیا می توان گفت رفتار این دو پیامبر گرامی، از چهارچوب توحید و  
پرستش خدا خارج بوده است؟!

2 - شکی نیست که پیامبر گرامی اسلام، به هنگام طواف خانه خدا، حجرالاسود را استلام می نمود و یا می بوسید.

بخاری در صحیح خود می گوید: مردی از عبدالله بن عمر درباره استلام حجر سوال کرد و او در پاسخ گفت:

«رأيت رسول الله(صلى الله عليه وآلـه) يستلمه و يقبلـه». (2)

- پیامبر را مشاهده کردم که حجرالاسود را استلام می نمود و می بوسید.

در صورتی که اگر لمس کردن و یا بوسیدن سنگی، شرك به خدا بود، هرگز پیامبر (که منادی توحید است) به چنین کاری مبادرت ننمورزید.

3 - در کتب صحاح و مسانید و در میان کتاب های تاریخ و سنن، روایات انبوهی در مورد تبرّک جستن صحابه پیامبر به آثار آن حضرت؛ مانند لباس، آب وضو، ظرف آب و... به چشم می خورد که با مراجعه به آنها، کوچکترین تردیدی در مشروعیت و پسندیده بودن آن باقی نمی ماند.

---

96 - یوسف: 1

2 - صحیح بخاری، جزء 2، کتاب الحج، باب تقبیل الحجر، صفحه 152 - 151، ط  
مصر

گرچه شمارش همه روایات در این زمینه، در این نوشتار نمی‌گنجد،  
ولی به عنوان مثال، برخی از آنها را در اینجا یادآور می‌شویم:

الف: بخاری در صحیح خود، در ضمن روایتی طولانی که شرح برخی  
از ویژگی‌های پیامبر و یاران او را در بردارد، چنین می‌گوید:

«و إِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَلُونَ عَلَى وَضْوَئِهِ».(1)

- هرگاه پیامبر وضو می‌گرفت، نزدیک بود مسلمانان، (بر سر  
بدست آوردن آب وضوی آن حضرت) باهم بجنگند.

ب - ابن حجر می‌گوید:

«إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُؤْتَى بِالصَّبِيَّانَ  
فِي بَرَكَ عَلَيْهِمْ».(2)

- کودکان را نزد پیامبر می آوردند و آن حضرت به منظور تبرک آنان،  
دعا می کرد.

ج - محمد طاهر مکی می گوید:

«از ام ثابت روایت شده که گفت: رسول خدا بر من وارد شد و از  
دهانه مشکی که آویزان بود، ایستاده آب نوشید و من برخاستم و  
دهانه مشک را بریدم».

سپس می افزاید:

«این حدیث را ترمذی روایت کرده و می گوید: حدیث صحیح و  
حسن است و شارح این حدیث در کتاب ریاض الصالحین می گوید:  
ام ثابت، دهانه مشک را برید تا جای دهان پیامبر را نگهداری کند و  
بدو تبرک جوید و همچنین صحابه می کوشیدند تا از جایی که  
رسول خدا از آن آب نوشیده بود، آب بنوشنند». (1)

---

1 - صحيح بخاري، ج 3، باب ما يجوز من الشروط في الإسلام، باب الشروط في  
الجهاد والمصالحة، ص 195

2 - الاصابه، ج 1، خطبه كتاب، ص 7، ط مصر.

«كان رسول الله صلى الله عليه [ و آله] و سلم إذا صلى الغدا جاء  
خدم المدينة يأنيتهم فيها الماء فما يؤتى بإناء إلا غمس يده فيها  
قرباً ما جاؤوه في الغدا الباردة فيغمض يده فيها». (2)

- خدمت گزاران مدینه به هنگام نماز صبح با ظرف آب نزد پیامبر  
می رفتند، پیامبرگرامی دست مبارک خود را در هر یك از آن ظروف  
آب فرو می برد، چه بسا در بامداد سردی خدمت وی می رسیدند،  
باز هم پیامبر دست خود را در آنها فرو می برد. (3)

بدین سان، دلایل جواز تبرّک به آثار اولیای خدا روشن گشت و  
معلوم گردید کسانی که شیعه که را به خاطر این رفتار، به شرك و  
دوگانه پرستی، متهم می کنند، معنای توحید و شرك را درست  
تحلیل نکرده اند. زیرا شرك و پرستش غیر خدا، بدان معنا است که  
در کنار پرستش خدا، موجود دیگری را نیز خدا بدانیم و یا کارهای  
خدایی را به وی نسبت دهیم، بطوری که او را در اصل هستی و یا  
اثربخشی، مستقل و بی نیاز از خدا قلمداد نماییم.

در حالی که شیعه، آثار اولیای خدا را مانند خود آنان، مخلوق و آفریده خدا می داند که هم در اصل وجود و پیدایش خود وهم در منشأ آثار بودن، نیازمند به خداوند یگانه اند.

---

1 - تبرک الصحابه، (محمد طاهر مکّی)، فصل اول، ص 29، ترجمه انصاری.

2 - صحيح مسلم، جزء 7، کتاب الفضائل، باب قرب النبی - ص - من الناس و تبرک‌هم به، ص 79.

3 - به منظور آگاهی بیشتر، می توانید به مدارک یاد شده در زیر، مراجعه فرمایید:

1. صحيح بخاری، کتاب اشربه

2. موطّأ مالک، ج 1، ص 138، باب صلوت فرستادن بر پیامبر

3. اسدالغابه، ج 5، ص 90

4. مسند احمد، ج 4، ص 32

5. الاستیعاب، در حاشیه «الاصابه»، ج 3، ص 631

6. فتح الباری، ج 1، ص 281 و 282

شیعه تنها به پاس احترام پیشوایان خود و پیشتازان دین خدا و به منظور ابراز محبت بی شائبه خود نسبت به آنان، بدان آثار تبرک می گوید.

اگر شیعیان به هنگام زیارت حرم پیامبر و اهل بیت آن حضرت، ضریح را می بوسند، و یا در و دیوار را لمس می کنند، تنها بدان جهت است که به پیامبر گرامی و عترت او عشق میورزند و این یک مسأله عاطفی انسانی است که در وجود یک انسان شیفتہ، تجلی می کند.

ادبی شیرین سخن می گوید:

أُمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارَ سَلْمٍ \*\*\* أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارَ وَ ذَا الْجِدَارِ

وَ مَا حُبٌ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي \*\*\* وَلِكِنْ حُبٌ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَا

- بر دیار سلمی می گذرم، این دیوار و آن دیوار را می بوسم.

- دوستی آن دیار، قلب مرا شاد نمی سازد، بلکه محبت ساکن آن  
است که مرا به وجود و سرور می آورد.

\*\*\*\*\*

## پرسش 21

### آیا از دیدگاه اسلام، دین از سیاست جدا نیست؟

پاسخ: بیش از هر چیز، سزاوار است، معنای «سیاست» روشن شود تا در پرتو آن، رابطه دین با سیاست آشکار گردد. در اینجا برای واژه سیاست، دو احتمال مطرح است:

1 - سیاست را به معنای «تزویر و نیرنگ و به کار گرفتن هر نوع وسیله ممکن در جهت رسیدن به هدف» بدانیم. (هدف، وسیله را توجیه می کند).

بديهی است سیاست بدین معنا، گذشته از اين که سیاست به معنای واقعی کلمه نبوده بلکه جز حيله و تقلب چيزی نیست و با دین سازگار نمی باشد.

2 - آن که سیاست را به معنای تدبیر امور زندگی يك جامعه از طريق اصول صحيح اسلامی در زمينه هاي گوناگون، تفسير نمایيم.

سیاست به این معنا که همان اداره امور مسلمانان در پرتو قرآن و سنت است، جزء دین بوده و هرگز از جدا نمی باشد.

اینک برخی از دلایل هماهنگی دین با سیاست و لزوم تشکیل حکومت را یادآور می شویم:

روشن ترین گواه این گفتار، روش پیامبر گرامی در دوران پرفراز و نشیب رسالت است. با مطالعه گفتار و کردار رسول خدا، بسان آفتاب، روشن می گردد که آن حضرت، از آغاز دعوت خویش، در صدد پدید آوردن یک حکومت نیرومند، بر پایه ایمان به خدا بود که توانایی پی ریزی طرح ها و برنامه های اسلام را داشته باشد.

شايسه است در اينجا به برخی از شواهدی که بيانگر اين همت بلند پیامبر است، اشاره كنيم:

**پیامبر، پایه گذار حکومت اسلامی است:**

۱ - آنگاه که رسول خدا مأموریت یافت تا دعوت خود را آشکار سازد، با روش های گوناگون، به تشکیل هسته های مبارزه و هدایت و گردآوری نیروهای مسلمان پرداخت و در این راستا، با گروه هایی

که از دور و نزدیک به زیارت کعبه می‌آمدند، ملاقات می‌کرد و آنان را به سوی اسلام دعوت می‌نمود و دراین میان، با دو گروه از مردم مدینه در محل «عقبه» به گفتگو نشست و آنان پیمان بستند تا آن حضرت را به شهر خود دعوت کنند و از او حمایت نمایند<sup>(1)</sup> و بدین سان، نخستین گامهای سیاستگذاری آن حضرت، در جهت تأسیس دولت اسلامی، برداشته شد.

2 - رسول خدا، پس از هجرت به شهر مدینه اقدام به پایه گذاری و تشکیل یک سپاه نیرومند و با صلابت پرداخت، ارتشی که در دوران رسالت وی، در هشتاد و دو نبرد گوناگون، شرکت نمود و با پیروزی‌های درخشان خود، موانع تشکیل حکومت اسلامی را از سر راه اسلام برداشت.

3 - پس از استقرار حکومت اسلامی در مدینه، پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) با اعزام سفیران و ارسال نامه‌های تاریخی، با قطب‌های نیرومند سیاسی و اجتماعی عصر خود، ارتباط برقرار کرد و با بسیاری از سران گروه‌ها، پیمان اقتصادی، سیاسی و یانظامی بست.

---

1 - سیره ابن هشام، ج 1، ص 431، مبحث عقبه اولی، ط 2، مصر.

تاریخ زندگانی پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ) ویژگی های نامه های آن حضرت به: «کسری» امپراطور ایران، «قیصر» پادشاه روم، «مقوقس» سلطان مصر، «نجاشی» فرمانروای حبشه و دیگر زمامداران آن زمان را ضبط نموده است. برخی از محققان، اکثر نامه های یاد شده را در رساله ای جداگانه گرد آورده اند.(1)

4 - رسول خدا به منظور پیشبرد اهداف اسلام و انسجام هر چه بیشتر پایه های حکومت اسلامی، برای بسیاری از قبایل و شهرها فرمانروا تعیین کرد. به عنوان مثال نمونه ای از اقدام آن حضرت در این زمینه را می آوریم:

پیامبر گرامی، رفاعة بن زید را به عنوان نماینده خود، به سوی قبیله خویش، اعزام نمود و طی نامه ای چنین نگاشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، (هذا كتاب) من محمد رسول الله(صلی الله علیہ وآلہ) لرفاعة بن زید إني بعثته إلى قومه عامّةً و من دخل

فِيهِمْ يَدْعُوهِمْ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ فَمِنْ أَقْبَلَ مِنْهُمْ فَفِي حَزْبِ اللَّهِ  
وَحَزْبِ رَسُولِهِ وَمَنْ أَدْبَرَ فِلَهُ أَمَانٌ شَهْرِينَ». (۲)

- به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه ای است از محمد پیامبر  
خدا برای رفاعة بن زید. من او را به جانب قوم خود و توابع آن  
گسیل داشتم تا آنان را به سوی خدا و پیامبر دعوت کند. پس  
هرکس دعوت وی را بپذیرد، از حزب خدا و پیامبر خواهد بود و  
هرکس از او روی بگرداند، تنها دو ماه فرصت امان دارد.

---

1 - مانند «الونائق السياسية» (محمد حمیدالله) و «مکاتیب الرسول» (علی احمدی).

2 - مکاتیب الرسول، ج ۱، ص 144

با در نظر گرفتن اینگونه رفتارها و اقدام‌ها از پیامبر(صلی الله علیه وآل‌ه) شکی نیست که وی از آغاز بعثت، در صدد تشکیل یک حکومت نیرومند بوده تا در پرتو آن، احکام جهان شمول اسلام، در تمام زوایای زندگانی جوامع بشری، تحقّق یابد.

آیا کارهایی از قبیل پیمان بستن با گروه‌ها و قبایل متنفذ،  
بنیان گذاری ارتشی نیرومند، اعزام سفیر به کشورهای مختلف،  
هشدار دادن به پادشاهان و فرمانروایان و مکاتبه با آنان، و گسیل  
داشتن استانداران و فرمانداران به شهرها و بخشها دور نزدیک و  
امثال این کارها، جز «سیاست» - به معنای تدبیر و اداره شؤون  
جامعه - نام دیگری دارد؟

گذشته از سیره پیامبر، رفتار خلفای راشدین برای مسلمانان و  
بخصوص روش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(علیه السلام) برای  
هر دو گروه شیعه و سنی، در زمان خلافت و حکومت خویش نیز، بر  
«هماهنگی دین با سیاست» گواهی می‌دهد.

دانشمندان هر دو گروه اسلامی، دلایل گسترده‌ای از کتاب و  
سنّت بر لزوم حکومت و مدیریّت امور جامعه، اقامه کرده‌اند که به  
عنوان نمونه، برخی از آنها را یادآور می‌شویم:

ابوالحسن ماوردی در کتاب خود «احکام سلطانیه» می‌گوید:

«الإمامية موضع لخلافة النبوة في حراسة الدين وسياسة الدنيا،  
و عقدها لمن يقوم بها في الأمة واجب بالإجماع».(1)

- امامت و حکومت، به منظور جانشینی و پی گیری نبوت، قرار داده شده است، تا موجب پاسداری از دین و سیاست و تدبیرامور دنیا گردد، و برقراری حکومت برای کسی که آن را برپا می دارد، به اتفاق و اجماع مسلمانان، واجب است.

---

1 - الاحكام السلطانية (ماوردی)، باب اول، ص 5، ط 1، مصر.

این دانشمند اسلامی، که یکی از علمای مشهور اهل سنت است، در مقام اثبات این معنا، به دو نوع دلیل، اشاره می نماید:

1 - دلیل عقلی

2 - دلیل شرعی

در مورد دلیل عقلی، چنین می نگارد:

«لما فی طباع العقلاء، من التّسلیم لزعیم یمنعهم من التّظالم، و  
یفصل بینهم فی التّناظع و التّخاصم، و لولا الْوَلَاة لكانوا فوضی  
مهملین و همجا مصاعین». (1)

- زیرا این در سرشت خردمندان است که از رهبری پیروی نمایند، تا  
آنان را از ستم کردن بر یکدیگر بازدارد و به هنگام نزاع، آنان را از هم  
جدا سازد و اگر فرمانروایان نباشند، مردم پراکنده و آشفته  
می گردند و کارآمدی خود را از دست می دهند.

و در مورد دلیل شرعی چنین می گوید:

«ولكن جاء الشرّع بتفويض الامور إلى ولیه فی الدّین، قال الله عزّوجلّ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أطِيعُوا اللَّهَ وَ أطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَئِكُمْ الْأَمْرُ مِنْكُمْ) ففرض علينا طاعة أولى الامر فينا و هم الائمة المتأمرون علينا». (2)

- ولی، دلیل شرعی بر واگذاری کارها به ولی و فرمانروای در دین،  
وارد شده، خداوند بزرگ می فرماید: «ای ایمان آورندگان، از خداو

پیامبر و صاحبان امر پیروی کنید» پس خدا پیروی از صاحبان امر را بر ما واجب فرموده و آنان پیشوایان و فرمانروایان بر ما هستند.»

---

1 - همان.

2 - الاحکام السلطانیه، باب اول، ص 5، ط 1، مصر.

شیخ صدوق به نقل از فضل بن شاذان روایت می کند که به امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) منسوب است، در ضمن این روایت بلند، فرازهایی از سخنان آن حضرت پیرامون ضرورت تشکیل حکومت، وجود دارد که برخی از آنها را یادآور می شویم:

«أَنَا لَأَنْجِدُ فِرْقَةً مِّنَ الْفَرَقِ وَ لَا مَلْلَةً مِّنَ الْمَلَلِ بَقُوا وَ عَاشُوا إِلَّا بِقِيمٍ وَ رَئِيسٌ لَمَا لَابْدَ لَهُمْ مِّنْ أَمْرٍ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا فَلَمْ يَجِزْ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتَرَكَ الْخَلْقُ لَمَا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَابْدَ لَهُمْ مِّنْهُ وَ لَا قَوْمٌ لَهُمْ إِلَّا يَهُوَ فَيَقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَ يَقْسِمُونَ بِهِ فِيئُهُمْ وَ يَقِيمُونَ بِهِ جَمِيعُهُمْ وَ جَمِاعَتُهُمْ وَ يَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ مِّنْ مَظْلَمَهُمْ». (1)

- ما هیچ گروه و امتی را نمی یابیم که بدون فرمانروا و رئیس، بتواند به زندگی و بقای خود ادامه دهد؛ فرمانروایی که در شؤون دین و دنیا به او نیاز است. پس، از حکمت خداوند حکیم به دور است که مردم را از آنچه بدو نیاز دارند و بدون آن نمی توانند روی پای خود بایستند، فروگذار نماید. پس مردم، همراه با فرمانروا با دشمنان خود می جنگند و به حکم او، غنیمت‌ها و دست آوردهای در جنگ را تقسیم می کنند و به فرمان او، نمازهای جمعه و جماعت را برپا می دارند و حاکم است که ستمگران را از ستمدیدگان، باز می دارد.

البته، تشریح همه روایات و تحلیل سخنان گوناگون فقهای اسلامی، از دیدگاه فقاهت، در این نوشتار کوتاه، نمی گنجد و باید در کتاب مستقلی بیان گردد.

با بررسی فراگیر فقه اسلامی نیز روشن می گردد که بخش بزرگی از قوانین شرعی، بدون برپا کردن یک حکومت نیرومند، تحقق نمی پذیرد.

اسلام، ما را به جهاد و دفاع و دادخواهی از ستمگر و حمایت از ستمدیده و اجرای حدود و تعزیرات شرعی و امر به معروف و نهی از منکر در چهارچوبی گستردگ و برقراری یک نظام مالی مدون و پاسداری از وحدت جامعه اسلامی، دعوت می کند و روشن است که اهداف یاد شده بدون برخورداری از یک نظام توانا و حکومت منسجم، نمی تواند جامه عمل بپوشد؛ زیرا حمایت از شرع مقدس و دفاع از حریم اسلام، به ارتشی سازمان یافته نیاز دارد و تشکیل یک چنین سپاه نیرومند، مستلزم برپایی حکومتی قوی بر پایه ارزش های اسلامی است. همچنین، اجرای حدود و تعزیرات به منظور برپا داشتن فرایض و پیشگیری از گناهان و نیز گرفتن حق ستمدیدگان از ستمکاران و سایر موارد یاد شده، بدون یک نظام و تشکیلات هماهنگ و توانا، امکان پذیر نمی باشد و یا موجب آشوب و هرج و مرج می گردد.

گچه دلایل لزوم برپایی حکومت در اسلام، به آنچه بیان گردید،  
محدود نمی شود ولی از دلایل یاد شده به خوبی روشن می گردد  
که نه تنها دین از سیاست جدا نیست، که تشکیل حکومت  
اسلامی برپایه نظام ارزشی شرع انور، یک ضرورت غیرقابل اجتناب  
و وظیفه جوامع اسلامی در سراسر جهان می باشد.

\*\*\*\*\*

## پرسش 22

چرا شیعه، فرزندان علی بن ابی طالب (حسن و حسین-علیهم السلام-) را فرزندان رسول خدا (ص) می خواند؟

پاسخ: با بررسی کتاب‌های تفسیر و تاریخ و روایات، روشن می‌شود که این گفتار، به شیعه اختصاص ندارد بلکه می‌توان گفت: همه محققان مسلمان، از تمام گروه‌های اسلامی بر این مسأله، اتفاق نظر دارند.

اینک با استناد به قرآن مجید و احادیث و سخنان مفسران مشهور، دلایل روشن این مسأله را از نظر می‌گذرانیم:

اصولاً قرآن کریم، فرزندان صلبی انسان را فرزندان او می‌داند، همچنین کسانی را که از اولاد وی [اعم از دختر یا پسر] به دنیا می‌آیند، فرزندان وی می‌خواند.

از دیدگاه کتاب و سنت، شواهد فراوانی بر این حقیقت وجود دارد که برخی از آنها عبارتند از:

۱ - قرآن مجید، در آیه ذیل، حضرت عیسی را از فرزندان ابراهیم خلیل می شمارد، در حالی که عیسی فرزند مریم است و از طریق مادر، به حضرت ابراهیم می رسد:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ  
ذَرِيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَآيُوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَرُونَ وَكَذِيلَكَ  
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، وَزَكَرِيَا وَيَحْيَى وَعِيسَى». (۱)

- و ما به ابراهیم، اسحق و یعقوب را عطا نمودیم و همه را به راه راست هدایت کردیم و نوح را نیز پیش از ابراهیم و از فرزندان ابراهیم: داود و سلیمان و آیوب و یوسف و موسی و هارون رانیز هدایت نمودیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم. و [همچنین از فرزندان ابراهیم [زکریا و یحیی و عیسی.

دانشمندان مسلمان، آیه یاد شده را گواهی روشن بر این دانسته اند که امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) فرزندان رسول خدا و ذریه او هستند.

برای نمونه، به یکی از آن موارد اشاره می کنیم:

جلال الدین سیوطی نقل می کند که:

«أَرْسَلَ الْحَجَاجَ إِلَى يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ فَقَالَ: بِلْغَنِي أَنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّ  
الْحَسْنَ وَالْحَسِينَ مِنْ ذُرْيَةِ النَّبِيِّ(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تَجَدُّهُ فِي  
كِتَابِ اللَّهِ وَقَدْ قَرَأْتُهُ مِنْ أُولَئِكَ إِلَى آخِرِهِ فَلَمْ أَجِدْهُ.

قال: ألسْتَ تَقْرَأُ سُورَةَ الْإِنْعَامَ: «وَمِنْ ذُرْيَتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ» حَتَّى  
بَلَغَ «وَيَحْيَى وَعِيسَى»؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: أَلِيْسَ عِيسَى مِنْ ذُرْيَةِ  
إِبْرَاهِيمَ وَلَيْسَ لَهُ أَبٌ؟ قَالَ: صَدِقْتَ». (2)

روزی حجّاج، به دنبال «یحیی بن یعمر» فرستاد و به وی گفت:  
برایم گزارش داده اند که تو می پنداری حسن و حسین، فرزندان و  
ذریّه پیامبرند و این سخن را در کتاب خدا (قرآن) یافته ای، در حالی  
که من از آغاز تا پایان قرآن را خواندم و این سخن را نیافتم.

---

1 - انعام: 84 و 85

2 - درالمنشور، ج 3، ص 28، طبع بیروت، در ذیل یاد شده از سوره انعام.

«یحیی بن یعمر» گفت: آیا این آیه از سوره انعام را نخوانده ای که می فرماید «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ» تا آنجا که می فرماید: «وَيَحْيَى وَ عِيسَى؟»؟ گفت: چرا، خوانده ام.

یحیی گفت: آیا در این سخن قرآن، حضرت عیسی ب عنوان ذریه ابراهیم به شمار نرفته است در حالی که برای او پدری نبود [و از طریق مادر به ابراهیم می رسد؟] حاجج پاسخ داد: سخن تو، درست است.

از مجموع آیه یاد شده و سخنان مفسران قرآن، به روشنی معلوم می گردد که نه تنها شیعه بلکه تمام دانشمندان مسلمان، امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) را ذریه و فرزندان رسول خدا می نامند.

2 - یکی از آیات روشن قرآن که بر صحّت گفتار یاد شده، گواهی می دهد، آیه مباهله در سوره «آل عمران» است. اینک نصّ آیه مباهله را همراه با سخنان مفسران می آوریم:

«فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ - أَبْنَاءَ  
نَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ  
لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَادِيْنَ». (1)

- هرکس با تو در مقام مجادله برمی آید، پس از آن که به وحی خدا آگاه گشتی، بگو: بیایید فرزندان ما و فرزندان شما، و زنان ما و زنان شما، و جان های ما و جان های شما را فراخوانیم، سپس یکدیگر را نفرین نماییم و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

تفسران می گویند: آیه یاد شده که به آیه «مباھله» معروف است، در مقام مناظره پیامبر گرامی با سران مسیحیان نجران و پس از لجاجت وزیدن آنان، فرو فرستاده شد و آن حضرت به فرمان خدا، همراه با علی بن ابی طالب و فاطمه زهراء و امام حسن و امام حسین - سلام الله عليهم - به منظور مباھله به راه افتادند و چون بزرگان نصاری، رفتار پیامبر و اهل بیت آن حضرت را مشاهده نمودند، بر جان خود بیم کردند و از رسول خدا (صلی الله عليه وآلہ) درخواست کردند تا از مباھله و نفرین آنان صرف نظر نماید و آن

حضرت هم پیشنهاد آنان را پذیرفت و با بستن پیمانی، این قضیّه  
خاتمه یافت.

---

61 - آل عمران: 1

از آنجا که دانشمندان هر دو گروه شیعه و سنتی، بر این نکته اتفاق  
نظر دارند که در روز مباھله، امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و امام حسن  
و امام حسین(علیہم السلام)، همراه پیامبر گرامی بودند، به  
روشنی معلوم می گردد که مقصود از «أبناءنا» [یعنی فرزندان ما]  
در سخن رسول خدا، امام حسن و امام حسین می باشند، و  
بدین سان روشن می گردد که حسن و حسین(علیہما السلام) در  
آیه یاد شده، فرزندان پیامبر گرامی قلمداد شده اند.

لازم به ذکر است که مفسّران، پس از نقل روایات بسیار در ذیل آیه  
مباھله، بر صحّت این برداشت روشن، گواهی می دهند و ما به  
عنوان نمونه، به برخی از آنها، اشاره می کنیم:

## **الف:**

جلال الدین سیوطی به نقل از حاکم و ابن مرودیه و ابونعمیم، از جابر بن عبد الله، چنین می کند:

«أَنفُسُنَا وَ أَنفُسُكُمْ»: رَسُولُ اللَّهِ(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيهِ‌‌) وَ عَلَيْ‌‌، وَ  
أَبْنَاءُنَا: الْحَسَنُ وَ الْحَسِينُ وَ نِسَاءُنَا: فَاطِمَةٌ». (1)

- مقصود از «أَنفُسُنَا» [جان های ما]، علی بن ابی طالب است و  
«أَبْنَاءُنَا» [فرزندان ما] حسن و حسین و «نِسَاءُنَا» [بانوان ما]  
فاطمه.

---

1 - در المنشور، ج 2، ص 39، ط بیروت، در ذیل آیه یاد شده.

## **ب:**

فخرالدین رازی در تفسیر خود، پس از بیان روایت یاد شده  
می گوید:

«وَاعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الرِّوَايَةُ كَالْمُتَّفَقُ عَلَى صَحَّتِهَا بَيْنَ أَهْلِ التَّفْسِيرِ وَالْحَدِيثِ».<sup>(1)</sup>

- بدان که این روایت، به عنوان حدیثی است که اهل تفسیر و حدیث، بر صحّت آن اتفاق نظر دارند.

آنگاه چنین می افزاید:

«المسألة الرابعة: هذه الاية دالة على أنَّ الحسن و الحسين(عليهما السلام) كانوا إبنيَّ رسول الله(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وعد أن يدعوا ابناءه فدعا الحسن و الحسين فوجب أن يكون إبنيه».<sup>(2)</sup>

- آیه یاد شده گواه این معناست که حسن و حسین(عليهمما السلام) فرزندان پیامبر بودند؛ زیرا قرار بود رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، فرزندان خود را فرآخواند، پس حسن و حسین را فرآخواند.

ج: ابوعبدالله قرطبی نیز، در تفسیر خود، اینگونه آورده که:

«أَبْنَاءَنَا) دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ ابْنَاءَ الْبَنَاتِ يُسَمَّونَ أَبْنَاءً».(3)

- (أَبْنَاءَنَا) در سخن قرآن (در آیه یاد شده)، گواه آن است که فرزندان دختر انسان، فرزندان انسان قلمداد می‌گردند.

3 - سخنان رسول خدا(صلی اللہ علیہ وآلہ) روشن ترین گواه است بر این که امام حسن و امام حسین (علیہما السلام) فرزندان پیامبر گرامی اند.

---

1 - تفسیر «مفاتیح الغیب»، ج 2، ص 488، ط 1، مصر، سنه 1308 هـ .

2 - همان.

3 - الجامع لأحكام القرآن، ج 4، ص 104، ط بيروت.

و اینجا به دو نمونه از سخنان آن حضرت اشاره می‌کنیم:

الف: رسول خدا، در مورد حسن و حسین فرمود:

«هذان إبناي من أحبهما فقد أحببني».(1)

- حسن و حسین، دو فرزند من هستند، هر که آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است.

ب: و نیز پیامبر گرامی(صلی اللہ علیہ وآلہ) با اشاره به حسن و حسین(علیہما السلام) فرمود:

«إِنَّ أَبْنَىٰ هَذِينَ رِيحَانَتِي مِنَ الدُّنْيَا».(2)

- این دو فرزند من، دو ریحانه من از دنیا هستند.

---

1 - تاریخ مدینه دمشق، نگارش ابن عساکر، ترجمة الامام الحسین(علیه السلام)، ص 59، ح 106، ط 1 بیروت. سنه 1400 هـ .

2 - مدرک سابق، ص 62، ح 112

\*\*\*\*\*

## پرسش 23

### چرا شیعه، خلافت را تنصیصی می‌داند؟

پاسخ: روشن است که دین مقدس اسلام، آیینی جهانی و جاودانی است و تا پیامبر گرامی در قید حیات است، رهبری مردم بر عهده او است و پس از درگذشت وی، باید رهبری به شایسته ترین فرد و امت، واگذار گردد.

در این که آیا مقام و منصب رهبری پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک مقام تنصیصی است (که به فرمان پروردگار جهان و تصریح رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) برگزیده می‌شود) و یا یک مقام انتخابی است، دو نظر وجود دار: شیعیان معتقدند که مقام رهبری، مقام تنصیصی است و باید جانشین پیامبر، از جانب خدا تعیین گردد، در حالی که اهل سنت معتقدند که این مقام، مقام انتخابی و گزینشی است و امت باید فردی را پس از پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) برای اداره امور کشور برگزیند.

## محاسبات اجتماعی گواه است بر تنصیصی بودن خلافت

دانشمندان شیعه، دلایل بسیاری را بر لزوم تنصیصی بودن مقام خلافت، در کتابهای اعتقادی خویش بیان کرده اند، ولی آنچه در اینجا می‌تواند مطرح کرد، تجزیه و تحلیل شرایط حاکم بر عصر رسالت است که به روشنی بر صحّت نظریه شیعه گواهی می‌دهد.

بررسی سیاست خارجی و داخلی اسلام در عصر رسالت، ایجاب می‌کرد که جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) باید بوسیله خدا از طریق خود پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) برگزیده شود. زیرا جامعه اسلامی، پیوسته از ناحیه یک خطر مثلث (امپراطوری روم، پادشاهی ایران و منافقان) به شکست و نابودی تهدید می‌شد. همچنین مصالح امت ایجاد می‌کرد که پیامبر با تعیین رهبر سیاسی، همه امت را در برابر دشمن خارجی، در صف واحدی قرار دهد و زمینه نفوذ دشمن و تسلط او را - که اختلافات داخلی به آن کمک می‌نماید - از بین ببرد.

## اینک توضیح این مطلب

یک ضلع از این مثلث خطرناک را، امپراطوری روم تشکیل می داد.  
این قدرت بزرگ، در شمال شبه جزیره استقرار یافته و پیوسته فکر  
پیامبر را به خود مشغول کرده بود و آن حضرت تا آخرین لحظه  
زندگانی خویش از اندیشه روم فارغ نگشت.

نخستین برخورد نظامی مسلمانان با ارتش مسیحی روم، در سال  
هشتم هجری در سرزمین فلسطین بود. این برخورد به قتل سه  
فرمانده به نام های «جعفر طیار»، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن  
رواحه» و شکست ناگوار ارتش اسلام منتهی گردید.

عقب نشینی سپاه اسلام در برابر سپاه کفر، مایه جرأت ارتش  
قیصر گردید و هر لحظه بیم آن می رفت که مرکز اسلامی مورد  
تاخت و تاز قرار گیرد. از این جهت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) در  
سال نهم هجرت، با ارتش گران و سنگینی، به سوی کرانه های  
شام حرکت کرد تا هر نوع برخورد نظامی را شخصاً رهبری کند. در  
این مسافت سراسر رنج و زحمت، ارتش اسلام توانست حیثیت  
دیرینه خود را بازیابد

و حیات سیاسی خود را تجدید کند.

این پیروزی نسبی، پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) را قانع نساخت و چند روز پیش از بیماری خود، ارتش اسلام را به فرماندهی «اسامه» مأمور کرد تا به کرانه های شام بروند و در صحنه حضور یابند.

صلع دوم دشمن، پادشاهی ایران بود، تا آنجا که خسرو ایران از شدت ناراحتی، نامه پیامبر را پاره نمود و سفیر او را با اهانت بیرون کرد و به استاندار یمن نوشت که پیامبر را دستگیر کند و در صورت امتناع، او را بکشد.

اگر چه خسرو پرویز - پادشاه ایران - ، در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) درگذشت، اما موضوع استقلال ناحیه یمن، - که مدتها مستعمره دولت ایران بود - از چشم انداز خسروان ایران دور نبود و هرگز تکّر و نخوت به سیاستمداران ایرانی اجازه نمی داد که وجود چنین قدرتی را تحمل کنند.

خطر سوم، خطر حزب منافق بود که پیوسته به صورت ستون پنجم در میان مسلمانان مشغول تبهکاری و ایجاد نفاق بودند تا آنجا که قصد جان پیامبر نموده و خواستند او را در راه تیوك به مدینه، ترور نمایند. گروهی با خود زمزمه می کردند که با مرگ رسول خدا، نهضت اسلامی پایان می گیرد و همگی آسوده می شوند.(1)

قدرت تخریبی منافقان، به پایه ای بود که قرآن از آنها، در سوره های: آل عمران، نساء، مائدہ، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد، فتح، مجادله، حدید، منافقین و حشر یاد می کند.(2)

آیا با وجود چنین دشمنانی نیرومند که در کمین اسلام نشسته بودند، صحیح است که پیامبر سلام، برای جامعه نوبنیاد اسلامی، جانشینی برای رهبری دینی و سیاسی و... معرفی نکند؟

---

1 - طور: 30

2 - با اقتباس از «فروع ابدیت»، نگارش استاد جعفر سبحانی.

محاسبات اجتماعی می گوید که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) باید با معرفی زعیم و رهبر، از بروز هر نوع اختلاف پس از خود، جلوگیری نموده و با پدید آوردن یک خط دفاعی محکم و استوار، وحدت اسلامی را بیمه سازد. پیشگیری از هر نوع حوادث بد و ناگوار و این که پس از درگذشت پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآلہ)، هر گروهی بگوید: باید امیر از ما باشد، جز با معرفی و تعیین رهبر، امکان پذیر نبود.

این محاسبات اجتماعی، ما را به صحّت و استواری نظریه تنصیصی بودن مقام رهبری پس از پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) رهنمون می کند.

### **گواهی نصوص رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ)**

براساس این زمینه اجتماعی و جهات دیگر، پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) از نخستین روزهای بعثت تا واپسین ایام شریف خویش، مسأله جانشینی را مطرح کرده و جانشین خویش را هم در آغاز رسالت خود - در مراسمی که به مناسبت آشکار ساختن نبوت برای خوشاوندان خود برقرار نمود - و هم در پایان عمر خود - هنگام

بازگشت از حجّة الوداع در «غدیر خم» - و در طول زندگانی خویش،  
معین فرموده است که سه نمونه استوار از نصوص یاد شده را در  
پاسخ سؤال شماره ۲، همراه با اسناد و مدارک آنها در کتابهای  
دانشمندان و محدثان اسلامی، بیان نمودیم.

با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی یاد شده در صدر اسلام و با  
مراجعه به نصوص رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) در مورد معرفی و  
تعیین امیر مؤمنان به عنوان جانشین خویش، به روشنی معلوم  
می‌گردد که مسأله «تنصیصی بودن مقام خلافت» مسأله‌ای  
ضروری و اجتناب ناپذیر است.

\*\*\*\*\*

## آیا سوگند به غیر خدا شرک است؟

پاسخ: تفسیر واژه های توحید و شرک را باید از میان آیات و سنت جستجو کرد؛ زیرا قرآن مجید و رفتار رسول خدا، ارزنده ترین معیارهای شناخت حق از باطل و توحید از شرک، می باشند.

بر این اساس، سزاوار است تا هر اندیشه و رفتار را در پیشگاه وجودان بیدار و بدون تعصّب، با محک منطق وحی و شیوه زندگانی پیامبر گرامی، ارزیابی نماییم.

اینک، دلایل روشن خود را بر جواز سوگند به غیر خدا، از دیدگاه کتاب و سنت، یادآور می شویم:

1 - قرآن مجید، در لابلای آیات جاودان خوبیش، به آفریده های برومندی چون «جان پیامبر»، «روان انسان»، «قلم» که مظهر نگارش است، «خورشید»، «ماه»، «ستاره»، «روز و شب»، «آسمان و زمین»، «زمان» و «کوهساران و دریا» سوگند یاد کرده است که برخی از آن آیات را از نظر شما می گذاریم.

الف: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ».(1)

- (ای پیامبر)، به جانت سوگند، آنان در مستی (تمایلات نفسانی) خویش، سرگردانند.

ب: «وَالشَّمْسُ وَضُحْيَاهَا. وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَيَّهَا. وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّيَهَا. وَاللَّيلُ إِذَا يَغْشِيَهَا وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَيَهَا. وَالأَرْضُ وَمَا طَحَيَهَا. وَنَفْسٌ وَمَا سَوَّيَهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيَهَا...».(2)

- سوگند به خورشید و تابیش آن، و قسم به ماه وقتی به دنبال خورشید برون آید، و سوگند به روز آنگاه که جهان را پر فروغ سازد، و قسم به شب وقتی که جهان را در پرده سیاه خود کشد، و قسم به آسمان و آن که آن را بر افراشت و سوگند به زمین و آن که آن را گسترانید و سوگند به جان (انسان) و آن که او را نیکو آفرید و نیک و بد او را به وی الهام نمود.

ج: «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَى».(3)

- سوگند به ستاره آنگاه که فرود آید.

د: «ن، وَالْقَلْمَ وَ مَا يَسْطُرُونَ».(4)

- قسم به قلم و آنچه می نگارند.

هـ : «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْأَنْسَانَ لَفِيْ خُسْرٍ...».(5)

- سوگند به زمان، انسان در زیان است...

---

72 - حجر: 1

1 - شمس: 8 - 2

1 - نجم: 3

1 - قلم: 4

1 - عصر: 5

و: «وَالْفَجْرِ وَ لَيَالِ عَشْرٍ».(1)

- قسم به سپیده و شب های ده گانه.

ز: «وَالْطُّورُ وَكِتَابٌ مَسْطُورٌ فِي رَقٍ مَنْشُورٍ وَالْبَيْتُ الْمَعْمُورُ وَالسَّقْفُ  
الْمَرْفُوعُ وَالْبَحْرُ الْمَسْجُورُ». (2)

- سوگند به کوه طور سینا، قسم به کتاب نوشته شده (قرآن) در  
صحیفه منشور، سوگند به «بیت معمور» (خانه آباد)، قسم به طاق  
برافراشته، سوگند به دریای پرتلاطم.

همچنین، سوگند به مظاهر جهان آفرینش، در سوره های  
«نازعات»، «مرسلات»، «بروج»، «طارق»، «بلد»، «تین» و  
«صُحَى»، به چشم می خورد.

شکی نیست که اگر سوگند به غیر خدا، موجب شرك و دوگانه  
پرستی بود، هرگز قرآن کریم، که منشور جاودان توحید و  
یکتاپرستی است، بدان مبادرت نمیورزید و اگر هم یک چنین  
سوگندی از خصایص خدا بود، می باید در آیات قرآن تذکر داده شود  
تا اشتباه رخ ندهد.

2 - همه مسلمانان جهان، پیامبر گرامی را اسوه خویش می دانند و به روش زندگانی و رفتار آن حضرت، به عنوان میزان سنجش و ملاک تشخیص درست از نادرست، می نگرند.

تحقیقان مسلمان و نگارندهای صحابه و مسانید، موارد بسیاری از سوگنهای پیامبر گرامی به غیر خدا را روایت نموده اند.

احمد بن حنبل - پیشوای گروه حتابله - در کتاب مسنده خود، از رسول خدا، چنین روایت می کند:

---

1 - فجر: 2 - 1

1 - طور: 2 - 2

«فلعمری لأن تكلّم بمعرفة و تنهى عن منكر خيرٌ من أن تسكّت».(1)

- به جانم سوگند، اگر امر به معروف و نهی از منکر کنی بهتر از آن است که ساكت باشی.

مسلم بن حجاج در کتاب صحیح خویش، که یکی از صحاح  
شیش گانه به شمار می‌رود، چنین آورده:

«جاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ  
الصَّدَقَةِ أَعْظَمُ أَجْرًا؟ فَقَالَ: أَمَا وَأَبِيكَ لِتَبَانَهُ أَنْ تَصْدِقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ  
شَحِيقٌ تَخْشِيَ الْفَقْرَ وَتَأْمُلُ الْبَقاءَ...».(2)

- مردی از پیامبر گرامی پرسید: پاداش کدام صدقه بزرگتر است?  
فرمود: به پدرت سوگند، از آن آگاه خواهی شد و آن این که در  
حالت سلامت و حرض خود و با بیم فقر و امید به بقاء، صدقه  
دهی.».

آیا کسانی که بخش عظیمی از مسلمانان جهان را به خاطر جایز  
دانستن سوگند به غیر خدا، مشرک می‌پندارند، این رفتار آشکار آن  
حضرت را چگونه توجیه می‌کنند؟

3 - گذشته از کتاب خدا و سنت پیامبر، رفتار یاران نزدیک رسول خدا  
نیز، گواه روشنی بر جایز بودن قسم به غیر خداوند است:

علی بن ابی طالب(علیه السلام) در بسیاری از فرازهای سخنان بلند خویش، به جان خود سوگند یاد می کند، آنجا که می فرماید:

«ولعمری ليضعفنّ لكم التّيَه من بعدِ أضعافاً». (3)

---

1 - مسنند احمد، ج 5، صفحه 224 و 225، حدیث بشیر بن خاصصیه سدوسی.

2 - صحیح مسلم، جزء سوم، ط مصر، کتاب الزکاة، باب بیان ان افضل الصدقه،  
صدقۃ الصھیح الشّھیح، صفحه 93 و 94.

3 - نهج البلاغه (محمد عبده)، خطبه 161.

يعنى: به جانم سوگند، پس از من، سرگردانی شما، چند برابر  
خواهد شد.

و در جای دیگر می فرماید:

«ولعمری لإنْ لم تنزع عن غيّك و شقاوْك لتعرفنْهم عن قليل  
يطلبونك». (1).

- به جانم قسم، اگر از گمراهی و شقاوت خود دست بر نداری، آنان را خواهی شناخت که تو را می جویند.(2)

روشن است که در برابر اینهمه روایت و نص، هیچ اجتهاد و استحسانی نمی تواند عرض اندام نماید و هیچ دلیل دیگری نمی تواند رفتار خدا در قرآن مجید و شیوه پیامبر گرامی و سیره یاران نزدیک آن حضرت - مانند امیر مؤمنان - را تخطیه نماید و آنان را به شرك و دوگانه پرستی متهم سازد.

#### نتیجه:

از مجموع دلایل یاد شده، به روشنی معلوم می گردد که مشروعیّت سوگند به غیر خدا از دیدگاه کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره مؤمنان، یک اصل مسلم است و با توحید و یکتاپرستی منافاتی ندارد.

بنابراین، اگر ظاهر روایتی با آنچه با دلایل قطعی به ثبوت رسید مخالف باشد، باید بگونه ای توجیه و تأویل گردد که با این اصل مسلم قرآن و روایی، سازگار باشد.

گاهی به یک روایت مبهم اشاره می شود که نص آن را ذکر نموده و پاسخ آن را بیان می داریم:

---

1 - نهج البلاغه (محمد عبده)، نامه 9.

2 - برای آگاهی بر موارد دیگر، به خطبه های 168 و 182 و 187 و نامه های 6 و 54، مراجعه فرمایید.

«ان رسول الله سمع عمر و هو يقول: و أبى. فقال إن الله ينهاكم أن تحللوا بآبائكم و من كان حالفاً فليحلل بالله أو يسكت»(1).

- پیامبر گرامی شنید که عمر به پدر خود سوگند یاد می کند. پیامبر فرمود: خداوند شما را از سوگند به پدرانتان نهی کرده است هر کس قسم می خورد، به خدا سوگند یاد کند و یا ساكت باشد.

گرچه این حدیث، در برابر آیات قرآن و روایات روشنی که سوگند به غیر خدا را جایز می شمارند، نمی تواند قد برا فرازد، لیکن به منظور جمع بین آن و آیات و روایات یاد شده، باید گفت: نهی از سوگند عمر به پدر خود توسط پیامبر و همچنین جلوگیری از قسم خوردن

امثال وی به پدران خویش، بدان جهت است که پدران آنان نوعاً  
بت پرست و مشرك بوده اند. و انسان کافر و بت پرست،  
بی لیاقت تر از آن است که مورد قسم قرار بگیرد و به وی سوگند  
یاد کنند.

---

1 - سنن الکبری، ج 10، ص 29 و سنن نسائی، ج 7، ص 4 و 5

\*\*\*\*\*

## پرسش 25

تَوَسْلٌ بِهِ اُولِيَّاً الْهَى، مَوْجِبٌ شُرُكٌ وَ مَا يَهُ بَدْعَتْ اَسْتَ؟

پاسخ: «تَوَسْلٌ» موجود گراینماهیه‌ای را جهت نیل به مقام قرب الْهَى، بین خود و خدا وسیله قرار دادن است.

ابن منظر در لسان العرب می گوید:

«تَوَسْلٌ إِلَيْهِ بِكَذَا، تَقْرَبٌ إِلَيْهِ بِحُرْمَةٍ آصْرَةٍ تَعْطُفُهُ عَلَيْهِ». (1)

- با فلان موجود به وی متَوَسِّل شد؛ یعنی: به وسیله احترام و مقام آنچه نظر او را جلب می کند، به وی نزدیک گردید.

قرآن مجید می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهَدُوا فِي سَيِّلِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ». (2)

- ای مؤمنان، پرهیزکار باشید و به سوی خدای بزرگ، وسیله فراهم سازید و در راه او مبارزه کنید، باشد که رستگار گردید.

جوهری در «صحاح اللّغه» «وسیله» را اینگونه تعریف می کند:

---

1 - لسان العرب، ج 11، ص 724

2 - مائدہ: 34

«آلْوَسِيلَةُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى الْغَيْرِ».

- وسیله عبارت است از آنچه با آن به دیگری تقرّب می جوییم.

بنابراین، موجود ارزشمندی که به او متولّ می شویم، گاهی اعمال شایسته و پرستش خالصانه خداوند است که به عنوان وسیله نیرومندی ما را به پروردگار جهان نزدیک می سازد و گاه یک انسان برومند که در نزد خدای بزرگ، از مقام و احترام ویژه ای برخوردار است.

## اقسام توسل

توسل را می تواند به سه قسم تقسیم نمود:

1 - توسل به اعمال صالح; چنانکه جلال الدین سیوطی در ذیل آیه

شریفه «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ»؛ چنین روایت کرده:

«عَنْ قَنَادَةَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ) قَالَ: تَقْرِبُوا إِلَى

الله بطاعته و العمل بما يرضيه.(1)

- قناده در مورد آیه «وابتغو اليه الوسيله» می گوید: با اطاعت خدا و

عملی که مورد خوشنودی وی باشد، به پروردگار نزدیک شود.

2 - توسل به دعای بندگان شایسته، چنانکه قرآن کریم، از زبان

برادران یوسف چنین حکایت می کند:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْلَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكُمْ

رَبِّيْ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». (2)

- (فرزندان یعقوب به پدر خویش) گفتند: ای پدر، از خدای بزرگ،  
بخشش گناهان ما را بخواه که ما در اشتباه به سر می‌بردیم.  
(یعقوب) گفت: به زودی از پروردگار خود، برای

---

1 - در المنشور، ج 2، ص 280، ط بیروت، در ذیل آیه یاد شده

7 - یوسف: 8 - 2

شما طلب بخشش می‌نمایم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.

از آیه یاد شده به روشنی معلوم می‌گردد که فرزندان یعقوب به  
دعا و استغفار پدر خویش متولّ گردیدند و آن را وسیله  
بخشودگی خود دانستند و حضرت یعقوب پیامبر نیز، نه تنها به  
توسل آنان اعتراض نکرد، که به آنها وعده دعا و استغفار هم داد.

3 - توسل به شخصیت‌های آبرومند معنوی که در نزد خدا از مقام و  
حرمت خاصی برخوردارند، به منظور نیل به مقام قرب الهی.

این نوع توسّل نیز از صدر اسلام مورد پذیرش و رفتار صحابه پیامبر بوده است.

اینک در پرتو احادیث و رفتار صحابه رسول خدا و بزرگان جهان اسلام، دلائل این مسأله را از نظر می گذرانیم:

۱ - احمد بن حنبل در مسند خود از عثمان بن حنیف، چنین روایت می کند:

«إِنَّ رَجُلًاً ضَرِيرَ الْبَصَرَ أَتَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلهِ] وَسَلَّمَ فَقَالَ  
ادع اللَّهَ أَنْ يعافيني، قَالَ: إِنْ شَئْتَ دَعَوْتَ لَكَ وَإِنْ شَئْتَ أَخْرَتَ ذَاكَ  
فَهُوَ خَيْرٌ، فَقَالَ: أَدْعُهُ، فَأَمْرَهُ أَنْ يَتَوَضَّأْ فَيَحْسِنَ وَضْوَءَهُ فَيَصْلِي  
رَكْعَتَيْنِ وَيَدْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَاتُّوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ  
مُحَمَّدَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدَ إِنِّي تَوَجَّهُ إِلَيْكَ إِلَى رَبِّي فِي حاجتِي  
هَذِهِ، فَتَقْضِي لِي اللَّهُمَّ شَفَعَهُ فِي». (۱)

---

۱ - مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۳۸، بخش روایات عثمان بن حنیف.

مستدرک حاکم، ج ۱، کتاب صلوة التطوع، ط بیروت، ص ۳۱۳.

سنن ابن ماجه، ج 1، ص 441، ط دارالحياء الكتب العربية.

«التّاج»، ج 1، ص 286.

الجامع الصغير (سيوطى)، ص 59.

التوسّل والوسيله، (ابن تيميه)، ص 98، ط بيروت.

يعنى: مردی نابینا نزد پیامبر گرامی آمد و گفت: از خدا بخواه تا مرا عافیت بخشد. پیامبر فرمود: اگر می خواهی دعا نمایم و اگر مایل هستی به تأخیر می اندازم و این بهتر می باشد. مرد نابینا عرض کرد: دعا بفرما. پیامبر گرامی او را فرمان داد تا وضو بگیرد و در وضوی خود دققت نماید و دو رکعت نماز بگزارد و این چنین دعا کند:

پروردگارا! من از تو درخواست می کنم و به وسیله محمد، پیامبر رحمت به تو روی می آورم. ای محمد من در مورد نیازم به وسیله تو به پروردگار خویش متوجه می شوم تا حاجتم را برآورده فرمایی.  
خدایا! او را شفیع من گردان.

درستی این روایت، مورد اتفاق محدثان است بطوری که حاکم نیشابوری در مستدرک، پس از نقل حدیث یاد شده، آن را به عنوان

حدیث صحیح توصیف می کند و ابن ماجه نیز به نقل از ابواسحاق می گوید: «این روایتی صحیح است» و ترمذی در کتاب «ابواب الادعیه» صحت این روایت را تأیید می نماید. و «محمد نسیب الرفاعی» نیز در کتاب «التوصل الی حقیقتة التوسل» می گوید:

«لاشك أن هذا الحديث صحيح و مشهور... و قد ثبت فيه بلاشك و لاريب ارتداد بصر الأعمى بدعاه رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم له». (1)

---

1 - التوصل الی حقیقتة التوسل، ص 158، ط 1، بيروت

- تردیدی نیست که این حدیث، صحیح و مشهور است... و در این روایت، ثابت شده است که با دعای رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) بینایی آن مرد نابینا، به وی بازگشت.

از این روایت به خوبی روشی می شود که توسل به پیامبر گرامی، به منظور برآورده شدن نیاز به وسیله وی، جایز است، بلکه رسول خدا آن مرد نابینا را فرمان داد تا آنگونه دعا کند. و با وسیله قرار

دادن پیامبر بین خود و خدا، از پروردگار جهان درخواست نماید. و این معنا همان توسل به اولیای الهی و عزیزان درگاه خداوند است.

2 - ابوعبدالله بخاری در صحیح خود می گوید:

«إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ إِذَا قَحَطُوا إِسْتِسْقِيَ بالعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمَطْلَبِ فَقَالَ: أَللَّهُمَّ إِنَّا كَنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسِقِنَا». (1)

- هرگاه قحطی رخ می داد، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبدالطلب - عمومی پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) طلب باران می نمود و می گفت: خدایا! در زمان حیات پیامبر به او متولّ می شدیم و باران رحمت خود را بر ما نازل می فرمودی. اکنون به عمومی پیامبر به سوی تو متولّ می شویم تا ما را سیراب کنی. و سیراب می شدند.

3 - مسأله توسل به اولیای خدا بقدرتی معمول و رایج بوده که مسلمانان صدر اسلام نیز در اشعار خود، پیامبر را وسیله بین خود و خدا معرفی می نمودند:

سجاد بن قارب برای پیامبر گرامی، قصیده‌ای سرود و در لابلای  
ابیات آن چنین گفت:

---

1 - صحيح بخاری، جزء 2، كتاب الجمعة، باب الاستسقاء، ص 27، ط مصر

«وَأَشْهَدُ أَنَّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ \* \* وَأَنَّكَ مَأْمُونٌ عَلَى كُلِّ غَالِبٍ

و انك أدنى المرسلين وسيلة \* \* إلى الله يا بْنَ الْأَكْرَمِين  
الاطائب»(1)

- گواهی می دهم که پروردگاری جز خدا نیست و تو بر هر پنهان و  
پوشیده ای امینی و گواهی می دهم که تو - ای فرزند گرامیان و  
پاکان - در میان دیگر پیامبران، نزدیک ترین وسیله به سوی خدا  
هستی.

در عین حال که پیامبر گرامی این شعر را از سجاد بن قارب شنید،  
ولی هرگز وی را از چنین سخنی بازنشاشت و او را به شرك و  
بدعت متهم نساخت.

شافعی نیز در دو بیتی که می آوریم، به این حقیقت اشاره می کند:

«آلُ النَّبِيِّ ذَرِيعَتِيْ هُمْ إِلَيْهِ وَسِيلَتِي»

أرجوِهمْ اعْطِيْ غَدًا\*\* بِيدِ اليمِينِ صَحِيفَتِي»(2)

- خاندان پیامبر وسیله من به سوی خدا هستند و امیدوارم که به خاطر آنان، نامه عملم به دست راست من داده شود.

گرچه روایات رسیده پیرموان جواز توسّل به اولیاً‌الهی، فراوان است، لیکن در پرتو روایات یاد شده، مسأله توسّل و مطلوب بودن آن از دیدگاه سنت پیامبر و روش صحابه و دانشمندان بزرگ اسلامی، روشن می‌گردد و نیازی به اطاله سخن نیست.

با این بیان، بی پایگی گفتار آنان که توسّل به عزیزان درگاه خدا را شرك و بدعت دانسته اند، به ثبوت می‌رسد.

---

1 - الدرر السنّيّه، (سید احمد بن زینی دحلان) ص 29، به نقل از طبرانی

2 - الصواعق المحرقة (ابن حجر عسقلانی) ص 178، ط قاهره.

\*\*\*\*\*

## پرسش 26

### آیا بزرگداشت زادروز اولیای خدا، بدعت یا شرک است؟

پاسخ: گرامی داشت خاطره بندگان شایسته خدا، بسان برپایی  
یادواره ها و جشن های میلاد آنان، گرچه از دیدگاه خردمندان،  
مسئله ای روشن است، لیکن به منظور رفع هرگونه شبوه ای در  
این زمینه، دلائل مشروع بودن آن را از نظر می گذرانیم:

#### 1 - برپایی مراسم، ابراز محبت است

قرآن کریم، مسلمانان را به دوستی پیامبر گرامی و اهل بیت آن  
حضرت دعوت می کند:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمُوْدَّةُ فِي الْقُرْبَى».(1)

- (ای پیامبر)، بگو از شما پاداشی جز دوستی خویشاوندانم  
نمی خواهم.

شگی نیست که برگزاری مراسم گرامی داشت اولیای الهی،  
جلوه‌ای از عشق و علاقه مردم به آنان است که از دیدگاه قرآن  
کریم مورد پذیرش است.

---

1 - شوری: 23

## 2 - برپایی مراسم، تعظیم پیامبر است

قرآن، علاوه بر یاری رسول خدا، تجلیل از مقام وی را نیز به عنوان  
معیار رستگاری و سعادت، معروفی می‌کند.

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّزُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ اولئك  
هُمُ الْمُفْلِحُونَ».(1).

- آنان که به پیامبر گرویدند و او را گرامی داشتند و یاریش نمودند و  
از روشنایی که بر وی فرو فرستاده شد پیروی کردند، رستگارانند.

از آیه یاد شده، بخوبی معلوم می شود که گرامی داشت رسول خدا از دیدگاه اسلام، مطلوب و پسندیده است و برگزاری مراسمی که خاطره شکوهمند پیامبر را همیشه زنده نگاه دارد و از مقام شامخ وی تمجید نماید، مورد خوشنودی خداوند است. زیرا در این آیه، چهار صفت برای رستگاران بیان گردیده است:

الف: ایمان، «الذین آمنوا به»؛ «کسانی که به وی گرویدند».

ب: پیروی از نور وی؛ «وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ»؛ «از نوری که بر وی فرو فرستاده شد، پیروی نمودند».

ج: یاری نمودن او؛ «وَنَصَرُوهُ»؛ «او را یاری کردند».

د: تعظیم و تجلیل از مقام پیامبر؛ «وَعَزَّرُوهُ»؛ «او را گرامی داشتند».

بنابراین، احترام و تعظیم پیامبر نیز علاوه بر ایمان و یاری وی و پیروی از دستوراتش، امری ضروری است و بزرگداشت پیامبر گرامی، امثال «وعزّرُوه» می باشد.

### 3 - برپایی مراسم، تأسی و پیروی از پروردگار است

خداآوند در قرآن مجید، به تجلیل از پیامبر گرامی پرداخته،  
می فرماید:

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»;(1) «آوازه تو را در جهان، بلند کردیم».

در پرتو این آیه شریفه، معلوم می گردد که خدا می خواهد شکوه و  
جلال پیامبر در جهان گسترش یابد و خود نیز در لابلای آیات قرآن،  
به تمجید از وی برمی خیزد.

ما نیز به پیروی از کتاب آسمانی خویش، با برگزاری یادواره های  
شکوهمند، از مقام والای آن اسوه کمال و فضیلت، تجلیل نموده و  
از این طریق، مراتب تأسی و پیروی خود را از پروردگار جهانیان، ابراز  
می داریم.

روشن است که هدف مسلمانان از این مراسم، جز بلندآوازه ساختن پیامبر گرامی چیز دیگری نیست.

#### 4 - نزول وحی، کمتر از نزول مائده نیست

قرآن مجید از زبان پیامبر خدا، عیسی (علیه السلام) چنین حکایت می کند:

«قَالَ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزَلْتَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ  
لَنَا عِيْدًا لِإِلَّا وَلَنَا وَأَخِرَنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزَقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ».(۲)

- عیسی بن مریم عرض کرد: بار الها، پروردگار! مائده ای از آسمان فرو فرست تا برای همه ما «عید» باشد و نشانه ای از جانب تو، و ما را روزی ده که بهترین روزی دهندگان تویی.

حضرت عیسی، از خدا درخواست می کند تا مائده ای آسمانی بر آنان نازل گردد و روز نزول آن را عید بگیرند.

---

1 - انشراح: 4

2 - مائدہ: 114

اینک می پرسیم: در حالی که پیامبری گرامی، روزی را که مائدہ آسمانی - که موجب لذت بردن جسم انسان است - نازل گردید؛ عید بگیرد، اکنون اگر مسلمانان جهان در روز نزول وحی خدا و یا زاد روز پیامبر گرامی - که نجات بخش انسان ها و مایه حیات جوامع بشری است - مراسم جشنی برپا سازند و آن را عید بگیرند، مایه شرک یا بدعت است؟!

## 5 - سیره مسلمانان

پیروان آیین اسلام، از دیرزمان به برپایی چنین مراسmi، که به منظور بزرگداشت خاطره پیامبر گرامی برگزار می گردد، مبادرت میورزیدند.

حسین بن محمد دیار بکری، در «تاریخ الخمیس» چنین می نگارد:

«ولایزال أهل الإسلام يحتفلون بشهر مولده عليه السلام و يعملون  
الولائم و يتصدقون في لياليه بأنواع الصدقات و يظهرون السرور و  
يزيدون في المبرّات و يعتنون بقراءة مولده الكريم و يظهر عليهم من  
بركاته كلّ فضل عميم». (1)

- مسلمانان جهان، هماره در ماه ولادت پیامبر حشن می گیرند و  
ولیمه می دهند و در شب های آن ماه، صدقه می پردازند و ابراز  
شادمانی می کنند و به انواع نیکی هاجامه عمل می پوشانند و به  
خواندن یادنامه میلاد وی، اهتمام میورزند، و رحمت ها و برکت های  
فراگیر او بر همگان آشکار می گردد.

با این بیان، حکم کلّی جایز بودن و شایستگی مراسم  
گرامی داشت خاطره اولیای خدا از دیدگاه قرآن و سیره مسلمانان،  
بدست می آید و بدین سان ، بی پایگی سخن آنان که برپایی  
یادواره عزیزان درگاه خدا را بدعت دانسته اند، روشن می گردد؛ زیرا  
بدعت آن است که تجویز آن به صورت خصوصی یا کلّی، از قرآن و  
سنّت استفاده نشود، در حالی که حکم کلّی مسأله یاد شده به

روشنی از آیات قرآن و روش و سیره همیشگی مسلمانان، بدست  
می آید.

---

1 - حسين بن محمد بن حسن دیار بکری، تاریخ الخمیس، ط بیروت، ج 1، ص

223

همچنین، برپایی این مراسم، تنها به خاطر ابراز احترام و تجلیل از  
بندگان شایسته خدا و با اعتقاد به بندگی و نیازمندی آنان به  
پروردگار جهان، صورت می گیرد.

بنابراین، رفتار یاد شده با اصل توحید و یگانه پرستی کاملاً سازگار  
است.

بدین سان روشن می گردد گفتار کسانی که برپایی مراسم  
گرامی داشت اولیاً الهی را موجب شرك و دوگانه پرستی  
دانسته اند، پایه و اساسی ندارد.

## پرسش 27

چرا شیعیان، نمازهای پنجمگانه را در سه نوبت می خوانند؟

پاسخ: نخست به منظور روشن شدن بحث، شایسته می دانیم دیدگاه فقهاء را در این زمینه یادآور شویم:

1 - همه گروههای اسلامی در این مسأله اتفاق نظر دارند که در «عرفه» می توان هر دو نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر، با هم و بدون فاصله ادا نمود، و در «مزدلفه» نیز جایز است نماز مغرب و عشا را در وقت عشا بجا آوریم.

2 - حنفی ها می گویند: جمع بین نماز ظهر و عصر در یک وقت، و نماز مغرب و عشا در یک وقت، تنها در همان دو مورد «عرفه» و «مزدلفه» جایز است و در سایر موارد، نباید صورت پذیرد.

3 - حنبلی ها، مالکی ها و شافعیها می گویند: جمع بین نماز ظهر و عصر و یا جمع میان نماز مغرب و عشا در یک وقت خاص، علاوه بر دو مورد یاد شده، در حال سفر نیز، جایز است. برخی از این گروه ها، با هم خواندن دو نماز را، در موارد اضطراری؛ مانند زمانی

که باران بیارد و یا نمازگزار بیمار یا در هراس از دشمن باشد، جایز  
می‌دانند. (۱)

۴ - شیعه بر آن است که هر یک از نمازهای ظهر و عصر و نمازهای  
مغرب و عشا، یک «وقت خاص» دارند و یک «وقت مشترک»:

الف - وقت خاص نماز ظهر، از آغاز ظهر شرعی (وقت زوال) است  
تا مقدار زمانی که چهار رکعت نماز خوانده می‌شود، در این مدت  
محدود، تنها نماز ظهر را می‌توان بجا آورد.

ب - وقت خاص نماز عصر، زمانی است که از آن لحظه تا وقت  
غروب، تنها به اندازه مدت خواندن نماز عصر، فرصت باشد.

ج - وقت مشترک بین دو نماز ظهر و عصر، از انتهای وقت خاص نماز  
ظهر، تا ابتدای وقت خاص نماز عصر است.

سخن شیعه آن است که در تمام این وقت مشترک، می‌توانیم  
نماز ظهر و عصر را با هم و بدون فاصله بخوانیم، ولی اهل تسنن  
معتقدند: از اول ظهر شرعی (وقت زوال) تا آنگاه که سایه هر چیز،  
به اندازه خود آن چیز، گردد، به نماز ظهر اختصاص دارد و نباید نماز

عصر، در این مدت خوانده شود، و از آن پس تا موقع مغرب، به نماز عصر اختصاص دارد و نمی‌توان نماز ظهر را در آن وقت بجا آورد.

د - وقت خاص<sup>۱</sup> نماز مغرب، از آغاز مغرب شرعاً است تا مقدار زمانی که سه رکعت نماز خوانده شود و در این مدت محدود، تنها نماز مغرب را می‌توان ادا نمود.

ه - وقت خاص<sup>۲</sup> نماز عشا، زمانی است که از آن لحظه تا نیمه شب شرعاً، تنها به اندازه خواندن نماز عشا فرصت باشد. در این مدت کوتاه، تنها نماز عشا را می‌توانیم بجا آوریم.

---

۱ - با اقتباس از: «الفقه على المذاهب الأربع»، كتاب الصلاة، الجمع بين الصلاتين تقديماً و تأخيراً

و - وقت مشترک بین دو نماز مغرب و عشا، از انتهای وقت خاص نماز مغرب تا ابتدای وقت خاص نماز عشا ادامه دارد.

شیعه معتقد است: در طول این مدت مشترک، می‌توانیم نماز مغرب و عشا را با هم و بدون فاصله بخوانیم، ولی اهل سنت می‌گویند: از اول غروب تا هنگام زوال شفق از مغرب، به نماز مغرب اختصاص دارد و نباید نماز عشا در این مدت خوانده شود. و از هنگام زوال شفق از مغرب تا نیمه شب شرعی، به نماز عشا اختصاص دارد و نمی‌توان نماز مغرب را در آن وقت بجا آورد.

نتیجه این که: بنابر نظریه شیعه، پس از فرا رسیدن ظهر شرعی، می‌توانیم نماز ظهر را بخوانیم و بلافاصله به خواندن نماز عصر پردازیم، یا نماز ظهر را تا نزدیک اول وقت خاص نماز عصر، به تأخیر اندازیم بگونه‌ای که نماز ظهر را پیش از فرا رسیدن وقت خاص نماز عصر به پایان رسانیم و سپس نماز عصر را بخوانیم و بدین سان، بین نماز ظهر و عصر، جمع نماییم، گرچه مستحب است نماز ظهر را پس از زوال و نماز عصر را هنگامی که سایه هر چیز به اندازه خود آن گردد، بجا آوریم.

همچنین می‌توانیم به هنگام فرا رسیدن مغرب شرعی، نماز مغرب را ادا نماییم و بلافاصله پس از آن، به خواندن نماز عشا پردازیم و یا

نماز مغرب را تا نزدیک وقت خاص نماز عشا به تأخیر اندازیم بطوری  
که نماز مغرب را پیش از فرا رسیدن وقت خاص نماز عشا، به پایان  
رسانیم و سپس به خواندن نماز عشا مبادرت ورزیم و بدین سان،  
بین نماز مغرب و عشا جمع کنیم، گرچه مستحب است نماز مغرب  
را پس از مغرب شرعی و نماز عشا را بعد از زوال شفق از جانب  
مغرب بجا آوریم.

این بود نظریه شیعه، لیکن اهل سنت، جمع بین دو نماز ظهر و  
عصر و یا دو نماز مغرب و عشا به این نحو را بطور مطلق در همه جا  
و همه وقت، جایز نمی دانند.

بنابراین، محل بحث، عبارت است از جمع میان دو نماز در همه  
زمان ها و مکان ها، بطوری که هر دو نماز، در وقت یکی از آنها ادا  
شود؛ مانند جمع میان دو نماز عرفه و مزدلفه.

5 - همه مسلمانان در این مسئله اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی  
میان دو نماز، جمع نبود، ولی در تفسیر این روایت، دو نظر وجود  
دارد:

الف - شیعه می گوید: مقصود این است که در نخستین اوقات نماز ظهر، می شود پس از اتمام نماز ظهر، نماز عصر را بجا آورد و همچنین در نخستین اوقات نماز مغرب، می شود پس از خواندن نماز مغرب، نماز عشا را ادا نمود، و این مسأله به زمان یا مکان و یا شرایط خاصی بستگی ندارد بلکه در همه جا و همه وقت، جایز است.

ب - دیگران می گویند: مقصود روایت این است که نماز ظهر، در آخر وقت آن و نماز عصر در اول وقت آن بجا آورده شود و نیز نماز مغرب در آخر وقت و نماز عشا در آغاز وقت آن ادا گردد.

اکنون به منظور روشن شدن مسأله، به بررسی روایات در این زمینه می پردازیم و ثابت می کنیم که مقصود از جمع در این احادیث همان است که شیعه می گوید؛ یعنی دو نماز را در وقت یکی از آن ها بجا آوردن، نه ادا نمودن یکی از آن ها در آخر وقت آن و بجا آوردن دیگری در اول وقت آن:

## اینک روایات

1 - احمد بن حنبل - رهبر گروه حنبله - در مسند خود از جابر بن زید، چنین روایت می کند:

أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ زَيْدٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثَمَانِيَاً جَمِيعاً وَسِبْعَاً جَمِيعاً. قَالَ قَلْتُ لَهُ يَا أَبا الشَّعْثَاءِ اطْهَرْ أَخْرَ الظَّهَرِ وَعَجِلْ الْعَصْرَ وَأَخْرَ الْمَغْرِبِ وَعَجِلْ الْعَشَاءِ، قَالَ وَأَنَا أَطْهُنُ ذَلِكَ». (1)

- جابر بن زید گوید: از ابن عباس شنیدم که می گفت: با پیامبر گرامی هشت رکعت نماز (ظهر و عصر) را با هم و هفت رکعت نماز (مغرب و عشا) را نیز با هم به جای آوردم. می گوید به «ابوشعثا» گفتم: فکر می کنم رسول خدا، نماز ظهر را به تأخیر انداخت و نماز عصر را زودتر ادا نمود و نیز نماز مغرب را به تأخیر انداخت و نماز عشا را زودتر بجا آورد، (ابوشعثا) گفت: من هم چنین می اندیشم.

از این روایت به روشنی معلوم می‌گردد که پیامبر گرامی، هر دو نماز ظهر و عصر را با هم و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم و بدون فاصله، بجای آورده است.

2 - احمد بن حنبل، از عبدالله بن شقیق، روایت ذیل را یادآور می‌شود:

«خطبنا ابن عباس يوماً بعد العصر حتى غربت الشمس و بدت النجوم و علق الناس ينادونه الصلة و في القوم رجلٌ من نبى تميم يجعل يقول: الصلة الصلة: قال فغضب قال أتعلمنى بالسنة؟ شهدت رسول الله صلى الله عليه [والله] [و سلم جمع بين الظهر والعصر، والمغرب والعشاء. قال عبدالله فوجدت فى نفسى من ذلك شيئاً فلقيت أبا هريرة فسألته فوافقه». (2)

- ابن عباس بعد از نماز عصر، برای ما سخنرانی نمود تا آنگاه که خورشید غروب کرد و ستارگان آشکار شدند و مردم ندای نماز دادند و در آن میان، مردی از قبیله بنی تمیم به تکرار کلمه «نماز» پرداخت، ابن عباس، خشمگین گردید و گفت:

---

1 - مسنند احمد بن حنبل، ج 1، ص 221

2 - مسنند احمد، ج 1، ص 251

آیا تو می خواهی سنت پیامبر را به من بیاموزی؟ من شاهد و ناظر  
بودم که رسول خدا بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع  
نمود.

عبدالله می گوید: برای من در این مسأله، تردیدی بروز کرد و لذا در  
دیداری با ابوهریره در این مورد سؤال کردم و او سخن ابن عباس را  
تأثیید نمود.

در این حدیث، دو تن از صحابه؛ «عبدالله بن عباس» و «ابوهریره» بر  
این حقیقت گواهی می دهند که پیامبر گرامی نماز ظهر و عصر و  
نماز مغرب و عشا را با هم خوانده و ابن عباس نیز به رفتار پیامبر،  
تأسی نموده است.

3 - مالک بن انس - رهبر گروه مالکیه - در کتاب «موطّا» اینگونه می‌نگارد:

«صلی رسول الله(صلی الله علیه وآلہ) الظہر و العصر جمیعاً، و المغرب و العشاء جمیعاً فی غیر خوف ولا سفر». (1)

- رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) هر دو نماز ظهر و عصر را با هم خواندند و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم بجا می آورد، بدون این که از دشمن بهراسد و یا در سفر باشد.

4 - مالک بن انس، از معاذ بن جبل، چنین روایت می نماید:

«فكان رسول الله(صلی الله علیه وآلہ) يجمعُ بين الظہر والعصر، و المغرب و العشاء». (2)

---

1 - موطّا مالک، کتاب الصلوة، ط 3 (بیروت)، ص 125، حدیث 178

صحيح مسلم، ج 2، ص 151، طبع بیروت، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر.

2 - موطّا مالک، کتاب الصلوة، ص 134، حدیث 176، ط 3 (بیروت)، سال 1403 هـ .

- رسول خدا، نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشا را نیز با هم می خواند.

5 - مالک بن انس از نافع و او از عبداللہ بن عمر چنین روایت می کند:

«كان رسول الله(صلى الله عليه وآلها) إذا عجل به السير يجمع بين المغرب والعشاء». (1)

- هرگاه پیامبر برای پیمودن مسیری عجله داشت، نماز مغرب و عشاء را با هم می خواند.

6 - مالک بن انس، از ابوهریره چنین روایت می کند:

«إن رسول الله - صلى الله عليه [ و آله] و سلم - كان يجمع بين الظهر والعصر في سفره إلى تبوك». (2)

- پیامبر گرامی در راه تبوك، نماز ظهر و عصر را با هم بجا می آورد.

7 - مالک در موطن از نافع چنین روایت می نماید:

«إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ إِذَا جَمَعَ الْأَمْرَاءَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعَشَاءِ فِي  
الْمَطَرِ جَمَعَ مَعْهُمْ». (3)

- هرگاه امیران، نماز مغرب و عشا را در باران با هم می خوانندند،  
عبدالله بن عمر هم هر دو نماز را با هم ادا می نمود.

8 - مالک بن انس به نقل از علی بن حسین می نگارد:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ - إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسِيرَ

---

1 - موطن مالک، کتاب الصلوة، ط 3 (بیروت)، ص 125، حدیث 177

2 - موطن مالک، کتاب الصلوة، ص 124، حدیث 175

3 - مدرک سابق، ص 125، حدیث 179

يومه جمع بين الظّهر والعصر و إذا أراد أن يسير ليله جمع بين  
المغرب والعشاء». (1)

- هرگاه پیامبر می خواست در روز، طی طریق نماید، نماز ظهر و  
عصر را با هم ادا می کرد و هر وقت می خواست در شب مسیری  
را بپیماید، نماز مغرب و عشا را با هم بجا می آورد.

9 - محمد زرقانی در شرح موطأ، از ابی شعثا چنین روایت می کند:  
«إِنَّ بْنَ عَبَّاسَ صَلَّى بِالْبَصَرَةِ الظّهَرَ وَالْعَصْرَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ  
وَالْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ لَيْسَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ». (2)

- عبدالله بن عباس در شهر بصره، نماز ظهر و عصر را با هم خواند،  
بطوری که بین آن دو فاصله ای نبود و نماز مغرب و عشا را نیز با  
هم ادا نمود؛ بگونه ای که بین آن دو فاصله ای نیفتاد.

10 - زرقانی از طبرانی و او از ابن مسعود، آورده است:

«جَمَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ بَيْنَ الظَّهَرِ وَالعَصْرِ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعَشَاءِ. فَقَيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، قَالَ: صَنَعْتَ هَذَا لِثَلَاثَةِ تَحْرِجَ أَمْتَى». (3)

- پیامبر گرامی، نماز ظهر و عصر را با هم اقامه کرد و نماز مغرب و عشا رانیز با هم بجا آورد. در این مورد از وی سؤال شد، فرمود: برای این که امت من در رنج و سختی قرار نگیرند.

11 - مسلم بن حجاج، بواسطه ابو زبیرو از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت می کند:

---

1 - مدرک سابق، ص 125، حدیث 181

2 - شرح زرقانی بر موطّأ مالک، ط مصر، جزء اول، باب «الجمع بين الصلاتين في الحضرة والسفر»، ص 294

3 - مدرک سابق، ص 294

«صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ - الظَّهَرَ وَالعَصْرَ جَمِيعاً بِالْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوفٍ وَلَا سُفَرٍ». (1)

- پیامبر - ص - در مدینه منوره - بدون هیچ هراسی از دشمن و بدون

این که در حال سفر باشد، نماز ظهر و عصر را با هم بجا آورد.

سپس ابن عباس، در مورد هدف پیامبر از این کار می گوید: برای

این که می خواست هیچ کس از امت وی در زحمت نیفتد.(2)

12 - مسلم در صحیح خود، از سعید بن جبیر و او از ابن عباس

روایت می نمایدکه گفته است:

«جمع رسول الله - صلی الله علیه [ و آله ] و سلم - بین الظہر

والعصر، المغرب و العشا فی المدینة، من غير خوف ولا مطر». (3)

- پیامبر گرامی، در مدینه منوره بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و

عشاء جمع نمود، بدون این که هراسی در میان باشد و یا باران

بیارد.

آنگاه سعید بن جبیر می گوید: از ابن عباس پرسیدم: چرا پیامبر به

چنین رفتاری مباردت ورزید؟ ابن عباس گفت: برای آن که

نمی خواست اّمت خود را به زحمت بیندازد.(4)

13 - ابوعبدالله بخاری باب ویژه ای را تحت عنوان «باب تأخیر الظُّهر  
الى الْعَصْر» - به این مسأله اختصاص داده(5) که خود این عنوان،  
گویاترین شاهد بر آن است که می توان نماز ظهر

---

1 - صحيح مسلم، جزء 2، ط مصر، ص 151، «باب الجمع بين الصلاتين فى  
الحضر»

2 - مدرك سابق، در ذیل حدیث یاد شده

3 - همان مدرك، ص 152

4 - مدرك سابق، ص 152، در ذیل حدیث یاد شده

5 - صحيح بخاری، جزء اول، ص 110، کتاب الصلوة، باب «تأخير الظهر الى  
العصر»، ط مصر، نسخه امیریه، سنه 1314 هـ.

را به تأخیر انداخت و در وقت نماز عصر، هر دو را با هم بجا آورد.  
آنگاه، بخاری در همان باب، روایت یاد شده در زیر را بیان می کند:

«إِنَّ النَّبِيًّا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ - صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سِبْعًا وَ  
ثَمَانِيًّا، الظُّهرُ وَالْعَصْرُ، وَالْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ». (1)

- پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ) هفت رکعت (نماز مغرب و عشا) و  
هشت رکعت (نماز ظهر و عصر) را در مدینه به جای آورد.

از این روایت به خوبی روشن می‌گردد که نه تنها می‌توان نماز  
ظهر را به تأخیر انداخت و در وقت نماز عصر، هر دو را با هم ادا  
نمود، بلکه به قرینه سیاق استفاده می‌شود که به پیروی از پیامبر  
گرامی، می‌توان نماز مغرب را نیز به تأخیر انداخت و در وقت نماز  
عشا به جای آورد.

14 - و لذا بخاری در جای دیگر از صحیح می‌گوید:

«قال ابن عمر و أبو أیوب و ابن عباس رضی اللہ عنهم: صَلَّی اللّٰہُ عَلٰیہِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ الْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ».(2)

- عبداللہ بن عمر و ابو ایوب انصاری و عبداللہ بن عباس گفته اند:  
پیامبر دو نماز مغرب و عشا را با هم (بدون فاصله) بجا آورد.

بخاری می‌خواهد از این روایت استفاده کند که پیامبر گرامی نماز  
مغرب و عشا را با هم خواند و گرنم معلوم است که پیامبر بی نماز  
نبوده است.

15 - مسلم بن حجاج در صحیح خود، چنین می نگارد:

«قال رجلٌ لابن عباس الصلوة فسكت ثم قال الصلوة فسكت ثم قال  
الصلوة فسكت، ثم قال: لا ام لك أتعلمنا بالصلوة و كنا نجمع بين

---

1 - مدرك سابق

2 - صحیح بخاری، جزء اول، کتاب الصلوة، باب ذکر العشاء، ص 113، ط مصر،  
سنہ 1314ھ .

الصلاتین علی عهد رسول الله - صلی اللہ علیہ [وآلہ] و سلم  
(1).» -

- مردی به ابن عباس گفت: نماز، او سخنی نگفت. دوباره گفت:  
نماز، ابن عباس سکوت نمود، باز گفت: نماز، وی پاسخی نداد.  
برای چهارمین بار گفت: نماز، ابن عباس گفت: «لا ام لك»؛ «مادر  
برایت نیاشد» آیا تو می خواهی نماز را به ما بیاموزی؟ در حالی که  
ما با پیامبر، بین دو نماز جمع می نمودیم و هر دو را با هم بجا  
می آوردیم.

16 - مسلم روایت می کند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ - جَمَعَ بَيْنَ الصَّلَاةِ فِي سَفَرَةِ سَافِرَهَا فِي غَزْوَةِ تَبُوكٍ فَجَمَعَ بَيْنَ الظَّهَرِ وَالعَصْرِ، وَالْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ. قَالَ سَعِيدٌ: قَلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: مَا حَمْلَهُ عَلَى ذَلِكَ؟ قَالَ: أَرَادَ أَنْ لَا يُحْرِجَ أَمْتَهُ». (2)

- پیامبر گرامی، جمع بین نمازها را در مسافرت خود در غزوه تبوك انجام داد و بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود. سعید بن جبیر می گوید: از ابن عباس سبب آن را پرسیدم؟ گفت: پیامبر می خواست که امت خود را در رنج و سختی نیندازد.

17 - مسلم بن حجاج، از زبان معاد، چنین حکایت می کند:

«خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكٍ فَكَانَ يَصْلِي الظَّهَرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا». (3)

---

1 - صحيح مسلم، جزء 2، ص 153، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر

2 - صحيح مسلم، جزء 2، ص 151، ط مصر

3 - مدرك سابق، ص 152

- با پیامبر گرامی در نبرد تبوك، خارج شدیم، پیامبر نماز ظهر و عصر را با هم بجا می آورد و نماز مغرب و عشا را نیز با هم ادا می نمود.

18 - مالک بن انس، در کتاب «موطّأ» می نگارد:

«عن ابن شهاب آنه سأله سالم بن عبد الله: هل يجمع بين الظّهُر  
والعصر فِي السّفَر؟ فقال: نعم لابأس بذلك، ألم تر إلَى صلاة النّاس  
بعرفة؟»<sup>(1)</sup>

- ابن شهاب، از سالم بن عبد الله پرسید: آیا نماز ظهر و عصر در حین مسافرت با هم جمع می شوند؟ پاسخ داد: آری، اشکالی ندارد، آیا نماز مردم را در روز عرفه (در سرزمین عرفات) نمی بینی؟

لازم به ذکر است که مسلمانان جایز می دانند در روز عرفه و در عرفات، بین نماز ظهر و عصر، جمع کنند و هر دو را در وقت ظهر و بدون فاصله می خوانند. در اینجا سالم بن عبد الله می گوید:

همانطور که مردم در عرفه، هر دو نماز را با هم می خوانند، در غیر عرفه نیز می توان بین آن دو جمع نمود.

19 - متّقی هندی، در کتاب «کنزالعمل» آورده:

«قال عبد الله: جمع لنا رسول الله(صلى الله عليه وآلها) مقیماً غير مسافر بين الظّهر والعصر والمغرب والعشاء. فقال رجلٌ لابن عمر: لم ترى النّبی(صلى الله عليه وآلها) فعل ذلك؟ قال: لأن لا يخرج امته إن جمع رجلٌ».(2)

- عبد الله بن عمر گوید: پیامبر گرامی، در حالی که ساکن و در حضر بود و در حال سفر نبود، بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود.

---

1 - موطّأ مالک، ط 3 (بیروت)، ص 125، حدیث 180

2 - کنزالعمل، کتاب الصلوة، الباب الرابع فی صلاة المسافر، باب جمع، ج 8، ص 246، ط 1 (حلب)، سنه 1391 هـ.

پس مردی از ابن عمر سؤال نمود: چرا پیامبر به چنین رفتاری مبادرت ورزید؟ پاسخ داد: برای این که امت خود را در رنج و مشقت نیندازد، اگر شخصی بخواهد بین دو نماز جمع نماید.

20 - همچنین در «کنزالعمال»، چنین می خوانیم:

«عن جابر، أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ - جَمَعَ بَيْنَ الظَّهَرِ وَالعَصْرِ بِأَذَانٍ وَإِقَامَتَيْنِ». (1)

- جابر بن عبد الله گوید: پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) بین نماز ظهر و عصر با یک اذان و دو اقامه، جمع نمود.

21 - در کنزالعمال، روایت ذیل را یادآور می شود:

«عن جابر أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ - غَرَبَ لِهِ الشَّمْسُ بِمَكَّةَ فَجَمَعَ بَيْنَهُمَا بِسَرْفٍ». (2)

- جابر بن عبد الله می گوید: در حالی که پیامبر گرامی در مکه بودند، خورشید غروب نمود و هنگامی که به منطقه «سرف»(3) رسید، نماز مغرب و عشا را با هم ادا نمود.

22 - در کنزالعمال از ابن عباس، چنین آمده:

«جمع رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ - بَيْنَ الظَّهَرِ وَالعَصْرِ، وَالْمَغْرِبِ وَالْعَشَاءِ بِالْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ سَفَرٍ وَلَا مَطْرَرٍ، قَالَ: قَلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: لَمْ تَرَاهُ فَعْلَ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَرَادَ التَّوْسِعَةَ عَلَى أَمْتَهِ».(4)

---

1 - کنزالعمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع فی صلوة المسافر، باب جمع، ج 8، ص 247، ط 1 (حلب).

2 - مدرک سابق

3 - «سرف»، منطقه‌ای است که در نُه میلی مکّه واقع است، (کنزالعمال، در ذیل روایت حدیث یاد شده آورده)

4 - کنزالعمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع، باب جمع، ج 8  
- پیامبر گرامی، در مدینه متوره، بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود، بدون این که در حال سفر باشد و یا باران بیارد.  
راوی می گوید: از ابن عباس پرسیدم: چرا پیامبر بین دو نماز جمع

نمود؟ ابن عباس پاسخ داد: زیرا پیامبر می خواست در رفتار امت خود توسعه و تسهیلی ایجاد نموده باشد.

### نتیجه

اینک در پرتو روایات یاد شده، به جمع بندی دلائل روشنی که بر صحّت تفسیر جمع، از نظر شیعه گواهی می دهد، می پردازیم:

1 - جمع بین دونماز دریک وقت، به دلیل تسهیل امور و پیشگیری از رنج و زحمت:

بسیاری از روایات، بر این حقیقت گواهی می دهد که اگر جمع میان نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشا در یک وقت جایز نباشد، موجب رنج و مشقّت در کار مسلمانان می گردد، و لذا پیامبر به منظور ایجاد نوعی توسعه و تسهیل در امور مسلمانان، با هم خواندن هر دو نماز را در یک وقت، تجویز نمودند. در این زمینه به احادیث دهم، شانزدهم، نوزدهم و بیست و دوم، مراجعه فرمایید.

روشن است که اگر مقصود از روایات یاد شده، این باشد که می توان نماز ظهر و عصر را به آخر وقت آن، (نزدیک زمانی که سایه

هر چیز به اندازه خود آن باشد) در نزد اهل سنت تأخیر انداخت و نماز عصر را در آغاز وقت آن بجا آورد، بطوری که هر دو نماز با هم و در عین حال در محدوده وقت خود خوانده شود، یک چنین کاری نه تنها مایه سهولت نیست بلکه موجب مشقت و زحمت بیشتر است در حالی که هدف از جمع میان دو نماز تسهیل در امور است.

با این بیان، روشن می‌گردد مقصود آن است که می‌توان دو نماز را در سراسر وقت مشترک میان آن دو، مانند اوائل وقت یاد شده و یا اواخر آن بجا آورد، نه این که یکی را در آخر وقت آن نماز و دیگر را در آغاز وقتیش ادا نماییم.

2 - جمع میان دو نماز در یک وقت در عرفه، بیانگر کیفیّت جمع است همه گروه‌های اسلامی، جمع میان دو نماز ظهر و عصر در یک وقت را در عرفه جایز دانسته‌اند،<sup>(1)</sup> از سوی دیگر برخی از روایات یاد شده، بر این معنا گواهی می‌دهد که اینگونه جمع میان دو نماز، در جاهای دیگر نیز بسان جمع میان آن‌ها در عرفه می‌باشد و از این نظر، تفاوتی میان روز عرفه و سایر روزها و یا سرزمین‌عرفات و

سایر سرزمین‌ها وجود ندارد. در این مورد، به حدیث هیجدهم مراجعه فرمایید.

بنابراین، همانگونه که در عرفه می‌توان نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر، به اتفاق آراء همه مسلمانان، بجا آورد، همچنین در غیر عرفه نیز، جمع یاد شده جایز می‌باشد.

### 3 - شیوه جمع میان دو نماز در سفر، بیانگر کیفیّت جمع است

از طرفی، فقهای حنبلی، مالکی و شافعی، جمع میان دو نماز را در حال سفر، جایز دانسته اند و از سوی دیگر، روایات یاد شده تصریح می‌نماید که در این زمینه، تفاوتی میان سفر و حضور وجود ندارد و پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) هم در سفر و هم در حضور، میان دو نماز جمع می‌نمود.

در این مورد، به روایات سوم، یازدهم، سیزدهم، نوزدهم و بیست و دوم مراجعه فرمایید. بر این اساس، همانطور که با هم خواندن دو نماز در یک وقت در سفر (به نحوی که شیعه می‌گوید)

---

1 - الفقه على المذاهب الاربعة، كتاب الصلاة، الجمع بين الصلاتين تقدیماً وتأخیراً.

جایز است، در حضر نیز جایز می باشد.

4 - شیوه جمع میان دو نماز در حال اضطرار، بیانگر کیفیت جمع در حال اختیار است

تعداد انبوهی از روایات صحاح و مسانید، بر این حقیقت گواه است که پیامبر گرامی و صحابه آن حضرت، در موقع اضطراری مانند زمان بارش باران، و یا ترس از دشمن و یا در حال بیماری، دو نماز را چنانکه شیعه می گوید - با هم و در یک وقت، بجا می آورند، و لذا بسیاری از فقیهان گروه های مختلف اسلامی، به جواز آن در برخی حالت های اضطراری، فتوا داده اند، در حالی که روایات یاد شده، تصریح می نمایند به این که از این جهت نیز، میان حالت اضطرار و غیر آن، تفاوتی وجود ندارد و پیامبر گرامی در غیر باران و هراس از دشمن نیز، میان دو نماز جمع می نمود. در این زمینه به روایات سوم، یازدهم،دوازدهم، و بیست و دوم، مراجعه فرمایید.

## 5 - رفتار صحابه پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ) بیانگر کیفیّت جمع است

در میان روایات یاد شده، به این نکته برخورد می کنیم که بسیاری از صحابه پیامبر، هر دو نماز را در وقت واحد با هم بجا می آورند، چنانکه عبدالله بن عباس، نماز مغرب را آنقدر به تأخیر انداخت تا هوا تاریک گشت و ستارگان آسمان، پدیدار شدند و هر قدر دیگران، کلمه نماز را ندا می کردند، به آنان اعتنا می نمود و سرانجام نماز مغرب و عشاء را بعد از سپری شدن پاسی از شب، با هم به جا آورد و در پاسخ اعتراض کنندگان گفت: من شاهد و ناظر بودم که پیامبر هم، این چنین نماز می خواند و ابوهریره نیز، سخن ابن عباس را تأیید نمود. در این مورد به روایات دوم، هفتم، نهم و پانزدهم، مراجعه نمایید.

در پرتو روایات یاد شده، تردیدی نمی ماند که ابن عباس، به شیوه ای که شیعه بر آن است، میان دو نماز در وقت یکی از آنها، جمع نمود.

6 - سیره پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ) بیانگر شیوه جمع میان دو نماز  
است

از حدیث بیست و یکم، به روشی معلوم گردید که پیامبر به هنگام مغرب، هنوز در مکّه بودند و نماز مغرب را به تأخیر انداختند تا این که در منطقه سرف که در فاصله نُه میلی مکه قرار دارد، هر دو نماز مغرب و عشا را با هم در یک وقت بجا آورد. در حالی که روش است اگر آن حضرت، به هنگام اول مغرب هم از شهر مکّه حرکت نموده باشد، تا زمانی که به منطقه سرف برسد، با توجه به وسائل گُندرو و حمل و نقل قدیم، طبعاً قسمتی از شب، گذشته بوده است، ولذا پیامبر گرامی هر دو نماز مغرب و عشا را در وقت نماز عشا با هم ادا نموده است.

### نتیجه

از مجموع روایات یاد شده - که همگی از منابع روایی و صحاح و مسانید اهل تسنّن استخراج گردیده اند، صحّت نظریّه شیعه، مبنی بر جواز جمع میان دو نماز ظهر و عصر و یا دو نماز مغرب و

عشاء، در يك وقت، به بيانی که گذشت و عمومیت و گسترش آن  
نسبت به همه شرایط و مکانها و زمانها به ثبوت می رسد.

\*\*\*\*\*

## منابع فقه شیعه چیست؟

پاسخ: شیعه به پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآل‌ه) به منظور استنباط احکام شرعی، از چهار منبع اساسی به شرح زیر، بهره مند می‌گردد:

1 - کتاب خدا

2 - سنت

3 - اجماع

4 - عقل

در میان منابع یاد شده، کتاب خدا و سنت پیامبر، اساسی ترین سرچشممه فقه شیعه است که پیرامون آن دو به اختصار سخن خواهیم گفت:

## کتاب خدا؛ قرآن

پیروان مکتب تشیع، قرآن را به عنوان استوارترین منبع فقه خوبیش و معیار شناخت احکام الهی می دانند؛ زیرا پیشوایان شیعه کتاب آسمانی، اسلام را والاترین مرجع برای بدست آوردن احکام فقهی، معرفی نموده اند، بدینگونه که هر نظریه ای باید با سخن قرآن، سنجیده شود و در صورت مطابقت با آن، پذیرفته گردد و گرنه از آن اعراض به عمل آید.

ششمین پیشوای شیعه، امام صادق(علیه السلام) در این زمینه می فرماید:

«و كُل حديث لا يافق كتاب الله فهو زخرف».(1)

- هر سخنی که با قرآن هماهنگ نباشد، بی پایه است.

همچنین امام صادق(علیه السلام) از پیامبر گرامی، چنین نقل می کند.

«أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يَوْافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأُنَا قَلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يَخْالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ». (2)

- ای مردم، هر سخنی که به من نسبت دهنده، اگر با کتاب خدا هماهنگ است، از من می باشد و اگر با آن سازگار نباشد، از من نیست.

با این دو حدیث، به روشنی معلوم می گردد کتاب آسمانی مسلمانان از دیدگاه پیشوایان شیعه، استوارترین منبع استنباط احکام شرعی، به شمار می رود.

### سُنّت

سُنّت، به معنای گفتار، رفتار و تأیید کاری توسط رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) دومین سرچشمۀ زلال فقه شیعه می باشد و امامان از اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) بطور مستقل، به عنوان ناقلان سُنّت پیامبر و گنجینه علوم وی قلمداد می گردند. البته سخنان پیامبر گرامی در صورتی که از طرق معتبر دیگر نیز وارد گردد، مورد پذیرش شیعه می باشد.

در اینجا سزاوار است در دو زمینه به بحث و بررسی پردازیم:

---

1 - اصول کافی، ج 1، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنّه و شواهد الكتاب،

حدیث 3

2 - مدرك سابق، حدیث 5

### دلائل تمسّک به سنت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ)

پیشوایان شیعه، در کنار توصیه پیروان خود به قرآن، آنان را به سنت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) نیز سفارش نموده اند و کتاب و سنت را در کنار یکدیگر ستوده اند. امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوْجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِّنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآلہ) وَ إِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلَى بِهِ». (1)

- هرگاه سخنی به شما رسید، اگر در کتاب خدا و گفتار پیامبر گرامی، گواهی بر آن یافتید بپذیرید و گرنه آن سخن برای آورنده آن، سزاوارتر است.

همچنین امام محمد باقر(عليه السلام) تمسّک به سنت پیامبر را شرط اساسی فقیه جامع الشرایط دانسته و چنین می فرماید:

«إِنَّ الْفَقِيهَ حَقٌّ الْفَقِيهَ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا، الرَّاغِبُ فِي الْآخِرَةِ،  
الْمُتَمَسِّكُ بِسِنَّةِ النَّبِيِّ(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)». (2)

- فقیه واقعی کسی است که از دنیا بپرهیزد و مشتاق سرای واپسین باشد و به سنت پیامبر گرامی تمسّک نماید.

رهبران بزرگ شیعه در مورد سنت تا آنجا پیش رفته اند که مخالفت با کتاب خدا و سنت پیامبر را مایه کفر دانسته اند. امام صادق(عليه السلام)در این زمینه می فرماید:

«مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ مُحَمَّدٍ(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَقَدْ  
كَفَرَ». (3)

- هر که با قرآن و سنت پیامبر(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)مخالفت ورزد، کافر است.

---

1 - اصول کافی، ج 1، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنّه و شواهد الكتاب،

حديث 2

2 - مدرك سابق، حديث 8

3 - مدرك سابق، حديث 6

با این بیان روشن می گردد که شیعه بیش از هر گروه دیگر  
اسلامی، به سنت پیامگر گرامی ارج می نهاد و بدین سان،  
بی پایگی سخن آنان که شیعه را به بیگانگی از سنت پیامبر متهم  
می نمایند، به ثبوت می رسد.

### دلایل تمسک به احادیث اهل بیت(عليهم السلام)

به منظور روشن شدن سخن شیعه در مورد احادیث عترت  
پیامبر(صلی الله علیه وآلہ)ناچاریم در دو زمینه، به بررسی بپردازیم:

الف: ماهیّت احادیث پیشوایان معصوم

ب: دلائل اعتبار و لزوم تمسک به اهل بیت پیامبر

اینک در پرتو دلائل روشن، با رعایت اختصار، به بررسی هر دو زمینه می پردازیم:

### **ماهیّت احادیث عترت رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ)**

از دیدگاه شیعه، تنها پروردگار جهان، دارای حق تشریع و قانونگذاری برای جامعه بشریّت است که قوانین و احکام شرع مقدس را بوسیله پیامبر خود، به جهانیان ابلاغ می نماید و روشن است که رسول خدا، تنها واسطه وحی و تشریع بین خدا و مردم می باشد و با این بیان روشن می گردد که اگر شیعه، احادیث اهل بیت را نیز از منابع فقه خود می داند، این بدان معنا نیست که برای آن در برابر سنت پیامبر گرامی، اصالت و استقلال قائل باشد، بلکه اعتبار احادیث عترت، تنها بدان جهت است که بیانگر سنت رسول خدا می باشد.

بنابراین، امامان معصوم شیعه، از خود سخنی ندارند و آنچه می گویند، همان سنت پیامبر گرامی است.

در اینجا به منظور اثبات این سخن، شایسته می‌دانیم برخی از روایات عترت را بیاوریم:

۱ - امام صادق(علیه السلام) به مردی که از ایشان سؤال نمود، فرمودند:

«مهمماً أجبتك فيه بشئ فهو عن رسول الله(صلی الله علیه وآلہ) لسنا نقول برأينا من شيء». (1)

- هر پاسخی که به تو دادم، از پیامبر گرامی است و ما به رأی خود سخن نمی‌گوییم.

و در جای دیگر می‌فرماید:

«حدیثی حدیثُ أبي، و حدیثُ أبي حدیث جَدِّي، و حدیث جَدِّي حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله(صلی الله علیه وآلہ)، و حدیث رسول الله قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ». (2)

- سخن من، سخن پدرم (امام باقر) و سخن پدرم، سخن جدّم (امام علی بن الحسین) است، و سخن جدّم سخن حسین بن علی و سخن حسین، سخن حسن بن علی و سخن امام حسن گفتار امیر مؤمنان و گفتار وی نیز سخن رسول خدا و سخن رسول خدا سخن خداوند بزرگ است».

2 - امام محمد باقر(علیه السلام) به جابر چنین می فرماید:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَنْ جَبَرِيلَ  
(علیه السلام) عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَكُلُّمَا أَحَدَثْتُكَ بِهَذَا الْأَسْنَادِ». (3)

---

1 - جامع احادیث الشیعه، ج 1، ص 129

2 - مدرك سابق، ص 127

3 - مدرك سابق، صفحه 128

- پدرم از جدّم رسول خدا برای من روایت فرمود و او نیز از جبرئیل و جبرئیل هم از خدای بزرگ روایت نمود، و آنچه برای تو روایت می کنم با این اسناد می باشد».

در پرتو روایات یاد شده، ماهیّت احادیث پیشوایان شیعه که همان سنت پیامبر گرامی است، روشن می‌گردد.

### دلائل اعتبار و لزوم تمسّک به اهل بیت پیامبر

محدثان هر دو گروه شیعه و سنّی برآنند که رسول خدا، دو میراث گرانها از خود به جای گذاشته و همه مسلمانان را به پیروی از آنها دعوت نموده و سعادت و هدایت مردم را در گرو تمسّک به آن دو دانسته است، یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگری اهل بیت و عترت خویش.

در اینجا به عنوان نمونه، برخی از این روایات را یادآور می‌شویم:

1 - ترمذی در صحیح خود از جابر بن عبد الله انصاری و او از رسول خدا، چنین روایت می‌کند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيْكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرَقَتِي أَهْلَ بَيْتِي». (1)

- ای مردم، من در میان شما دو چیز را به جای می گذارم که اگر بدانها تمسّک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترت خودم.

2 - همچنین ترمذی در کتاب یاد شده چنین می نگارد:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّيْ تَارِكٌ فِيْكُمْ مَا إِنْ تَمْسَكُتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِيْ أَحَدُ هُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ: كَتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَا إِلَى الْأَرْضِ وَعَرْتَى أَهْلَ بَيْتِيْ وَ

---

1 - صحیح ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب اهل بیت النبی، ج 5، ط بیروت، ص 3786، ح 662.

لَنْ يَفْتَرِقا حَتَّى يَرْدَأ عَلَى الْحَوْضِ، فَانظُرُوهُمْ كَيْفَ تَخْلُفُونِي  
(فِيهِمَا).» (1)

- پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) فرمود: من در میان شما دو چیز را به جای خواهم گذاشت که اگر بدانها تمسّک نمایید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد و یکی از آنها بر دیگری برتری دارد، کتاب خدا

که بسان رشته اتصال میان آسمان و زمین است و عترت و اهل بیت من، آنان هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر به من برسند، پس بنگرید چگونه پس از من با آن دو رفتار خواهید نمود.

3 - مسلم بن حجاج روایتی در صحیح خود از پیامبر گرامی(صلی

الله علیه وآلہ)آورده که فرمود:

«أَلَا إِيّاهَا النّاسُ فِإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِي رَسُولُ رَبِّي فَاجِيبٌ وَأَنَا تَارِكٌ فِيْكُمْ ثَقْلِيْنَ أَوْلَاهُمَا كِتَابُ اللّٰهِ فِيهِ الْهُدٰى وَالنُّورُ فَخَذُوا بِكِتَابِ اللّٰهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ فَقَحْثٌ عَلٰى كِتَابِ اللّٰهِ وَ رَغْبٌ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلَ بَيْتِيْ أَذَكِّرُ كُمُّ اللّٰهِ فِيْ أَهْلِ بَيْتِيْ أَذَكِّرْكُمْ اللّٰهُ فِيْ أَهْلِ بَيْتِيْ».(2)

- ای مردم، من بشری هستم که نزدیک است فرستاده خدا (قابض ارواح) به سراغم باید و من به او پاسخ دهم. من در میان شما دو یادگار گرانبهای جای می گذارم؛ یکی از آنها «کتاب خدا» است که نور و هدایت را در بردارد، به کتاب خدا تمسک نمایید. آنگاه پیامبر مردم را به قرآن ترغیب نمود و چنین افزود: و «اهل بیت» من، شما

را به اهل بیتم سفارش می کنم، شما را به اهل بیتم سفارش  
می کنم، شما را به اهل بیتم، سفارش می کنم.

---

1 - مدرک سابق، ص 663، ح 3788

2 - صحیح مسلم، جزء 7، باب فضائل علی بن ابی طالب، ط مصر، صفحه 122 و  
123.

4 - گروهی از محدثان از پیامبر گرامی روایت نموده اند که فرمود:

«إِنِّي تاركٌ فِي كُم التّقْلِينَ كِتَابَ اللّٰهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقاَ  
حتى يردا علیَ الْحُوضَ». (1)

- من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها به جای می گذارم؛  
یکی «کتاب خدا» قرآن و دیگری اهل بیتم، و این دو هرگز از یکدیگر  
جدا نخواهد گشت تا در روز رستاخیز در کنار حوض کوثر، به من  
برسند.

لازم به تذکر است که حدیث در این زمینه، بیش از آن است که در  
این نوشتار بگنجد و محقق برومند سید میر حامد حسین، اسناد

این روایت را در کتاب «عقبات الأنوار» که در شش جلد به چاپ رسیده، گردآوری نموده است.

در پرتو روایات یاد شده، به روشنی معلوم می‌گردد که تمسّک به اهل بیت پیامبر و پیروی از آنان، در کنار کتاب خدا و سنت رسول گرامی، از ضروریات اسلام و رها نمودن سخنان عترت، موجب ضلالت و گمراهی است.

اینک سؤالی که خودنمایی می‌کند، این است که عترت پیامبر که اطاعت از آنان، به فرمان رسول خدا بر ما واجب گردیده، چه کسانی هستند؟ ولذا به منظور روشن شدن این مسأله، با استناد به روایات، به بررسی معنای عترت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) می‌پردازیم:

---

1 - مستدرک حاکم، جزء 3، ص 148. الصواعق المحرقة، باب 11، فصل اول، ص 149 و قریب بدین مضمون نیز در کتابهای یاد شده در زیر به چشم می‌خورد:

مسند احمد، جزء 5، ص 182 و 189

کنز العمل، جزء اول باب الاعتصام بالكتاب والسنّة، ص 44

### اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) چه کسانی هستند؟

از روایات یاد شده روشن گردید که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) همه مسلمانان را به پیروی از عترت خود دعوت نموده و آن را در کنار کتاب خدا، به عنوان مرجع مردم پس از خویش قلمداد کرده و با صراحة تمام فرموده است: «قرآن و عترت هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت».

بر این اساس، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) کسانی هستند که به حکم این که رسول خدا آنان را قرین قرآن معرفی فرموده، از مقام عصمت برخوردار بوده و از سرچشمۀ زلال معارف اسلامی، بهره مند باشند. زیرا در غیر این صورت، از کتاب خدا (قرآن) جدا خواهند شد، در حالی که پیامبر گرامی فرمود: قرآن و عترت از هم جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

بدین سان، ضرورت شناختن دقیق اهل بیت و صفات بر جسته آنان  
که تنها بر امامان شیعه - که همگی از عترت پیامبرند - منطبق  
است به ثبوت می رسد.

اینک در پرتو روایات محدثان بزرگ اسلامی، دلائل روش خود را در  
این زمینه می آوریم:

1 - مسلم بن حجاج پس از بیان حدیث «ثقلین»، چنین گوید که:

«یزید بن حیان از زید بن ارقام پرسید:

أهل بيت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) چه کسانی هستند؟ آیا آنان،  
همسران پیامبرند؟ زید بن ارقام در پاسخ چنین گفت:

«لا وَأَيْمَ اللَّهُ إِنَّ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرَ مِنَ الدَّهْرِ ثُمَّ يَطْلُقُهَا  
فَتَرْجِعُ إِلَى أَبِيهَا وَقَوْمِهَا. أَهْلُ بَيْتِهِ أَصْلُهُ وَعَصْبَتُهُ الَّذِينَ حُرْمُوا  
الصّدْقَهُ بَعْدَهُ». (1)

---

1 - صحیح مسلم، جزء 7، باب فضائل علی بن ابی طالب، ط مصر، ص 123

- نه (چنین نیست)، به خدا سوگند زن برای برده ای از زمان، با مرد (همراه) است، سپس آن مرد زن خود را طلاق می دهد تا نزد پدر و خویشان خود باز گردد. مقصود از اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) کسانی هستند که اصل - یعنی دارای ریشه های عمیق قرابت - و از وابستگان او باشند، آنان که پس از پیامبر گرامی، از صدقه محرومند.

این روایت به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد که مقصود از «عترت پیامبر» که تمسک به آنان بسان پیروی از کتاب خدا واجب است، همسران آن حضرت نیستند، بلکه اهل بیت پیامبر کسانی هستند که علاوه بر انتساب جسمانی دارای وابستگی معنوی به وی، شایستگی ویژه ای باشند تا بتوان آنان را در کنار کتاب خدا به عنوان مرجع مسلمانان جهان، قلمداد نمود.

2 - پیامبر گرامی، تنها به بیان «اویاف» اهل بیت اکتفا نفرمود، بلکه به «تعداد» آنان که دوازده تن می باشند نیز تصریح نمود:

مسلم از جابرین سمره حکایت می کند:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ - يَقُولُ: لَا يَرَى  
الاسْلَامَ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً. ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أُفْهِمَهَا،  
فَقَلَّتْ لَأَبِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ كَلَّهُمْ مِنْ قَرِيبَشِ». (1)

- از پیامبر گرامی شنیدم که فرمود: «اسلام به دوازده خلیفه، عزیز  
خواهد ماند». سپس سخنی گفت که من آن را نفهمیدم، از پدرم  
پرسیدم چه فرمود؟ پاسخ داد که فرمود: «همگی از قریش  
هستند».

مسلم بن حجاج همچنین از رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) چنین  
روایت می کند که:

«لَا يَرَى أَمْرَ النَّاسِ ماضِيًّا مَا وَلِيهِمْ إِنْتَنَا عَشَرَ رَجُلًا».(2)

---

1 - صحیح مسلم، ج 6، ص 3، ط مصر

2 - مدرک سابق

«امور مردم به شایستگی، سپری خواهد شد مادامی که دوازده مرد بر آنان فرمانروایی نمایند».

این دو روایت، گواه روشنی است بر گفتار شیعه که «امامان دوازده گانه شیعه، پیشوایان راستین مردم پس از پیامبر گرامی(صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) هستند»، زیرا در اسلام، خلفای دوازده گانه ای که بلافاصله پس از رسول خدا، مرجع امور مسلمانان و مایه عزّت و شوکت اسلام باشند، جز دوازده امام از اهل بیت پیامبر، مصدق دیگری ندارد؛ زیرا اگر از چهار خلیفه که در اصطلاح مسلمانان، به خلفای راشدین معروفند بگذریم، سایر زمامداران از بنی امية و بنی عباس، با رفтарهای ناروایی که تاریخ بدانها گواهی می‌دهد، مایه ننگ اسلام و مسلمانان بوده‌اند.

بدین طریق، مقصود از «اهل بیت» که پیامبر گرامی، آنان را قرین قرآن و مرجع مسلمانان جهان معرفی نموده است، همان پیشوایان دوازده گانه از عترت پیامبرند که حافظان سنت رسول خدا و حاملان علوم او می‌باشند.

3 - امیرمؤمنان - علی بن ابیطالب(علیه السلام) - نیز، پیشوایان مسلمانان را از بنی هاشم دانسته است که این هم خود گواه روشن دیگری بر درستی سخن شیعه در شناخت اهل بیت می باشد، آنجا که می فرماید:

«إِنَّ الائِمَّةَ مِنْ قُرِيشٍ غَرَسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ - مِنْ بَنَى هَاشِمَ لَا تَصْلِحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ». (1)

- امامان از قریش، در طائفه بنی هاشم قرار داده شده اند و دیگران شایستگی ولایت بر مردم را ندارند و فرمانروایی حاکمان دیگر بی اساس است.

نتیجه: از مجموع روایات یاد شده، چهره دو حقیقت آشکار می گردد:

---

1 - نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه 144

۱ - تمسّک به اهل بیت پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ) و پیروی از آنان، در کنار اطاعت از کتاب خدا، واجب است.

۲ - اهل بیت رسول خدا که به عنوان «قرین قرآن مجید» و مرجع همه مسلمانان معرفی گردیده اند، دارای ویژگی های زیر می باشند:

الف: همه آنان از قبیله قریش و طائفه بنی هاشم می باشند.

ب: همه آنان دارای چنان قرابتی با رسول خدا هستند که صدقه بر آنان حرام است.

ج: همه آنان از مقام عصمت برخوردارند و گرنه از قرآن مجید عملأً جدا می گردیدند در حالی که پیامبر گرامی فرمود: آن دو (قرآن و عترت) از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر به من برسند.

د: مجموع آنان،دوازده نفر باشد که بعد از رسول خدا، یکی پس از دیگری، ولی و پیشوای مسلمانان باشد.

هـ : این دوازده خلیفه پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) مایه عزّت و  
شوکت روزافزون اسلام باشند.

با در نظر گرفتن این اوصاف که از روایات بدست می آید، بسان  
آفتاب، روشی می گردد که مقصود پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) از  
اهل بیت خود، که پیروی از آنان را به مسلمانان سفارش فرموده  
است، همان دوازده امام پاک از عترت پیامبر گرامی هستند که  
شیعه به پیروی و تمسّک به آنان در شناخت احکام فقهی خویش،  
افتخار می کند.

\*\*\*\*\*

## پرسش 29

### آیا ابوطالب با ایمان از دنیا رفت که به زیارت او می‌روید؟

پاسخ: ابوطالب، فرزند عبدالملک و پدر بزرگوار امیر مؤمنان علی(علیه السلام) و عموی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) از دیدگاه شیعه، مردی مؤمن به رسالت رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) و در همه مشکلات و تنگناهای صدر اسلام یار و یاور پیامبر بوده است.

### خانواده ابوطالب

وی در خانه ای چشم به جهان گشود که سرپرستی آن را جدّ پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) و قهرمان پیروان مكتب ابراهیم خلیل؛ یعنی «عبدالملک» بر عهده داشت و با اندک کاوشی در تاریخ جزیره العرب، روشن می‌شود که عبدالملک در بحرانی ترین شرایط و خطرناک ترین برهه از زندگانی خویش، دست از خدای پرستی و حمایت از آیین توحید برنداشت. آنگاه که ابرهه، لشکری گران از فیل سواران برانگیخت و به قصد ویران نمودن کعبه،

به سوی مکه حرکت نمود، در میان راه، برخی از شتران عبدالطلب را مصادره کرد، هنگامی که عبدالطلب به منظور بازستاندن شتران خود نزد وی آمد، ابرهه با شگفتی پرسید:

چرا به جای درخواست بازگرداندن شتران خوبیش، خواهان بازگشت لشکر من و چشم پوشی از ویران کردن خانه کعبه نشدی؟

عبدالطلب با روحی سرشار از ایمان و اعتماد به خدا، پاسخ داد:

«أنا رب الإبل وللبيت رب يمنعه [يحميه]». (1)

- من صاحب شترانم هستم و این خانه - کعبه - نیز صاحبی دارد که از آن، پاسداری و حمایت خواهد نمود.

آنگاه به سوی مکه روان گردید تا در کنار کعبه در حالی که حلقه در آن را در دست گرفته بود، چنین گفت:

يارب لا أرجولهم سواكَا \*\* يا رب فامنع منهم حماكَا

ان عدو الْبَيْتِ مِنْ عَادَاكَا \*\* امنعهم أن يخربوا فناكَا (2)

- پروردگار!! من به کسی جز تو امید ندارم، خدایا! حرم امن خود را  
از این دشمنان نگهبان باش. دشمنان این خانه با تو درستیزند،  
آنان را از ویران کردن خانه خوبیش بازدار.

این سخنان شیوا و امثال آن گواه روشنی بر خداپرستی و ایمان  
استوار عبدالملک - پدر بزرگوار ابوطالب - است. ولذا یعقوبی در  
تاریخ خود پیرامون عبدالملک، چنین می‌نویسد:

«رفض عبادة الأصنام و وحدة الله عزّ وجل»<sup>(3)</sup>

- عبدالملک از پرستش بت‌ها دوری جُست و به خدای یگانه  
معتقد بود.

اکنون ببینیم این پدر خداپرست و مؤمن درباره فرزند خود - ابوطالب -  
چگونه می‌اندیشد:

---

1 - کامل بن اثیر، ج 1، ص 261، ط مصر، سنه 1348 هـ .

2 - مدرک سابق

### ابوطالب از دیدگاه عبدالملک

از لابلای فرازهای تاریخ، به خوبی روشن می‌گردد که برخی از پیشگویان روشن ضمیر، عبدالملک را از آینده درخشان پیامبر گرامی و نبوت‌واری، آگاه ساخته بودند.

هنگامی که «سیف بن ذی یزن» زمام حکومت حبشه را بدست گرفت، عبدالملک در راس هیأتی بر وی وارد گردید و پس از ایراد نطقی شیوا، فرمانروای حبشه به وی مژده داد که پیامبری گرانقدر در خاندان تو پا به عرصه وجود نهاده است و سپس در مورد ویژگی‌های او چنین گفت:

«اسمه محمد - صلی الله عليه [وآله] و سلم - یموت أبوه و أمه  
ویکفله جدّه و عمه». (1)

- نام او محمد است و پدر و مادر وی می‌میرند و جدّ و عمویش سرپرستی وی را بر عهده می‌گیرند.

آنگاه در توضیح بیشتر صفات این پیامبر آینده چنین افزود:

يعبد الرحمن و يدحض الشّيطان و يخمد النّيران و يكسر الأوثان.  
قوله فصلٌ و حكمه عدلٌ و يأمر بالمعروف و يفعله و ينهى عن المنكر  
و يبطله».(2)

- خدای یگانه و رحمان را می پرستد و شیطان را باز می دارد و آتش ها را خاموش می سازد و بت ها را در هم می شکند. سخن او ملاک تشخیص حق از باطل و فرمان وی بر اساس عدل است. مردم را به نیکی فرا می خواند و خود نیز نیکوکار است، و آنان را از بدی بازمی دارد و زشتی ها را می زداید.

---

1 - سیره حلبي، ج 1، ط مصر، ص 136 و 137 و ط بيروت، ص 114 و 115

2 - مدرك سابق

سپس به عبدالالمطلب گفت:

«انك لجده يا عبدالالمطلب غير كذب». (1)

- بي شك، تو جد آن پيامبرى.

عبدالمطلب پس از شنیدن این مژده روح افزا، سجده شکر نمود و  
شرح حال آن مولود مبارک را چنین بیان داشت:

«اَنَّهُ كَانَ لِي ابْنٌ وَ كَنْتُ بِهِ مُعْجِبًا وَ عَلَيْهِ رَقِيقًا وَ إِنِّي زَوْجَتِهِ - كَرِيمَةً  
مِنْ كَرَائِمِ قَوْمِي آمِنَةَ بَنْتَ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ الْمَنَافِ ابْنِ زَهْرَةِ فَجَاءَتْ بِغَلَامٍ  
فَسَمِّيَتُهُ مُحَمَّدًا ماتَ أَبُوهُ وَ أُمُّهُ وَكَفَلَتْهُ آنَا وَ عَمُّهُ [يَعْنِي أَبَا طَالِبٍ]  
طَالِبٌ[۲].»

«فرزندی داشتم که بسیار مورد علاقه من بود، بانویی گرامی را به نام «آمنه» دختر و هب بن عبد مناف، به عقد ازدواجش درآوردم، آن بانو، پسری به دنیا آورد که وی را محمد نامیدم، پس از چندی پدر و مادر او از دنیا رخت برپستند و من و عمومی او - ابوطالب - سریرستی وی را بر عهده گرفتیم.

از این سخنان چنین برمی آید که عبدالمطلب از آینده درخشان آن کوک کیتیم آگاه بوده است ولذا در صدد برآمد تا پس از خویش، سریرستی او را به - گرامی ترین فرزندان خود ابوطالب - واگذار نماید و دیگران را از این سعادت بی مانند، محروم کند.

از اینجا معلوم می شود که ابوطالب در چشم انداز پدر مؤمن و موحد خویش، از چنان مرتبه ایمان و وارستگی برخوردار بوده که

---

1 - مدرك سابق.

2 - مدرك سابق [سیره حلبي]، ج 1، ص 137، ط مصر.

تنها او شایستگی سرپرستی پیامبر گرامی را داشته است.<sup>(1)</sup> اینک به منظور توضیح بیشتر، دلائل روشن ایمان ابوطالب را برمه شماریم:

## دلائل ایمان ابوطالب

### 1 - آثار ادبی و علمی ابوطالب

دانشمندان و مورخان اسلامی، قصائد شیوایی را از ابوطالب حکایت کرده اند که از لابلای آن آثار بلند علمی و ادبی، می توان به ایمان راستین وی پی برد و ما از میان آن آثار انبوه، به برخی از آنها اشاره می کنیم:

**لیعلم خیار النّاس أَنَّ مُحَمَّدًا \* \* \* نَبِيٌّ كَمُوسى وَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرِيمٍ**

**أَتَانَا بِهِدَىٰ مِثْلٍ مَا أَتَيْا يَهِ فَكُلْ بِأَمْرِ اللَّهِ يَهُدِى وَ يَعْصِمُ (2)**

- مردمان شریف و بزرگوار باید بدانند که محمد(صلی الله علیه وآلہ) بسان موسی و عیسی پیامبر است و همان روشنایی آسمانی که آن دو داشتند، او نیز دارد، پس همه پیامبران الهی به فرمان خدا مردم را هدایت نموده و از گناه بازمی دارند.

**أَلمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا \* \* \* رَسُولًا كَمُوسىٰ خَطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ**

**وَأَنَّ عَلَيْهِ فِي الْعِبَادِ مَحِبَّةٌ \* \* \* وَلَا حِيفٌ فِيمَنْ خَصَّ اللَّهُ بِالْحُبُّ (3)**

- آیا نمی دانید که ما محمد (صلی الله علیه وآلہ) را پیامبری مانند موسی یافتیم که در کتاب های آسمانی بیان گردیده؟

---

1 - برای توضیح بیشتر به «سیره حلبی»، ط مصر، ج 1، ص 134، و سیره ابن هشام»، ط بیروت، ج 1، ص 189 و «ابوطالب مؤمن قریش»، ص 109، ط بیروت و «طبقات کبری»، ج 1، ص 117، ط بیروت، مراجعه گردد.

2 - الحجّه، ص 57. و نظير آن در مستدرک حاكم، ج 2، ص 623، ط بيروت.

3 - تاريخ ابن كثير، ج 1، ص 42. شرح نهج البلاغه (ابن ابي الحميد)، ط 2، ج 14، ص 72.

مردم او را دوست می دارند و نباید در مورد کسی که خدای بزرگ،  
دوستی وی را در دل ها قرار داده است، ستم روا داشت».

لَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا \* فَأَكْرَمَ خَلْقَ اللَّهِ فِي النَّاسِ أَحْمَدَ

وَشَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيُجَلَّهُ \* فَذُو الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ وَهَذَا مُحَمَّدًا (1)

- خدای بزرگ، پیامبر خود محمد را گرامی داشت، بر این اساس،  
گرامی ترین آفریده خدا احمد است. خداوند نام پیامبر را از نام خود  
مشتق فرمود تا از مقام وی تجلیل نماید، پس پروردگار صاحب  
عرش، محمود (ستوده) و پیامبر او احمد (بسیار ستایشگر) است.

وَاللَّهِ لَنْ يَصْلُوَا إِلَيْكَ بِجَمِيعِهِمْ \* حَتَّىٰ أُوسَدَ فِي التُّرَابِ دَفِينَا

فاصدِع بِأَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَصَاصَةً \* وَابْشِرْ بِذَلِكَ وَقَرْمَنْكَ عَيْوَنَا

وَدَعْوَتْنِي وَعَلِمْتَ أَنَّكَ نَاصِحِي \* وَلَقَدْ دَعَوْتَ وَكُنْتَ ثُمَّ أَمِينَا

**وَلَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّ دِينَ مُحَمَّدٍ \*\* مِنْ خَيْرِ أَدِيَانِ الْبَرِّيَّةِ دِينًا(2)**

- ای رسول خدا، هرگز دشمنان به تو دست نخواهند یافت تا آنگاه  
که من در بستر خاک بیارم، پس بی باک باش و آنچه را بدان  
مأموری آشکارساز و مژده ده و چشمها را روشنی بخش. تو مرا به  
آیین خود فرا خواندی و من می دانم که تو خیرخواه من هستی و  
در دعوت خویش، استوار و درستکاری، و من به روشنی دانستم  
که آیین محمد(صلی اللہ علیہ وآلہ) بهترین ادیان جهان است.

---

1 - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط 2، ج 14، ص 78؛ تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 275؛ تاریخ ابن کثیر، ج 1، ص 266؛ تاریخ الخميس، ج 1، ص 254.

2 - خزانة الأدب بغدادي، ج 1، ص 261؛ تاریخ ابن کثیر، ج 3، ص 42؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 14، ص 55، ط 2؛ فتح الباري، ج 7، ص 153 - 155. الإصابة، ج 4، ص 116، ط مصر، سنه 1358هـ . دیوان ابی طالب، ص 12.

**يَا شَاهِدُ اللَّهِ عَلَىٰ فَاشْهِدْ \*\* أَنِّي عَلَىٰ دِينِ النَّبِيِّ أَحْمَدَ**

**مِنْ صَلَّى فِي الدِّينِ فِإِنِّي مُهَنَّدٌ (1)**

- ای گواه خدا بمن، به ایمان من به آین رسول خدا - محمد -  
(صلی الله علیه وآلہ) گواهی ده، هرکس گمراه باشد، من اهل  
هدایت هستم.

و: ابوطالب در واپسین روزهای زندگانی پربار خوبیش، بزرگان قریش  
را در ابیاتی که می آوریم، به حمایت کامل از رسول خدا(صلی الله  
علیه وآلہ) سفارش نمود:

اوصى بنصر نبى الخير أربعة \*\*\* إبني علياً و شيخ القوم عباسا

وحمزه الأسد الحامى حقيقته \*\*\* وجعفرأً أن تذودوا دونه التاسا

كونوا فداءً لكم أمى و ما ولدت \*\*\* فى نصر احمد دون الناس أتراسا

(2)

- چهار تن را به یاری پیامبر نیکی، سفارش می نمایم: فرزندم علی  
و بزرگ قبیله ما عباس، و شیر خدا حمزه که هماره از پیامبر  
گرامی، حمایت نموده و (فرزنده) جعفر را تا او را یار و یاور باشید و  
شما - که عزیزان من فدایتان باد - همیشه برای رسول خدا در برابر  
دشمنان، چون سپرها باشید.

هر انسان با انصاف و وارسته، با مشاهده این همه آثار ادبی شیوا،  
که با صراحة کامل بیانگر عقیده و ایمان ابوطالب به خدای یگانه و  
رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) می باشد، به سخن  
شیعه مبنی بر ایمان راستین وی پی می برد و بر اتهامات  
بی پایه ای که برخی نویسنندگان با اهداف سیاسی ویژه ای، بر  
مؤمن قریش و عمومی پیامبر خدا و پاسدار بزرگ شریعت در شرایط  
دشوار صدر اسلام، وارد آورده اند، تأسف می خورد.

---

1 - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط 2، ج 14، ص 78. دیوان ابوطالب،  
ص 75.

2 - متشابهات القرآن، (ابن شهر آشوب مازندرانی)، در تفسیر سوره حج، ذیل آیه  
«ولینصرنَّ اللَّهُ مِنْ يَنْصُرَهُ».

## 2 - طرز رفتار ابوطالب با پیامبر بیانگر ایمان اوست

همه تاریخ نگاران مشهور اسلامی، فداکاری های بی نظیر او از  
ساحت مقدس رسول خدا را یادآور شده اند که خود دلیلی است  
گویا بر اعتقاد راسخ وی.

ابوطالب به منظور حمایت از اسلام و حراست از پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) سه سال آوارگی و زندگی در «شعب ابی طالب» را در کنار رسول خدا، بر ریاست قریش ترجیح داد و تا پایان محاصره اقتصادی مسلمانان، در کنار آن باقی ماند و همه مشکلات را در آن شرایط طاقت فرسا تحمل نمود.(1)

علاوه بر این، ابوطالب فرزند گرامی خود، علی (علیه السلام) را به همراهی وهمگامی کامل با رسول خدا فرا خواند و از وی خواست تا در همه شرایط دشوار صدر اسلام، ملازم آن حضرت باشد.

ابن ابی الحدید معتلی، در شرح نهج البلاغه، این سخن را از ابوطالب حکایت نموده که به فرزند خود - علی (علیه السلام) -

فرمود:

«رسول خدا تو را تنها به نیکی دعوت می نماید، پس همواره ملازم و همراه او باش». (2)

روشن است که هین همه خدمات ارزنده ابوطالب به پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) و فدکاری های بی شائبه وی در دفاع از حريم مقدس اسلام، بارزترین گواه بر ایمان او است.

---

1 - به منظور آگاهی بیشتر، به مدارک زیر مراجعه فرمایید:

(1) سیره حلبی، ج 1، ص 134، ط مصر، (2) تاریخ الخمیس، ج 1، ص 254 - 253،  
ط بیروت، (3) سیره ابن هشام، ج 1، ط بیروت، ص 189، (4) شرح نهج البلاغه ابن  
ابی الحدید، ط 2، ج 14، ص 52، (5) تاریخ یعقوبی اول جلد 2، ط نجف، (6)  
الإصابة، ج 4، ص 115، ط مصر، (7) طبقات کبری، ج 1، ص 119، ط بیروت، سنه  
1380 هـ.

2 - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 14، ص 53، ط 2

بر این اساس، دانشمند بزرگ مسلمان - ابن ابی الحدید - پیرامون  
نقش حیاتی وجود ابوطالب در حفظ و حراست از رسول خدا و آیین  
پاک وی، چنین می سراید:

**و لولا ابوطالب و ابنته \*\* لما مثل الدين شخصاً فقاما**

**فذاك بمكة آوى و حامى \*\*\* وهذا يثرب جسّ الحماما**

**و ما ضرّ مجد ابى طالب \*\* جحومُ لغى أو بصيرٌ تعامى(1)**

- هرگاه ابوطالب و فرزند وی نبودند، هرگز آینه اسلام قوام نمی یافت. او در مکه به پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) پناه داد و حمایت نمود و فرزند وی در یثرب، (در راه یاری رسول خدا) در گرداب های مرگ فرورفت. هیچکس نمی تواند به شکوه ابوطالب، خللی رساند، نه جاهلان بیهوده گو و نه آگاهانی که خود را به نادانی می زنند.

### **3 . وصیت ابوطالب گواهی است روشن بر ایمان او**

مورخان مشهور جهان اسلام مانند «حلبی شافعی» در سیره خود و «محمد دیار بکری» در تاریخ الخمیس، آخرین سخنان ابوطالب را چنین آورده اند که قوم خود را به یاری رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) فرا می خواند:

«يا معاشر قريش كونوا له ولاه، ولحزبه حماه، والله لايسلك أحد منكم سبيله إلا رشد ولا يأخذ أحداً بهديه إلا سعد، ولو كان لنفسى

مَدَّةً وَلِأَجْلٍ تَأْخُرَ لَكَفْتُ عَنْهُ الْهَزَائِزُ وَلَدَفَعْتُ عَنْهُ الدَّوَاهِيِّ. ثُمَّ  
هَلَكَ».(2)

- ای خویشاوندان من، دوستدار و پیرو محمد باشید و از حزب او  
(اسلام) حمایت کنید به خدا قسم وهر که از نور هدایت او پیروی

---

1 - مدرک سابق، ص. 84

2 - تاریخ الخميس، ج 1، ص 301 - 300، ط بیروت. سیره حلی، ج 1، ص 391، ط  
مصر.

نماید، سعادتمند می گردد. اگر زندگانی من ادامه می یافت و اجل  
مرا مهلت می داد، بی تردید گرفتاری ها و سختی ها را از وی  
برطرف می ساختم. این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

## 4 . محبت رسول خدا نسبت به ابوطالب، گواه بر ایمان

### اوست

رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ)در مناسبتهای گوناگون از عمومی خود - ابوطالب - تجلیل می نمود و دوستی خوبش را نسبت به وی ابراز می داشت که تنها به دو نمونه از آنها اشاره می نماییم:

الف: گروهی از مورخان، روایت زیر را حکایت نموده اند که پیامبر گرامی به عقیل بن ابی طالب فرمود:

«إِنِّي أَحِبُّكَ حَبًّا لِقَرَابَتِكَ مِنْيَ وَ حَبًّا لِمَا كُنْتَ أَعْلَمُ مِنْ حَبًّ عَمَّى إِيَّاكَ». (1).

- من تو را به دو جهت دوست می دارم؛ یکی به خاطر خویشاوندیت با من و دیگر به خاطر این که می دانم عمومی من (ابوطالب) تو را دوست می داشت.

ب: حلبی نیز در سیره خود از رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) چنین روایت می کند که از مقام عمومی خود ابوطالب تجلیل می نماید:

«ما نالت قريش منّى شيئاً أكرهه (أى اشدّ الكراهة) حتّى مات  
أبوطالب». (2).

---

1 - تاريخ الخميس، ج 1، ص 163، ط بيروت، الاستيعاب، ج 2، ص 509

2 - سيره حلبي، ج 1، ص 391، ط مصر

- تا ابوطالب زنده بود، کفار قريش نتوانستند مرا به سختی آزار  
رسانند.

روشن است که محبت پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآلہ) در مورد  
ابوطالب و تجلیل از مقام شامخ وی، گواه روشنی است بر ایمان  
بی شائیه ا و؛ زیرا رسول خدا بنابر نصّ آیات قرآن، تنها مؤمنان را  
دوست می دارد و نسبت به کافران و مشرکان سخت گیر  
می باشد. قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ». (1)

- محمد پیامبر خدا است و کسانی که با او هستند، با کافران سخت گیر و با همیگر مهربانند.

و در جای دیگر می فرماید:

«لَا تَحِدُّ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادِّونَ مَنْ حَادَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءُهُمْ أَوْ أَبْنَاءُهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتُهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمْ الْأَيْمَانَ...»(2)

- هرگز مردمی را که به خدا و پیامبر او ایمان دارند، چنین نخواهی یافت که دشمنان خدا و رسول را دوست بدارند هر چند آن دشمنان، پدران یا فرزندان یا برادران و یا خویشاوندان آنان باشند. آنها هستند که خدا بر دلهایشان، سطور ایمان را نگاشته است.(3)

با در نظر گرفتن آیات یاد شده و مقایسه آنها با محبت پیامبر گرامی نسبت به ابوطالب و تجلیل از او در مناسبت های گوناگون، تردیدی نمی ماند که ابوطالب، دارای - مرتبه والایی از ایمان به خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) بوده است.

---

1 - فتح: 29

2 - مجادله: 22

3 - همچنین آیه 1 از سوره ممتنعه و آیه 23 از سوره توبه و آیه های 81 و 54 از سوره مائدہ نیز، بر این معنا گواهی می دهند.

## 5 - گواهی صحابه رسول خدا(صلی اللہ علیہ وآلہ)

گروهی از صحابه پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ) بر ایمان راستین ابوطالب گواهی داده اند که برخی از آن موارد را یادآور می شویم:

الف: آنگاه که شخصی ناگاه در حضور امیر مؤمنان علی(علیه السلام) به مقام ابوطالب اتهام ناروایی زد، آن حضرت در حالی که آثار خشم در چهره اش ظاهر گشت، فرمود:

«مَهُ، فَضَّلَ اللَّهُ فَاكَ، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ شَفَعَ أَبِي فِي كُلِّ مَذْنَبٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِشَفَعَةِ اللَّهِ». (1)

- ساکت باش، خدا دهانت را بشکند، سوگند به خدایی که  
محمد(صلی الله علیه وآلہ) را به پیامبری برانگیخت، اگر پدرم -  
ابوطالب - بخواهد شفاعت هر گنهکاری را بر عهده بگیرد، خداوند او  
را شفیع می گرداند.

و در جای دیگر می فرماید:

«کانَ وَاللهُ أبُو طَالِبٍ عَبْدُ مَنَافَ بْنُ عَبْدِ الْمَطَّلِبِ مُؤْمِنًا مُسْلِمًا يَكْتُمُ  
إِيمَانَهُ مُخَافَةً عَلَى بْنِي هَاشِمٍ أَنْ تَنَاهِذُهَا قَرِيشٌ».(2)

- به خدا سوگند، ابوطالب، عبد مناف بن عبدالمطلب، مؤمن و  
مسلمان بود و ایمان خود را بر کفار قریش پنهان می داشت تا با  
بنی هاشم دشمنی نکنند.

این سخنان امام علی(علیه السلام) نه تنها ایمان نیرومند ابوطالب  
را تأیید می کند بلکه وی را از زمرة اولیای الهی به شمار می آورد  
که به اذن خدا می توانند شفیع دیگران گردند.

---

1 - الحجّ، ص 24

2 - الحجّ، ص 24

ب: ابوذر غفاری در مورد ابوطالب چنین می گوید:

«وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا ماتَ ابْوَطَالِبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَتَّى أَسْلَمَ».(1)

- سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست، ابوطالب رخت از جهان نبست مگر این که اسلام را اختیار نمود.

ج: از عباس بن عبدالطلب و ابوبکر بن ابی قحافه نیز با اسناد فراوانی، چنین روایت شده است:

«إِنَّ أَبَا طَالِبٍ مَا ماتَ حَتَّى قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ».(2)

- ابوطالب از دنیا نرفت مگر این که گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله.

## 6 - ابوطالب از دیدگاه اهل بیت

همه امامان اهل بیت، به ایمان استوار ابوطالب تصریح نموده و در مناسبت های گوناگون به دفاع از این یار فداکار پیامبر گرامی برخاسته اند، و ما تنها به دو نمونه از آن موارد، اشاره می کنیم:

الف - امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

«لَوْ وُضِعَ إِيمَانُ أَبِي طَالِبٍ فِي كَفَّةِ مِيزَانٍ وَإِيمَانُ هَذَا الْخَلْقِ فِي الْكَفَّةِ الْأُخْرَى لِرَحْجِ إِيمَانِهِ». (3)

- اگر ایمان ابوطالب را در یک کفه ترازو و ایمان این مردم را در کفه دیگر قرار دهند، ایمان ابوطالب فزونی خواهد داشت.

---

1 - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 14، ص 71، ط 2

2 - الغدیر، ج 7، ص 398، ط 3، بیروت، سنه 1378 هـ . به نقل از تفسیر «وکیع»

3 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 68، ط 2؛ الحجّه، ص 18

ب - امام صادق(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ)

نقل می کند:

«إِنَّ اصحابَ الْكَهْفِ أَسْرُوا إِلَيْمَانَ وَأَظَهَرُوا الْكُفُرَ فَآتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرْتَينَ، وَ إِنَّ أَبْطَالَبَ أَسْرَ إِلَيْمَانَ وَأَظْهَرَ الشَّرَكَ فَآتَاهُ اللَّهُ أَجْرَهُ مَرْتَينَ».(1)

- اصحاب کهف، ایمان خویش را (به خاطر برخی مصالح) پنهان نمودند و به ظاهر و آنmod کردند که کافر هستند، پس خداوند دوبار به آنان پاداش داد و ابوطالب نیز ایمان و اسلام خود را پنهان نگاه داشت و (به سبب مصلحتی) اظهار شرک نمود، پس خداوند دوبار به وی پاداش عنایت فرمود.

از مجموع دلایل یاد شده، بسان آفتاب روشن می گردد که ابوطالب از مقامات یاد شده در زیر، برخوردار بوده است:

1 - ایمان نیرومند به خدا و پیامبر گرامی.

2 - یاری و حمایت بی شائبه از رسول خدا و فداکاری در راه اسلام.

3 - محبوبیّت کم نظیر نزد پیامبر گرامی.

4 - برخورداری از مقام شفاعت در نزد خداوند.

و بدین سان بی پایگی اتهامات ناروایی که به وی نسبت می دهند، به ثبوت می رسد.

از آنچه بیان گردید، چهره دو حقیقت بر ما آشکار می شود:

1 - ایمان ابوطالب، مورد پذیرش رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) صحابه پیامبر، امیر مؤمنان و پیشوایان اهل بیت می باشد.

2 - اتهامات ناروایی که به وی نسبت داده اند، پایه و اساسی ندارد و تنها به خاطر برخی از اهداف سیاسی و با تحریک گروهی از پادشاهان بنی امیه و بنی عباس، که همواره با اهل بیت و فرزندان ابوطالب درستیز بوده اند، انجام گرفته است.

---

1 - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 70، ط 2؛ الحجّه، ص 17 و 115

اینک شایسته می دانیم بازترین دستاویزی را که به منظور در هم شکستن شخصیت آن یار دیرین پیامبر به کار گرفته اند و به «حدیث «ضحاچ» مشهور است را مورد بررسی قرار دهیم و در پرتو آیات شریفه قرآن و سنت مسلم پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) و بینش عقل سليم، دلایل بی پایگی آن را از نظر شما بگذرانیم:

### بررسی حدیث ضحاچ

برخی از نویسندها؛ مانند بخاری و مسلم به نقل از راویانی چون «سفیان بن سعید ثوری» و «عبدالملک بن عمیر» و «عبدالعزیز بن محمد دراوردی» و «لیث بن سعد» دو سخن یاد شده در زیر را به پیامبر گرامی نسبت داده اند:

الف: «وَجَدَهُ فِي غُمَرَاتِ النَّارِ فَأَخْرَجَهُ إِلَى ضَحْاجٍ».

- او (ابوطالب) را در انبوهی از آتش یافتم، پس وی را به ضحاچ(1) (پایاب) منتقل نمودم.

ب : «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَجْعَلُ فِي ضَحْاجٍ مِّنَ النَّارِ يَبْلُغُ كَعْبَيْهِ يَغْلِي مِنْهُ دَمَاغُهُ».

- شاید در روز رستاخیز، شفاعت من به او - ابوطالب - سودی  
رساند پس در پایابی از آتش قرار گیرد، که گودی آن تا برآمدگی

---

1 - «ضحاچ» که معادل آن در فارسی «پایاب» است، به معنای گودالی است  
که عمق آن، کمتر از قامت انسان باشد.

پاهای وی می‌رسد؛ بطوری که مغز او به جوش می‌آید.(۱)

گرچه انبوه روایات و دلایل روشن ایمان ابوطالب، که بیان گردید،  
بی پایگی این افترا و تهمت بزرگ (حدیث ضحاچ) را اثبات  
می‌نماید، لیکن به منظور روشن تر شدن مسأله، در دو زمینه به  
بررسی «حدیث ضحاچ» می‌پردازیم:

1 - بی پایگی اسناد آن.

2 - مخالفت متن آن با کتاب خدا و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ)

## بی پایگی اسناد حدیث «ضحاچ»

چنانکه بیان گردید، راویان حدیث ضحاچ عبارتند از: «سفیان بن سعید ثوری» و «عبدالملک بن عمیر» و «عبدالعزیز بن محمد دراوردی» و «لیث بن سعد».

اینک با استناد به سخنان دانشمندان علم رجال اهل سنت که احوال محدثان را بیان می نمایند، وضعیت آنان را مورد تحقیق قرار می دهیم:

الف: سفیان ابن سعید ثوری.

ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، دانشمند معروف علم رجال از اهل سنت پیرامون وی چنین می گوید:

«كان يدلّس عن الضعفاء». (2)

- سفیان بن ثوری احادیث جعلی را از راویان ضعیف حکایت می کرد.

این سخن گواه روشنی است بر وجود تدلیس و روایت نمودن از  
ضعفا و یا افراد مجھول توسّط سفیان ثوری؛ بطوری که احادیث  
وی از درجه اعتبار ساقط می‌گردد.

ب: عبدالملک بن عمیر.

---

1 - صحيح بخاری، ج 5، ابواب مناقب، باب قصّه ابی طالب، ص 52، ط مصر - و ج  
كتاب الأدب، باب كنية المشرك، ص 46

2 - ميزان الاعتدال (ذهبی)، ج 2، ص 169، ط 1، بيروت، سنه 1382

ذهبی درباره وی می‌گوید:

«طال عمره وسأء حفظه. قال ابوحاتم. ليس بحافظ، تغیّر حفظه. و  
قال احمد: ضعيف يخلط، و قال بن معین: مخلط، و قال ابن خراش:  
كان شعبة لا يرضاه و ذكر الكوسج عن احمد انه ضعفه جداً». (1)

- عمر وی طولانی گشت و حافظه او دچار اختلال شد. ابوحاتم  
می‌گوید: توان حفظ و نگهداری حدیث را نداشت و نیروی حافظه  
وی نیز دگرگون گردید. احمد بن حنبل نیز می‌گوید: عبدالملک ابن

عمیر، ضعیف و پرغلط است - (یعنی روایات بی پایه و جعلی نقل می کند) ابن معین می گوید: وی احادیث نادرست را با احادیث صحیح درهم آمیخته است. ابن خراش می گوید: شعبه نیز از وی راضی نبوده است. کوسج از احمد بن حنبل حکایت نموده که عبدالملک بن عمیر را بشدت تضعیف کرده است.

از مجموعه این سخنان، استفاده می شود که «عبدالملک بن عمیر»، دارای صفات زیر بوده است:

1 - بی حافظه و فراموشکار

2 - ضعیف (در اصطلاح علم رجال) یعنی کسی که نمی توان به روایات وی اعتماد نمود.

3 - پرغلط.

---

1 - میزان الاعتدال، ج 2، ص 660، ط 1، بیروت.

4 - مخلط (کسی که روایات نادرست را با روایات صحیح مخلوط می کند).

روشن است که هر یک از صفات یاد شده، به تنها یی بر بی پایگی احادیث عبدالملک بن عمیر گواهی می دهد، در حالی که تمام این نقاط ضعف در وی گرد آمده است.

ج : عبدالعزیز بن محمد دراوردی

دانشمندان علم رجال از اهل سنت، او را فراموشکار و بی حافظه دانسته اند که نمی توان به روایات او استدلال نمود.

احمد بن حنبل، پیرامون «دراوردی» می گوید:

«إذا حدث من حفظه جاء ببواطيل». (1)

- هرگاه از حفظ روایت نماید، سخنان بی پایه و نامربوط ارائه می دهد.

ابوحاتم نیز درباره وی می گوید:

«لا يحتاج به»; (2)

- به سخن او، نمی توان استدلال کرد.

ابوزراغه نیز، وی را «سیئ الحفظ»؛ یعنی بدحافظه معرفی نموده است.(3)

د : لیث بن سعد

با مراجعه به کتب علم رجال اهل سنت، بخوبی معلوم می شود  
همه راویانی که نام آنان «لیث» است، افرادی ناشناخته و مجهول  
یا ضعیف هستند که نمی توان به احادیث آنان، اعتماد و استدلال  
نمود.(4)

---

1 - مدرک سابق، ص 634

2 - همان

3 - مدرک سابق، ص 634

4 - میزان الاعتدال، ج 3، ط 1، بیروت، از ص 420 تا ص 423

و لیث بن سعد نیز یکی از آن افراد ضعیف و بی مبالات بوده که در شنیدن حدیث و کسانی که از آنان روایت نموده، سهل انگاری کرده است.

یحیی بن معین، در مورد وی می گوید:

«إِنَّهُ كَانَ يَتَسَاهَلُ فِي الشَّيْخَ وَ السَّمَاعِ». (1)

- لیث بن سعد، در مورد کسانی که از آنان روایت نموده و همچنین در شنیدن حدیث، مسامحه کرده است.

«نباتی» نیز وی را از جمله ضعیفان، دانسته و نام او را در کتاب خود «التذلیل علیِّ الکامل» که تنها روایان ضعیف را معرفی می کند، بیان نموده است. (2)

از مجموع آنچه گفته شد، معلوم می گردد که روایان اصلی حدیث «ضحاچ»، در نهایت ضعف بوده و نمی توان به احادیث آنان اعتماد کرد.

## متن حدیث «ضحاچ»، با کتاب و سنت، ناسازگار است

در حدیث یاد شده به رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) چنین نسبت داده اند که آن حضرت ابوطالب را از انبوه آتش دوزخ، به پایابی از آتش، منتقل نمود و بدین سان، موجب تخفیف عذاب وی گردید و یا آرزو نمود تا در روز رستاخیز از وی شفاعت نماید، در حالی که قرآن مجید و سنت پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآلہ) تخفیف عذاب و شفاعت پیامبر را تنها برای مؤمنان و مسلمانان می پذیرد. بنابراین اگر ابوطالب کافر بود، هرگز پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) نمی توانست موجب تخفیف عذاب و یا شفاعت وی گردد.

بدین سان، بی پایگی محتوای «حدیث ضحاچ» - بنابر گفتار کسانی که ابوطالب را کافر می دانند - به ثبوت می رسد.

---

1 - مدرک سابق، ص 423

2 - شیخ الأبطح، ص 75، میزان الاعتدال، ج 3، ص 423

اینک دلائل روشن این مسأله را در پرتو کتاب خدا و سنت پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآلہ) از نظر شما می گذاریم:

الف - قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارٌ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ قَيْمُتوا وَلَا يُخَفَّ عَنْهُمْ  
مِنْ عَذَابِهَا كَذِلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ». (1)

- آتش دوزخ برای کافران است، نه مرگ آنان فرا می رسد که بمیرند و نه عذاب آنان تخفیف داده می شود. ما کافران را چنین کیفر می دهیم.

ب: سنت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) نیز شفاعت برای کافران را نفی می کند: ابوذر غفاری از رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) چنین آورده است که:

«أُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ وَهِيَ نَائِلَةٌ مِنْ أُمّتِي مَنْ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا».

- شفاعت من به کسانی از امّت می رسد که مشرک نباشند.

بنابراین، متن حدیث «ضحاچ» نیز براساس سخن کسانی که ابوطالب را کافر می‌دانند، پایه و اساسی ندارند و با کتاب و سنت مخالف است.

### نتیجه

در پرتو آنچه گذشت، معلوم گردید که «حدیث ضحاچ» هم از نظر سند و هم از جهت متن و محتوا، فاقد هرگونه اعتبار است و نمی‌توان به آن استدلال نمود.

بدین سان، استوارترین دزی که به منظور مخدوش ساختن ایمان نیرومند ابوطالب، بدان پناهنه می‌شوند، فرو می‌ریزد و چهره درخشان آن مؤمن قریش و یار دیرین پیامبر(صلی الله علیه وآلہ)همچنان پرفروغ و نورانی جلوه می‌کند.

---

1 - فاطر: 36

## پرسش 30

آیا در نظر شیعه جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده و به  
حای علی بن ابی طالب، قرآن را بر رسول خدا نازل کرده  
است؟!

پاسخ: پیش از آن که بی پایگی این اتهام ناروا را که برخی افراد  
ناآگاه و با مغرض به شیعه نسبت داده اند، به اثبات برسانیم،  
سزاوار است به ریشه یابی آن بپردازیم:

### ریشه این اتهام

از آیات شریف قرآن و احادیثی که پیرامون آنها رسیده است، روشن  
می شود یهودیان بر آن بودند که جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت  
نمود؛ زیرا خداوند به وی دستور داده بود نبوت را در دودمان اسرائیل  
قرار دهد، لیکن او بر خلاف فرمان خدا، آن را در سلسله فرزندان  
اسماعیل قرار داد!

بر این اساس، گروه یهود جبرئیل را دشمن دانسته<sup>(1)</sup> و جمله «خان‌الأميين» (جبرئیل خیانت نمود!) را شعار خود قرار دادند و لذا قرآن در مقام انتقاد از آنان و اثبات بی پایگی سخنanshan، جبرئیل را در آیه ذیل به عنوان فرشته «امین» و درستکار معرفی کرد:

---

1 - تفسیر فخر رازی، ج 1، ص 436 و 437، ط مصر، سنه 1308 هـ.

«نَزَّلَ إِلَيْهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ». (1)

- روح امین (جبرئیل) قرآن را بر قلب تو نازل کرد، تا از بیم دهنده‌گان باشی.

و در آیه دیگر می فرماید:

«فُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلٍ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ يَإِذْنِ اللَّهِ». (2)

- بگو: هرکس با جبرئیل دشمنی ورزد، آن فرشته گرامی به اذن خدا قرآن را بر قلب تو نازل نمود.

از آیات یاد شده و تفسیر آن ها، به روشنی معلوم می گردد که  
گروه یهود، جبرئیل را به علی دشمن داشته و او را فرشته عذاب  
می نامیدند و به خیانت در ابلاغ رسالت متهم می نمودند.

بنابراین، پیشہ شعار «خان الامین» از خرافات قوم یهود سرچشمه  
گرفته است و برخی از نویسنده‌گان جاھل که با شیعه خصومت  
دیرینه دارند، به نشخوار سخن یهودیان پرداخته و ناجوانمردانه این  
اتهام را به شیعه نسبت می دهند.

### نبوّت از دیدگاه شیعه

شیعه به پیروی از کتاب و سنت و در پرتو روایات روشن اهل بیت  
پیامبر، نه تنها «محمد بن عبدالله(صلی الله علیه وآلہ)» را پیامبر بر  
حق می داند که به فرمان خدا به رسالتی جهانی برانگیخته شده  
است، بلکه آن حضرت را، خاتم پیامبران و بلندپایه ترین سفیر  
الله، قلمداد می کند .

پیشوای بزرگ شیعه، علی بن ابی طالب(علیه السلام) در سخنان  
شیوای خویش، بدین حقیقت چنین گواهی می دهد:

«و أَشْهُدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهُدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ  
وَرَسُولُهُ، خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَحْجَةُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ». (1)

- گواهی می دهم که خدایی جز پروردگار یگانه و بی همتا نیست.  
و گواهی می دهم که محمد(صلی الله علیه وآلہ)بنده و پیامبر خدا  
و خاتم پیامبران و حجت خدا برای جهانیان است.

امام صادق(علیه السلام) نیز می فرماید:

«لَمْ يَبْعَثْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا خَمْسَةُ أَنْبِياءٍ: هُودًا وَصَالِحًا وَإِسْمَاعِيلَ وَشَعِيبًا وَمُحَمَّدًا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ (صلی الله علیه وآلہ)». (2)

- خدا از میان قوم عرب، تنها پنج پیامبر برانگیخت: هود، صالح،  
اسماعیل، شعیب و محمد(صلی الله علیه وآلہ)که خاتم پیامبران  
است.

این حدیث شریف، به روشنی بی پایگی اتهام ناروایی را که به شیعه نسبت داده اند، اثبات نموده و حضرت محمد بن عبدالله(صلی الله علیه وآلہ) را آخرين پیامبر خدا معرفی می کند.(3)

بر این اساس، شیعیان جهان، جبرئیل را در ابلاغ رسالت، امین و درستکار دانسته و محمد بن عبدالله(صلی الله علیه وآلہ) را پیامبر بر حق و آخرين رسول خدا قلمداد می نمایند و علی بن ابی طالب(علیه السلام) را وصی و جانشین وی می دانند.

---

1 - نهج السعاده، ج 1، ص 188، ط بیروت. کافی، ج 8، ص 67، ط 2، سنه 1389 هـ . تهران

2 - بحار الانوار، ج 11، ص 42، ط 2 بیروت، سنه 1403

3 - به منظور آگاهی بیشتر از روایات انبوهی که بیانگر خاتمیّت رسالت پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآلہ) از دیدگاه شیعه می باشد، به کتاب «مفاهیم القرآن»، نگارش استاد جعفر سبحانی، مراجعه گردد.

در اینجا شایسته است روایت زیر را که هر دو گروه شیعه و سنتی  
بر آن اتفاق نظر داشته و آن را در کتاب‌های معتبر خود بیان  
نموده اند، از نظر شما بگذرانیم، در این روایت که به «حدیث  
منزلت» معروف است، پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآلہ) پس از  
بیان خاتمیّت رسالت خویش، علی را به عنوان وصیّ و جانشین  
خود معرفی کرد.

رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) به علی بن ابی طالب(علیه  
السلام) فرمود:

«أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لابني  
بعدى». (1)

- آیا خوشنود نمی‌شوی از این که تو نسبت به من، به منزله  
هارون نسبت به موسی باشی (یعنی همانطور که هارون وصیّ و  
جانشین موسی بود، تو نیز خلیفه و جانشین من باشی) جز این  
که پیامبری پس از من وجود نخواهد داشت.

این روایت که از نظر سند، مورد اعتماد محدّثان بزرگ اسلامی، اعمّ  
از شیعه و سُنّی است، گواه روشنی است بر درستی گفتار شیعه  
در دو زمینه زیر:

---

1 - حدیث یاد شده، مدارک بی شماری دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

(1) صحیح بخاری، ج 6، ص 3، ط مصر، باب غزوہ تیوک.

(2) صحیح مسلم، ج 7، ص 120، ط مصر، باب فضائل علی - ع -

(3) سنن ابن ماجه، ج 1، ص 55، ط 1، مصر، باب فضائل اصحاب النبی - ص -

(4) مستدرک حاکم، ج 3، ص 109، ط بیروت

(5) مسند احمد، ج 1، صفحه های 170 و 177 و 179 و 182 و 184 و 185، و ج 3

ص 32

(6) صحیح ترمذی، ج 5، ص 21، ط بیروت، باب مناقب علی بن ابی طالب - ع

(7) مناقب (ابن مغازلی)، ص 27، ط بیروت، سنه 1403 هـ .

(8) بحار الانوار، ج 37، ص 254، ط 2 بیروت، سنه 143 هـ .

9) معانی الاخبار (صدق)، ص 74، ط بیروت، سنه 1399 هـ.

10) کنزالفوائد، ج 2، ص 168، ط بیروت، سنه 1405 هـ.

**1** - محمد بن عبدالله(صلی الله علیه وآلہ) گرامی ترین پیامبر خدا و خاتم رسولان الهی است که به امر خدای بزرگ به رسالت جاودان و جهانی برانگیخته شد و پس از وی پیامبری نخواهد بود.

**2** - علی بن ابی طالب(علیه السلام) وصی و جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) و خلیفه مسلمانان پس از وی می باشد.

\*\*\*\*\*

## ملأک تقیه چیست؟

پاسخ: تقیه به معنای مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان نمودن ایمان در برابر مخالفان، به منظور پیشگیری از زیان های دنیوی و خسارت های معنوی و دینی است و یکی از وظایف شرعی هر مسلمان می باشد که ریشه در قرآن کریم دارد.

### تقیه از دیدگاه قرآن

قرآن مجید در این زمینه آیات متعددی دارد که برخی از آنها را می آوریم:

الف : «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ أَكْافِرِينَ أُولِيَّاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تَقْيَةً». (1)

- اهل ایمان نباید مؤمنان را رها نموده و با کافران طرح دوستی بریزند، هر که چنین کند، با خدا رابطه ای نخواهد داشت مگر این که از آنان، تقیّه نمایید».

---

28 - آل عمران: 1

این آیه به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد که دوستی با کافران جایز نیست مگر به خاطر تقیّه و حفظ جان و پیشگیری از خطرها، که در این صورت می توان به ظاهر با آنان، ابراز دوستی و موافقت نمود.

ب : «مَنْ كَفَرَ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مَطْمَئِنٌ بِالْإِيمَانِ  
وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ يَالْكُفُرْ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ  
عَظِيمٌ».(1)

- هرکس پس از ایمان به خدا دوباره کافر گردد، مگر کسی که از روی اجبار اظهار کفر نماید در حالی که دل وی در ایمان ثابت و

مطمئن باشد، ولیکن کسانی که دل خود را آکنده از کفر نمایند،  
خشم و عذابی سخت بر آنان خواهد بود.

تفسران در مورد شأن نزول آیه یاد شده چنین می‌گویند:

روزی عمار بن یاسر، همراه با پدر و مادر خود، گرفتار دشمنان  
گشتند و کافران از آنان خواستند تا دست از اسلام بردارند و به کفر  
و شرك اعتراف نمایند. همراهان عمار، همگی به یگانگی خدا و  
رسالت پیامبر گرامی گواهی دادند و لذا برخی از آنان به شهادت  
رسیدند و دیگران نیز، مورد شکنجه دشمنان اسلام قرار گرفتند،  
ولی عمار بر خلاف میل باطنی خویش، تقیّه نمود و به ظاهر آنچه را  
که کافران می‌گفتند، بر زبان جاری نمود و آزاد گردید.

هنگامی که نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) رسید، از سخن  
خویش بسیار نگران و افسرده گشت، بدین جهت، پیامبر  
گرامی(صلی الله علیه وآلہ) وی را دلداری داد و آیه یاد شده نیز در  
این زمینه نازل گردید.(2)

از این آیه و سخنان مفسّران روشن شد که پنهان داشتن اعتقاد باطنی به منظور حفظ جان و جلوگیری از خسارت های مادّی و معنوی، در زمان پیامبر نیز، تحقّق داشته و مورد پذیرش اسلام بوده است.

---

1 - نحل: 106

2 - به «در المنشور» [نگارش جلال الدین سیوطی]، ج 4، ص 131، ط بیروت، مراجعه گردد.

### تقیّه از نظر شیعه

از آنجا که حکومت های ستمگر بنی امیه و بنی عباس در طول تاریخ، با شیعیان سرسویز داشته و کمر به کشتار آنان بسته بودند،<sup>(1)</sup> آنان به فرمان قرآن تقیّه نموده و عقاید راستین خویش را کتمان کردند و بدین سان، جان خود و دیگر برادران مسلمان خویش را در آن شرایط دشوار، نجات دادند.

روشن است که در آن فضای آکنده از اختناق و استبداد، راه رهایی دیگری، از طوفان ستمی که شیعه را به نابودی تهدید می‌نمود، تصور نمی‌شد. و لذا در صورتی که پادشاهان ستمگر و دست نشاندگان آنان، با شیعیان دشمنی نمیورزیدند و کشتار بی‌رحمانه آنان را سرلوحه حکومت خویش قرار نمی‌دادند، دلیلی برای تقیه شیعه وجود نداشت.

لازم به تذکر است که تقیه به گروه شیعه اختصاص ندارد، بلکه دیگر مسلمانان نیز، در برابر دشمن خونریزی که با همه مذاهب اسلامی مخالف است (مانند خوارج و حکومت‌های ظالم که به هر کار حرامی دست می‌زنند) در صورتی که توان مقابله با آنان را نداشته باشند، به سپر تقیه پناهندگی می‌شوند و اعتقاد درونی خویش را به منظور حفظ جان، پنهان نگاه می‌دارند.

بر این اساس، اگر همه اعضای جامعه اسلامی در مذاهب فقهی خویش با هم تفاهم داشته باشند و با وحدت و هماهنگی زندگی نمایند، زمینه‌ای برای تقیه در میان مسلمانان باقی نمی‌ماند.

---

1 - به منظور آگاهی بر کشتار بی رحمانه شیعیان، توسط پادشاهان بنی امیه و بنی عباس، به کتابهای: «مقاتل الطالبیین» (نگارش ابوالفرج اصفهانی)، و «شهداء الفضیله»، (نگارش علامه امینی) و «الشیعه و الحاکمون»، (نگارش محمد جواد مغنیه)، مراجعه فرمایید.

### نتیجه

از مجموع آنچه گذشت نتیجه این می شود که:

1 - تقیه، ریشه قرآنی دارد و روش اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) و تأیید آن حضرت، گواه روشنی است بر تحقیق و جواز آن، در صدر اسلام.

2 - انگیزه تقیه نمودن شیعه، پیشگیری از کشتارهای بی رحمانه شیعیان و طوفان های ظلم و ستمی بود که این مذهب را به نابودی تهدید می کرد.

3 - تقیه، به گروه شیعه اختصاص ندارد بلکه در میان سایر مسلمانان نیز وجود دارد.

4 - تقیه، به پرهیز در برابر کفار و پنهان نگاه داشتن عقاید اسلامی از مشرکان اختصاص ندارد، بلکه ملاک تقیه که حفظ جان مسلمانان است، عمومیت دارد و کتمان عقاید درونی در برابر هر دشمن خونریزی که توان مقاومت در برابر او نباشد و شرایط مبارزه با وی فراهم نگردد، امری لازم است.

5 - در صورت تفاهم اعضای جامعه اسلامی، زمینه ای برای تقیه در میان مسلمانان باقی نخواهد ماند.

\*\*\*\*\*

## پرسش 32

**در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب حعفری را به عنوان مذهب رسمی کشور دانسته اید، چرا؟**

پاسخ: شکّی نیست که همه مذاهب اسلامی از دیدگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی، محترم شمرده شده اند ولی بی تردید، مذاهب فقهی اسلامی، (مانند مذهب‌های جعفری، مالکی، شافعی، حنبلی، حنفی و...) در بیان وظایف فردی و اجتماعی مردم، یکسان و هماهنگ نیستند و در میان آنها اختلافات فراوانی به چشم می خورد.

از سوی دیگر، به منظور تدوین قوانین حقوقی و تنظیم مقررات یک جامعه، نیاز شدید، به وجود هماهنگی و همسویی مقررات یاد شده، احساس می شود.

بنابراین، تنها یکی از مذاهب اسلامی را می توان منشاً تنظیم مقررات اجتماعی در سرزمینی خاص، قرار داد. زیرا در صورت

گوناگون بودن سرچشمه‌های قانونگذاری، هرگز نمی‌توان مقرراتی هماهنگ و منسجم تدوین کرد.

بر این اساس، سزاوار است در میان مذاهب فقهی اسلامی، یکی از آنها با معیاری درست، به عنوان مأخذ قوانین و مقررات اجتماعی، تعیین گردد تا از هرگونه آشتفتگی و از هم گسیختگی در قوانین کشور پیشگیری به عمل آید و راه تدوین یک سلسله مقررات به هم پیوسته و هماهنگ در زمینه‌های حقوقی و اجتماعی و امثال آنها، هموار گردد.

### معیار تعیین مذهب جعفری

اینک پرسشی دیگر مطرح می‌شود و آن این که: در پرتو چه معیار و ملاکی، از میان مذاهب فقهی اسلامی، مذهب جعفری را به عنوان منشأ تنظیم قوانین و مقررات کشور دانسته اید؟

پاسخ این سؤال روشی است؛ زیرا اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، مسلمانانی هستند که مذهب فقهی جعفری را، آیین خویش و بیانگر وظایف فردی و اجتماعی خود، قلمداد نموده اند و

بدین سان، روشن می‌گردد که تعیین مذهب جعفری، به عنوان مذهب رسمی کشور، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، امری طبیعی است که با همه موازین منطقی و حقوقی، سازگار است.

### **احترام و موقعیت دیگر مذاهب اسلامی**

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در عین حال که مذهب جعفری به عنوان مذهب رسمی قلمداد گردیده است، دیگر مذاهب اسلامی، اعم از شافعی، حنبلی، حنفی، مالکی و زیدی نیز محترم شمرده شده اند، بلکه پیروان این مذاهب در زمینه های ذیل، می‌توانند بر مبنای فقه خود رفتار نمایند:

1 - انجام مراسم مذهبی.

2 - تعلیم و تربیت دینی.

3 - انجام کارهای شخصی.

4 - مقررات ویژه مذهبی؛ مانند ازدواج، طلاق، ارث، وصیت و...

علاوه بر این، در منطقه‌ای که هر یک از مذاهب یاد شده، دارای اکثربت باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراهای بر طبق آن مذهب می‌باشد، در عین حال که حقوق پیروان مذهب دیگر نیز محفوظ است.

هم اکنون به منظور روشن تر شدن مسأله، دوازدهمین اصل از نخستین فصل قانون اساسی جمهوری اسلامی را که در این زمینه سخن می‌گوید، از نظر شما می‌گذرانیم:

«دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل، الى الأبد، غيرقابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی؛ اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می‌باشند و پیروان این مذهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه‌ها رسمیت دارند و در هر منطقه‌ای که پیروان هر یک از این مذاهب، اکثربت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراهای بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب».

در پرتو این اصل، احترام و موقعیت همه مذاهب اسلامی از چشم انداز قانون اساسی جمهوری اسلامی، روشن می گردد.

\*\*\*\*\*

### پرسش 33

#### آیا شیعه، نماز وتر را واجب می داند؟

پاسخ: نماز «وَتْر»، از جمله نمازهای نافله شب می باشد که انجام آن برای مسلمانان و پیروان رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) مستحب است، ولی فقیهان شیعه، در پرتو کتاب و سنت، اموری را به عنوان «ویژگی های پیامبر گرامی» یادآور شده اند که یکی از آنها، واجب بودن «نماز وتر» بر وی می باشد.

علامه حلی در کتاب «تذكرة الفقهاء» حدود هفتاد چیز را از خصوصیات و ویژگی های پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) می شمارد و در آغاز سخن خود، چنین می گوید:

«فَامّا الْوَاجِبَاتُ عَلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ مِنْ امْتِهِ امْوَرٌ: «الْفَ - السّوَاقُ، بَ - الْوَتَرُ جَ - الْأَضْحِيَةِ. رَوَى عَنْهُ - صَ - أَنَّهُ قَالَ: ثُلُثٌ كَتَبَ عَلَى وَلَمْ تَكُتبْ عَلَيْكُمْ: السّوَاقُ وَالْوَتَرُ وَالْأَضْحِيَةِ...». (1)

- آنچه تنها بر رسول خدا(صلی اللہ علیہ وآلہ) واجب است نه بر امتش، چند چیز است: الف - مسواک نمودن ب - نماز وتر ج - قربانی کردن. از رسول خدا روایت شده که فرمود:

---

1 - تذكرة الفقها، ج 2، کتاب النکاح، مقدمه چهارم

سه چیز بر من، واجب گردید نه بر شما: مسواک کردن، نماز وتر و قربانی نمودن.

بر این اساس، نماز وتر - از دیدگاه شیعه - بر پیامبر گرامی(صلی اللہ علیہ وآلہ) واجب، و بر دیگر مسلمانان، مستحب است.

\*\*\*\*\*

## پرسش 34

آیا عتقاد به قدرت غیبی اولیای الهی مایه شرک است؟

پاسخ: روشن است که هر گاه انسانی از کسی درخواست کاری نماید، وی را در انجام آن توانا می داند و این توانایی بر دو گونه است:

1 - گاهی این توانایی در چهارچوب نیروهای مادّی و طبیعی قرار دارد؛ مثل این که از کسی بخواهیم که ظرف آبی به ما بدهد.

2 - و گاهی این قدرت، نیرویی غیبی و خارج از چهارچوب مادّی و طبیعی است. مثل این که کسی معتقد باشد که بندۀ وارسته خدا - مانند عیسی بن مریم - می تواند دردهای بی درمان را علاج نموده و با نفس مسیحایی خویش، بیماران صعب العلاج را شفا دهد.

روشن است که اعتقاد به چنین قدرت غیبی، در صورتی که متّکی و مستند به قدرت و اراده خدا باشد؛ مانند اعتقاد به قدرت طبیعی

است و هرگز مایه شرک نخواهد بود؛ زیرا پروردگاری که قدرت مادی و طبیعی را به انسان‌ها عطا فرموده است، توانایی غیبی را نیز می‌تواند به برخی از بندگان صالح خود، عنایت نماید.

اینک در توضیح پاسخ یاد شده می‌گوییم: اعتقاد به سلطه غیبی اولیای الهی، به دو صورت تصوّر می‌شود:

1 - اعتقاد به قدرت غیبی برای شخصی که وی را به عنوان منشأ مستقل و اصیل آن قدرت، تلقی نماییم بطوری که کاری خدایی را مستقلًّا به او نسبت دهیم.

شکی نیست که اعتقاد به چنین قدرت مستقل و جدا از قدرت خدا، موجب شرک است؛ زیرا در این صورت، غیر خدا را منشأ قدرت مستقل و اصیل دانسته و کاری خدایی را به وی نسبت داده ایم، در حالی که سرچشمه همه نیروها پروردگار جهان است.

2 - اعتقاد به سلطه غیبی برخی از بندگان وارسته خدا، با ایمان به این که آن نیرو از قدرت لایزال خدا سرچشمه گرفته است و اولیای الهی - به اذن خدا - تنها وسیله تجلّی و بروز آن قدرت بی‌پایان

می باشند و از خود استقلال ندارند، بلکه هم در هستی خویش و  
هم در اعمال سلطه غیبی، متّکی به پروردگار بزرگ هستند.

روشن است که چنین باوری، به معنای خدا دانستن اولیای الهی و  
یا نسبت دادن کاری خدایی به آنان نیست، زیرا در این صورت،  
بندگان صالح، به اذن خدا و اراده تخلّف ناپذیری، سلطه غیبی  
خدادادی خویش را ابراز می دارند.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ يَآيَةً إِلَّا يَأْذُنُ اللَّهُ». (۱)

- هیچ پیامبری نمی تواند معجزه ای بیاورد، مگر به اذن خدا.

با این بیان، به روشنی معلوم می گردد که چنین اعتقادی، نه تنها  
مايه شرك نیست که با اصل توحید و یکتاپرستی، هماهنگی کامل  
دارد.

## سلطه غیبی اولیای خدا از دیدگاه قرآن

کتاب آسمانی اسلام، با صراحة کامل، گروهی از بندگان وارسته خدا را نام می‌برد که به اذن پروردگار، دارای چنین قدرت شگرفی بودند. برخی از فرازهای آن را در این زمینه می‌آوریم:

### 1 - قدرت غیبی حضرت موسی

خداآوند بزرگ، به پیامبر خود - موسی - فرمان داد عصای خویش را بر صخره سنگی بزند تا چشممه هایی از آب گوارا، جاری گردد:

«وَإِذَا سَتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا». (1)

- و آنگاه که موسی برای قوم خود، طلب آب نمود، به وی گفتیم: عصای خود را بر سنگ بزن، پسدوازده چشممه آب، از آن صخره جاری گشت.

## 2 . سلطه غیبی حضرت عیسی

سلطه غیبی عیسی در موارد گوناگونی از قرآن بیان گردیده است  
که به نمونه ای از آنها اشاره می کنیم:

«إِنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهْيَةً الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا<sup>۱</sup>  
يَأْذِنُ اللَّهُ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأَحْى الْمَوْتَىٰ يَأْذِنُ اللَّهُ...»(2)

- (عیسی فرمود): من مجسمه ای را از گل می سازم و در آن  
می دم تا به اذن خدا، به صورت مرغی حقیقی درآید و نابینای  
مادرزاد و مبتلای به بیماری پیشی را به اذن خدا شفا می دهم و  
مردگان را به اذن خدا، زنده می گردانم...

---

60 - بقره: 1

49 - آل عمران: 2

### 3 - قدرت غیبی حضرت سلیمان

قرآن مجید، پیرامون نیروهای غیبی که سلیمان در اختیار داشت، چنین می فرماید:

«وَرَثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ». (۱)

- سلیمان، وارث داود گردید و چنین گفت: ای مردم زبان مرغان به ما آموخته شد و از هر نوع نعمت به ما ارزانی گشت، این فضل و بخششی آشکار است.

شگی نیست کارهایی از قبیل جاری ساختن چشمeh های آب زلال از صخره ای ستبر بر اثر تماس عصای موسی با آن سنگ و یا آفرینش مرغی حقیقی از گل و شفا دادن دردهای بی درمان و زنده نمودن مردگان، توسط عیسی، و یا آگاهی سلیمان بر منطق پرندگان و دانستن زبان آنها، اموری خارق العاده و بیرون از مجاری طبیعی هستند و نوعی اعمال قدرت و سلطه غیبی به شمار می روند.

در حالی که قرآن مجید در این آیه ها و آیات بسیار دیگر، به بیان سلطه غیبی بندگان شایسته خدا می پردازد، آیا اعتقاد ما به مضمون این آیه های روشن قرآنی، که بیانگر قدرت خارق العاده اولیای الهی است، موجب شرك و یا مایه بدعت در دین خواهد بود؟

با این بیان، به خوبی روشن می گردد که اعتقاد به نیروی غیبی بندگان صالح، به معنای خدا دانستن آنان و یا نسبت دادن کارهای خدایی به آنها نیست؛ زیرا در صورتی که چنین اعتقادی ملازم با «الوهیّت» و خدایی آنان باشد، باید گفت موسی و عیسی و سلیمان و... از نظر قرآن، به عنوان «آلله» و خدایان، شمرده شده اند، در حالی که همه مسلمانان می دانند که قرآن کریم، اولیای الله را بندگان وارسته خدا به شمار می آورد.

---

1 - نمل: 16

تا اینجا معلوم گردید که اعتقاد به قدرت غیبی عزیزان درگاه خدا، در صورتی که آن را متکی به نیروی پایان ناپذیر الهی دانسته و آنان را

وسیله ابراز قدرت خداوندی قلمداد نماییم، نه تنها موجب دوگانه پرستی نیست، بلکه با اصل توحید حقیقی هماهنگی کامل دارد؛ زیرا ملاک توحید و یکتاپرستی آن است که همه نیروها را در جهان به خدا منسوب بدانیم و او را سرچشمه تمام سلطه‌ها و حرکت‌ها تلقی نماییم.

\*\*\*\*\*

## پرسش 35

### چرا مقام «امامت» از مقام «رسالت» بالاتر است؟

پاسخ: به منظور پاسخگویی به این پرسش، نخست به بیان مفهوم دقیق سه واژه «نبوّت»، «رسالت» و «امامت» که در قرآن و حدیث وارد شده است می‌پردازیم تا روشن شود که چرا مقام امامت از دو مقام یاد شده، بالاتر است.

#### 1 - مقام «نبوّت»

واژه «نبی»، از ریشه «نبا» به معنای خبر مهم و خطیر گرفته شده است، بنابراین مفاد لغوی «نبی»، حامل خبر بزرگ و یا خبر دهنده از آن، می‌باشد<sup>(1)</sup> کلمه «نبی» که معادل آن در فارسی «بیامبر» است، در فرهنگ قرآن، به انسانی گفته می‌شود که وحی الهی را از خداوند بزرگ، با روش‌های گوناگون می‌گیرد و گزارشگری است که بدون وساطت بشری دیگر، از جانب خدا خبر می‌دهد، دانشمندان این واژه را چنین تعریف نموده‌اند:

---

1 - اگر ریشه لغوی نبی، صیغه لازم باشد، به معنای نخست می باشد و اگر متعدد باشد، به معنای دوم، خواهد بود.

«إِنَّهُ مُؤْدِّ مِنَ اللَّهِ يَلَا وَاسِطَةً مِنَ الْبَشَرَ».(1)

- نبی، کسی است که بدون وساطت انسانی دیگر، وحی خدا را برای مردم بازگو کند.

بر این اساس، شرح وظایف «نبی»، در چهارچوب اخذ وحی و گزارش نمودن آنچه به وی الهام می گردد برای مردم، محدود می باشد. قرآن مجید، در این زمینه می فرماید:

«قَبَعَ اللَّهُ النَّبِيُّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ».(2)

- خدا پیامبران را به عنوان مژده آورندگان و بیم دهنگان، برانگیخت.

## 2 - مقام «رسالت»

وزاه رسول در قاموس وحی، بر پیامبرانی اطلاع می گردد که علاوه بر اخذ وحی و خبر دادن از جانب خدا، مسؤولیت ابلاغ رسالتی

الهی را از جانب پروردگار بر دوش دارند و مأموریت دارند که آن رسالت را به مردم برسانند.

قرآن مجید در این مورد می فرماید:

«فَإِنْ تَوَلَّنُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ». (3)

- اگر روی برتابتی، بدانید که فرستاده ما، جز ابلاغ روشن رسالت، مأموریتی ندارد.

بنابراین، مقام «رسالت»، مقام دیگری است که به «نبی» عطا می شود؛ و به دیگر سخن: هر یک از دو مفهوم «نبوت» و «رسالت»، به خصوصیتی از ویژگی های پیامبرانی که از جانب خدا وحی دریافت نموده اند اشاره می کند، بدین صورت که پیامبران از آن جهت که گیرندگان وحی الهی و حاملان خبر هستند، «نبی» می باشند و از آن نظر که وظیفه ای را به عنوان ابلاغ رسالت بر عهده می گیرند، «رسول» نامیده می شوند.

---

1 - رسائل العشر (نگارش شیخ طوسی)، ص 111

2 - بقره: 213

3 - مائدہ: 92

از مجموع سخنان یاد شده، چنین نتیجه می‌گیریم که پیامبران، تا لحظه‌ای که در محدوده نبوت و رسالت قرار دارند، تنها هدایتگرانی هستند که حلال و حرام را اعلام می‌دارند و راههای سعادت و خوشبختی را به مردم نشان می‌دهند، و جز خبر دادن از جانب خدا و یا ابلاغ رسالتی که بر دوش آنان نهاده شده است، مسؤولیت دیگری ندارد.

### 3 - مقام «امامت»

مقام «امامت الهی» از چشم انداز قرآن مجید، غیر از دو مقام یاد شده و توأم با اختیارات و تصرّفاتی گسترده‌تر در راستای مدیریّت و رهبری جامعه و پیشوایی مردم می‌باشد.

اینک در پرتو آیات نورانی قرآن، دلایل روشن خود را در این زمینه، از نظر شما می‌گذرانیم:

۱ - قرآن کریم در مورد اعطای مقام امامت به پیامبری گرامی؛ یعنی ابراهیم خلیل، چنین می فرماید:

«وَ إِذْ أَبْتَلَنِي إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ يَكْلِمُهُ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي». (۱)

- آنگاه که خدای بزرگ، پیامبر خود - ابراهیم - را به چندین امتحان، آزمود، و او نیز از بوته امتحانات الهی، سرفراز بیرون آمد، خدا به وی فرمود: ما تو را امام و پیشوای مردم قرار دادیم. ابراهیم گفت: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی فرمود؟

---

124 - بفره:

در پرتو این سخن قرآن، دو حقیقت بر ما آشکار می گردد:

الف: آیه یاد شده به روشنی بر مغایرت مفهوم امامت با دو مفهوم «نبوت و رسالت»، گواهی می دهد؛ زیرا ابراهیم از سالیان دراز پیش از این آزمایش های الهی، که از جمله آنها تصمیم بر قربانی

کردن فرزند خود (اسماعیل) بوده است، به مقام نبّوت نائل گردید و این موضوع با دلیل یاد شده در زیر ثابت می شود:

همه می دانیم که خدای بزرگ، در دوران کهولت ابراهیم، فرزندان وی [اسماعیل و اسحاق] را به او عنایت فرمود، زیرا قرآن مجید، به نقل از وی، چنین می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبِيرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ». (۱)

- سپاس خدای را که در دوران پیری، اسماعیل و اسحاق را به من عطا فرمود.

از اینجا معلوم می شود که یکی از آزمایش‌های الهی؛ یعنی تصمیم بر ذبح اسماعیل، که به دنبال آن آزمایش های دشوار، خدای بزرگ مقام «امامت» را به ابراهیم ارزانی داشت، در اواخر عمر آن حضرت به وقوع پیوسته و او در پایان دوران زندگانی خویش، به مقام پیشوایی بر مردم نایل گردیده است، در حالی که از سالیان دراز پیش از آن، دارای مقام نبّوت بوده است؛ زیرا پیش از آن که دارای

«ذریه» گردد، وحی الهی - که نشانه نبّوت است - بر او فرود می آمد.(2)

---

1 - ابراهیم: 39

2 - در این زمینه، به آیه 102 - 99 از سوره صافات، و آیه 53 - 54 از سوره حجر، و آیه 70 - 71 از سوره هود، مراجعه گردد.

ب: همچنین، از این آیه (وَإِذْ أُبْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...) استفاده می شود که مقام «امامت الهی» و پیشوایی جامعه و رهبری امت، در مرتبه ای فوق مرتبه نبّوت و رسالت قرار دارد؛ زیرا به گواهی سخن قرآن، در عین حال که حضرت ابراهیم به مقام نبّوت و رسالت نائل گشته بود، می بایست امتحانات طاقت فرسایی را پشت سر بگذارد و پس از رستگاری در آن آزمایش ها، مقام امامت به وی ارزانی شود و جهت این مسأله نیز روشن است؛ زیرا مقام امامت الهی، علاوه بر وظیفه اخذ وحی و ابلاغ رسالت، سرپرستی جامعه و رهبری امت و اداره صحیح شؤون مردم در مسیر رساندن آنان به اوج کمال و سعادت را نیز، دربرمی گیرد و طبیعی است که

چنین مقامی، از حساسیت و عظمت ویژه‌ای برخوردار باشد که دست یافتن به آن، بدون پشت سرنهادن آزمایش‌های جانکاه و پی در پی، امکان پذیر نیست.

2 - از آیه پیشین، روشن شد که خدای بزرگ، بعد از آزمایش‌های سختی که برای ابراهیم پیش آورد، مقام امامت و رهبری جامعه را به وی عنایت فرمود، آنگاه ابراهیم از خدا درخواست نمود که آن مقام را به ذریّه و فرزندانش نیز ارزانی دارد.

اینک در پرتو آیه‌های دیگری از قرآن، معلوم می‌شود که خداوند، درخواست ابراهیم را پذیرفت و پس از مقام «نبوّت»، پیشوایی جامعه و حکومت بر امت را، به فرزندان صالح و وارسته وی عطا کرد. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». (۱)

- ما به آل ابراهیم کتاب (آسمانی) حکمت و حکومتی عظیم ارزانی داشتیم.

از آیه چنین استفاده می کنیم که «امامت» و رهبری جامعه، منصبی غیر از مقام «نبوّت» است که خدای بزرگ به پیامبر خود «ابراهیم» پس از پیمودن مراحل دشوار امتحان الهی، عطا فرمود و آنگاه که وی از خداوند درخواست نمود تا آن منصب حکومت و رهبری را در ذریّه او باقی بگذارد، پروردگار بقای آن مقام والا را در مورد ذریّه و فرزندان دادگر او پذیرفت و به آنان، علاوه بر کتاب (آسمانی) و حکمت که رمز نبوّت و رسالت است، «ملک عظیم» (که همان حکومت و زعامت بر مردم است) عنایت کرد و بدین سان، به درخواست ابراهیم جامه عمل پوشانید. و لذا می بینیم که برخی از ذریّه ابراهیم؛ مانند یوسف، داود و سلیمان، علاوه بر مقام نبوّت، به حکومت و زمامداری و رهبری جامعه نیز برگزیده شدند.

با این بیان، به روشنی معلوم گردید که مقام «امامت»، غیر از دو مقام «نبوّت» و «رسالت» است و به لحاظ گسترده تر بودن میدان

اختیارات و مسؤولیت های آن، دارای ارزشی والا و موقعیتی برتر می باشد.

### **برتری موقعیت «امامت»**

از سخنان پیشین روشن گردید که قلمرو کار «نبی» و «رسول»، از آن نظر که حامل نبوت و رسالتند، تنها تذکر و روشنگری راه است، و هرگاه نبی یا رسول به مقام «امامت» رسید، مسؤولیت خطیرتری بر دوش وی نهاده می شود که در پی آن، موظف به تحقیق بخشیدن به برنامه های الهی و اجرای دستورات شرع مقدس در راستای ایجاد جامعه ای نمونه و سعادتمند، می گردد تا امت خود را در مسیری سوق دهد که خوشبختی دو جهان آنان را تأمین نماید.

روشن است که تحمل چنین مسؤولیت خطیری، نیاز مبرم به قدرت معنوی عظیم و شایستگی ویژه ای دارد و قیام به این وظیفه سنگین، که پیوسته با مشکلات جانکاه و نبرد با تمایلات همراه است، سوختگی بیشتر در راه خدا و شکنیابی برتری را اقتضا می نماید و بدون عشق خدایی و فنا در رضای الهی تحقق

نمی‌یابد و از این جهت، خدای بزرگ مقام امامت را پس از یک رشته امتحانات طاقت فرسای ابراهیم، در آخرین حلقه سلسله عمر وی، به او عطا فرمود و از این جهت نیز زبده ترین بندگان شایسته خود را چون پیامبر گرامی اسلام، به مقام امامت و پیشوایی امت، مفتخر فرمود و حکومت و رهبری جامعه را به آنان ارزانی داشت.

### **میان «نبّوت» و «امامت» تلازم وجود دارد؟**

در پی این سؤال پرسش دیگری مطرح می‌شود و آن این که: هر پیامبری که به مقام نبّوت رسید، حتماً باید امام نیز باشد و یا کسی که دارای منصب امامت گردید، حتماً باید پیامبر هم باشد؟

پاسخ هر دو پرسش، منفی است. اینک در پرتو منطق وحی، به توضیح این مسأله می‌پردازیم: از آیاتی که پیرامون «طالوت» و مبارزه وی با «جالوت» ستمگر نازل شده است به خوبی روشن می‌گردد که پس از درگذشت حضرت موسی، خدای بزرگ، مقام «نبّوت» را به شخصی که گویا «اشمئیل» نام داشت عطا فرمود،

در حالی که مقام امامت و پیشوایی و حکومت را بر دوش «طالوت» نهاد. اینک مسروح جریان:

پس از درگذشت موسی، گروهی از بنی اسرائیل به پیامبر عصر خود گفتند: زمامداری برای ما برگزین تا تحت فرماندهی او، در راه خدا پیکار کنیم، سرانجام پیامبر آنان چنین گفت:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًاٰ قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَاللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ». (1)

- خداوند، طالوت را برای زمامداری شما برانگیخت. بنی اسرائیل گفتند: چگونه او می‌تواند فرمانروای ما باشد، در حالی که ما شایستگی بیشتر داریم و او ثروتی انبوه ندارند؟ پیامبر آنان گفت: خدای بزرگ، وی را بر شما برگزیده است و به او علم و توانایی جسمی بیشتری عطا کرده، و خدا مُلک خویش را به هر کس که بخواهد می‌بخشد، و خدا دارای احسان گسترده و دانا است.

از آیه بالا، نکات زیر استفاده می شود:

1 - ممکن است مصالحی ایجاد کند که «نبوت» از «امامت» و زمامداری، جدا گردد و در یک زمان نبوت از آن کسی و حکومت و زمامداری از آن فرد دیگری باشد و هر یک به منصبی که به وی داده شده، لیاقت و شایستگی داشته باشد، و به خاطر امکان تفکیک میان این دو منصب، بنی اسرائیل هرگز اعتراض نکردند که ای پیامبر، تو از او شایسته تری، بلکه در مقام اعتراض گفتند: ما از وی شایسته تر هستیم.

2 - مقامی که طالوت به دست آورد، از جانب خدا بود و خدا بخشاینده این مقام به وی بود، از آنجا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»؛ «خداوند، طالوت را برای زمامداری شما برانگیخت». و نیز می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ» «خدا او را بر شما، برگزیده است».

3 - مقام و منصب الهی طالوت، در فرماندهی سپاه خلاصه نمی شد، بلکه او فرمانرو و زمامدار بنی اسرائیل بود،

به گواه این که می فرماید: «مَلِكًا» (یعنی فرمانروا و متصدّی حکومت) هر چند هدف از این زمامداری در آن روز، رهبری بنی اسرائیل در جهاد در راه خدا بود، ولی منصب الهی وی، کارهای دیگری را نیز به او اجازه می داد که همگی از شؤون حکومت می باشند، به گواه این که در آخر آیه، چنین می فرماید:

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ».

- خدا ملک خویش را به هرکس که بخواهد می بخشد.

4 - مهمترین شرط در زمامداری جامعه و «امامت» و رهبری امت، گستردگی علم و توانایی های لازم جسمی و معنوی است، بخصوص برای زمامداران آن زمان که می بایست همراه سپاه، در حال حرکت و تلاش باشند.(1)

بنابر آنچه گذشت، واضح شد که میان «نبوت» و «امامت»، ملازمه و جدایی ناپذیری وجود ندارد بلکه ممکن است انسانی به مقام

نبوّت برسد ولی امام و پیشوای امت که وظیفه فرمانروایی بر آنان را در اختیار بگیرد، نباشد، و یا شخصی از جانب خدا، سرپرستی و زمامداری جامعه ای را بر عهده بگیرد، ولی پیامبر نباشد و گاهی خدای بزرگ هر دو مقام را به انسانی که شایستگی آن دو را داشته باشد عطا می کند، چنانکه قرآن مجید می فرماید:

«فَهَمْوُهُمْ يَإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُودْ جَالُوتَ وَ اتَّيْهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَمَهُ مِمَّا يَشاءُ». (2)

- لشکر طالوت، سپاه جالوت را درهم شکست و در آن میان، داود پیامبر(علیه السلام) جالوت را کشت و خدا زمامداری جامعه (علاوه بر پیامبری) و حکمت را به وی عطا فرمود و آنچه می خواست به او آموخت.

---

1 - با اقتباس از «منشور جاوید قرآن»، نگارش استاد جعفر سیحانی.

2 - بقره: 251

\*\*\*\*\*

## پرسش 36

### معیار تشخیص «توحید» از «شرك» چیست؟

پاسخ: مهمترین مسأله، در مباحث مربوط به توحید و شرك، شناخت معیار آن دو می باشد و تا این مسأله، به صورت کلیدی حل نشود، بخشی از مسائلی که جنبه روئایی دارد، حل نخواهد شد. از این جهت مسأله توحید و شرك را در ابعاد مختلف، اما به صورت فشرده، مطرح می کنیم:

#### 1 - توحید در ذات

توحید در ذات، به دو صورت، مطرح می شود:

الف - خدا (و به تعبیر دانشمندان علم کلام: «واجب الوجود») یکی است و نظیر و مثلی ندارد، این همان توحیدی است که خداوند از آن در قرآن مجید به صورت های گوناگون یاد می کند و می فرماید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». (1)

- هیچ چیز، نظیر و مثل او نیست.

و در جای دیگر می فرماید:

---

11 - شوری: 1

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدًا».(1)

- هیچ همتا و مانندی برای او نیست.

البته گاهی این نوع از توحید، به صورت عوامانه، به گونه ای دیگر تفسیر می شود که رنگ توحید عددی به خود می گیرد و آن این که: خدا یکی است، دو تا نیست.

ناگفته پیداست که این نوع از توحید (عددی) شایسته مقام الهی نیست.

ب : ذات خدا بسیط است نه مرگب؛ زیرا ترکب یک موجود از اجزای ذهنی یا خارجی، نشانه نیاز او به اجزای خود می باشد و «نیاز»

نشانه «امکان» است و امکان ملازم با احتیاج به علت، و همگی با مقام واجب الوجود، ناسازگار است.

## 2 - توحید در خالقیت

توحید در خالقیت از مراتب توحید است که مورد پذیرش عقل و نقل می باشد.

از نظر عقل، ما سوی الله یک نظام امکانی است که فاقد هر نوع کمال و جمال است و هر چیز هر چه دارد، از سرچشمہ فیض غنی بالذات گرفته است. پس آنچه در جهان از جلوه های کمال و جمال دیده می شود، همگی از آن او است.

و اما از نظر قرآن آیات فراوانی بر توحید در خالقیت، تصریح می نماید که به عنوان نمونه، به یکی از آنها اشاره می کنیم:

---

4 - اخلاص: 1

«قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلٌّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ». (۱)

- بگو: خدا آفریننده همه چیز و یگانه و غالب است.

بنابراین، توحید در خالقیت به صورت کلی نمی تواند در میان إلهیون  
مورد اختلاف باشد. چیزی که هست، توحید در آفرینش دو تفسیر  
دارد که ما هر دو را یادآور می شویم:

الف: هر نوع نظام علی و معلولی و روابط سببی و مسببی که در  
میان موجودات وجود دارد، همگی به علة العلل و مسبب الأسباب  
منتهی می شود و در حقیقت، خالق مستقل و اصیل، خدا است و  
تأثیر غیر خدا در معلول های خود، به صورت تبعی و اذن و مشیت او  
است.

در این نظریه به نظام علت و معلول در جهان، که علم بشر نیز از آن  
پرده برداشته است، اعتراف می شود. ولی در عین حال مجموع  
نظام به گونه ای متعلق به خدا است و او است که این نظام را  
پدید آورده و به اسباب، سببیت و به علت ها، علیّت و به مؤثرها  
تأثیر بخشیده است.

ب: در جهان، تنها یک خالق وجود دارد و آن خدا است و در نظام هستی، هیچ نوع تأثیر و تاثری، میان اشیا وجود ندارد و خدا، خالق بلاواسطه تمام پدیده‌های طبیعی است و حتی قدرت بشر، در فعل او نیز، تأثیری ندارد.

بنابراین، در جهان یک علت بیش نداریم و او جانشین تمام آنچه که علم، به عنوان علل طبیعی معروفی می‌کند، می‌باشد.

البته چنین تفسیری برای توحید در خالقیت، مورد عنایت گروهی از دانشمندان اشاعره می‌باشد ولی برخی از شخصیت‌های آنان؛ مانند امام الحرمین<sup>(2)</sup> و در این اواخر، شیخ محمد عبده در رساله توحید، به انکار این تفسیر برخاسته‌اند و تفسیر نخست را برگزیده‌اند.

---

16 - رد: 1

2 - ملل و نحل (شهرستانی)، ج 1

### 3 - توحید در تدبیر

از آنجا که آفرینش مخصوص خدا است، تدبیر نظام هستی نیز از آن او می باشد و در جهان تنها یک مدبر وجود دارد و همان دلیل عقلی که توحید در خالقیت را تثبیت می کند، توحید در تدبیر را نیز به ثبوت می رساند.

قرآن مجید نیز، در آیات متعددی، خداوند را تنها مدبر جهان معرفی می نماید و می فرماید:

«قل أَغْيِرُ اللَّهَ أَبْغَى رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ».(1)

- بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او مدبر همه چیز است.

البته همان دو تفسیری که درباره توحید در خالقیت بیان شد، در مورد توحید در تدبیر نیز مطرح می گردد و از نظر ما مقصود از توحید در تدبیر، انحصار تدبیر استقلالی به خدا است.

بر این اساس، این که در میان موجودات نظام هستی، نوعی تدبیرهای تبعی وجود دارد، همگی به اراده و مشیت خدا صورت می‌گیرد. قرآن کریم نیز، به این نوع مدبرهای وابسته به حق، اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»(2).

- آنان که امور، نظام هستی را اداره می‌کنند.

---

1 - انعام: 164

2 - نازعات: 5

#### 4 - توحید در حاکمیت

توحید در حاکمیت بدان معنا است که حکومت به صورت یک حق ثابت از آن خدا است و تنها او حاکم بر افراد جامعه می‌باشد، چنان که قرآن مجید می‌فرماید:

«إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»(1).

- حق حاکمیّت، تنها از آن خدا است.

بنابراین، حکومت دیگران باید به مشیّت او صورت پذیرد تا انسان های وارسته ای زمام امور جامعه را در دست بگیرند و مردم را به سرمنزل سعادت و کمال رهبری نمایند، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ  
بِالْحَقِّ».(2)

- ای داود، ما تو را به عنوان نماینده خویش در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق حکم و فرمانروایی نما.

## 5. توحید در طاعت

توحید در طاعت، به معنای آن است که مطاع بالذات و کسی که پیروی از او، اصالتاً لازم است، خداوند بزرگ می باشد.

بنابراین، لزوم اطاعت دیگران؛ مانند پیامبر، امام، فقیه، پدر و مادر همگی به فرمان و اراده او است.

---

1 - یوسف: 40

2 - ص: 26

## 6 - توحید در قانونگذاری و تشریع

توحید در تقنین بدان معنا است که حق قانونگذاری و تشریع، تنها از آن خدا است. بر این اساس، کتاب آسمانی ما، هرگونه حکمی را که از چهارچوب قانون الهی خارج باشد مایه کفر، فسق و ستم قلمداد می نماید، آنجا که می فرماید:

«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ».(1)

- آنانکه براساس قوانین الهی حکم نمی کنند، کافرند.

«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».(2)

- آنانکه براساس قوانین الهی، حکم نمی کنند، فاسقند.

«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».(3)

- آنانکه بر مبنای مقررات الهی حکم نمی نمایند، ستمگرانند.

## 7 - توحید در عبادت

مهمترین بحث پیرامون توحید در عبادت، تشخیص معنای «عبادت» است؛ زیرا همه مسلمانان در این مسأله، اتفاق نظر دارند که عبادت مخصوص خدا است و جز او را نمی توان پرستش نمود، چنانکه قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«إِيّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّاكَ نَسْتَعِينُ». (4)

- تنها تو را می پرستیم و از تو کمک می جوییم.

---

1 - مائدہ: 44

2 - مائدہ: 47

3 - مائدہ: 45

4 - حمد: 4

از آیات شریفه قرآن، چنین استفاده می شود که این مسأله، یک اصل مشترک در میان دعوت تمام پیامبران بوده است و همه سفیران الهی به منظور تبیغ آن، برانگیخته شده اند. قرآن مجید، در این زمینه می فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ».(۱)

- میان هر امتی، پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از سرکشان و طغیانگران، دوری گزینید.

بنابراین، در این اصل مسلم که پرستش، مخصوص خدا است و جز او را نباید عبادت نمود، سخنی نیست و هیچ فردی را نمی توان موحد دانست مگر این که این اصل را پذیرد.

سخن در جای دیگر است و آن این که معیار تشخیص «عبادت» از غیر عبادت چیست؟

و آیا مثلاً بوسیلن دست معلم، پدر و مادر، علما و دانشمندان و هر نوع کرنشی که در برابر ذوق الحقوق، صورت پذیرد، عبادت آنها بشمار می رود؟ و یا این که عبادت، به معنای مطلق خضوع و

کرنش فوق العاده نیست بلکه در آن، عنصری معتبر است که تا آن عنصر در ماهیّت عمل تحقق نیابد، هیچ نوع خصوص، هر چند در حد سجده باشد، رنگ پرستیش به خود نمی‌گیرد.

اکنون باید دید آن عنصر که به خصوص‌ها و کرنش‌ها، نام عبادت و عنوان پرستیش می‌دهد، چیست؟ و این مسأله مبحثی مهم است.

---

36 - نحل: 1

### برداشتی نادرست از عبادت

گروهی از نویسندهای عبادت را به معنای «خصوص» و یا «خصوص فوق العاده»، تفسیر نموده اند، ولی این گروه، در حلّ یک رشته آیات قرآنی، فرو مانده اند. قرآن مجید به صراحت می‌فرماید به فرشتگان دستور دادیم که برای آدم سجده کنند:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِإِدَمَ». (۱)

- به فرشتگان گفتیم: بر آدم، سجده کنید.

سجده بر آدم درست به همان کیفیّت بود که سجده بر خدا انجام می‌گرفت، در حالی که اولی ابراز تواضع و فروتنی بود و دومی، عبادت و پرستش.

اکنون چرا این دو سجده یکنواخت، دو ماهیّت مختلف پیدا کردند؟

قرآن، در جای دیگر می‌فرماید: یعقوب پیامبر، با فرزندان خود، بر حضرت یوسف، سجده نمودند:

«وَ رَقَعَ أَبُوهِيْ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدَةً وَ قَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ  
رُؤيَايَ مِنْ قَبْلٍ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّيْ حَقّاً». (2)

- و حضرت یوسف، پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همه آنان برای وی به سجده درافتادند و یوسف گفت: ای پدر، این است تأویل رؤیایی که پیش از این دیده بودم و خداوند حقانیت آن را ثابت فرمود.

لازم به تذکر است که مقصود حضرت یوسف، از رؤای پیشین، همان است که در خواب دیده بود، یازده ستاره همراه با خورشید و ماه برای وی سجده می نمایند، چنانکه قرآن از زبان یوسف چنین می فرماید:

---

34 - بقره: 1

100 - یوسف: 2

«إِنِّي رَأَيْتَ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِيْ  
ساجِدِينَ». (1)

من یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم که برای من، سجده می نمایند.

از آنجا که حضرت یوسف سجده بستگان خود را به عنوان تأویل رؤای یاد شده می شمارد، روشن می گردد که منظور از یازده ستاره، همان یازده برادر وی و مقصود از خورشید و ماه، پدر و مادر او می باشند.

با این بیان، روشن می‌گردد که نه تنها برادران یوسف، که پدر آنان،  
حضرت یعقوب پیامبر نیز برای وی سجده کرد.

اینک سؤال می‌کنیم: چرا چنین سجده‌ای که نهایت خضوع و  
فروتنی است، نام عبادت به خود نگرفت؟

### عذر بدتر از گناه!

در اینجا، گروه یاد شده، وامانده از پاسخ چنین می‌گویند: از آنجا  
که این خضوع‌ها با فرمان خدا صورت گرفت دیگر شرك نیست.

ولی ناگفته بپیداست که این پاسخ، بسیار ناشیانه است؛ زیرا اگر  
ماهیّت یک عمل ماهیّت شرك باشد، هرگز خدا با آن فرمان  
نمی‌دهد.

قرآن مجید می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ أَتُقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».(2)

- بگو: خدا شما را به فحشا فرمان نمی‌دهد. آیا آنچه را نمی‌دانید  
به خدا نسبت می‌دهید؟

---

1 - یوسف: 4

2 - اعراف: 28

اصل‌اً فرمان خدا، ماهیّت شئ را دگرگون نمی‌سازد، اگر حقیقت خضوع در برابر یک انسان، پرستش او باشد و خدا هم به آن فرمان دهد، نتیجه آن، فرمان به پرستش خود خواهد بود.

### حل اشکال، و معنای حقيقی عبادت

تا اینجا روشن شد که اصل «ممنویّت پرستش غیر خدا» مورد اتفاق همه موحدّن جهان می‌باشد. از سوی دیگر معلوم گردید که سجده فرشتگان برای آدم و سجده یعقوب و فرزندان وی برای یوسف پرستش آن دو، به شمار نمی‌رود.

اینک بنگریم چه عاملی موجب آن می‌گردد که حرکتی یک بار، عنوان عبادت به خود بگیرد ولی بار دیگر، همان حرکت با همان ویژگی، از جرگه عبادت، بیرون باشد؟

با مراجعه به آیات قرآن، روشن می‌گردد که عبادت، خضوع در برابر موجودی است که توأم با خدا دانستن و یا نسبت دادن کارهای خدایی به اوی باشد. از این بیان، به خوبی معلوم می‌شود که اعتقاد به خدا و یا اعتقاد به توانایی او بر انجام کارهای خدایی، همان عنصری است که هرگاه با خضوعی همراه باشد، به آن رنگ عبادت می‌بخشد.

مشرکان جهان؛ اعمّ از ساکنان شبیه جزیره و مانند آنها، در برابر موجوداتی خضوع و خشوع می‌نمودند که آن‌ها را مخلوق خدا می‌دانستند، اما در عین حال معتقد بودند که بخشی از کارهای خدا که حدّ نازل آن، حقّ بخشودگی گناهان و مالکیّت مقام شفاعت باشد، به آنها واگذار شده است.

گروهی از مشرکان بابل در مقابل اجرام آسمانی، به پرستش می‌پرداختند و آنها را «ربّ» خود نه «خالق و آفریدگار» می‌دانستند، بعنوان کسانی که تدبیر و کارگردانی

جهان و انسان‌ها به آن‌ها واگذار شده است و سرگذشت حضرت ابراهیم، در مقام مناظره با آنان، روی همین اصل، صورت پذیرفت؛

زیرا مشرکان سرزمین بابل، هرگز آفتاب و ماه و ستارگان را خدای آفریدگار نمی دانستند بلکه آنان را مخلوقات قدرتمندی تلقی می کردند که - روییت و کارگردانی جهان، به آنان واگذار شده است.

آیات قرآنی نیز که بیانگر مناظره ابراهیم با مشرکان بابل است، روی کلمه «رب» تکیه می کند(۱) و لفظ «رب» به معنای صاحب و مدبر مملوک خود می باشد.

عرب، به صاحب خانه می گوید: «ربُّ الْبَيْتِ» و به صاحب مزرعه می گوید: «ربُّ الصَّيْعَةِ» به خاطر این که کارگردانی منزل و کشتزار، بر عهده صاحب آن می باشد.

قرآن مجید، با معرفی نمودن خدا به عنوان تنها مدبر و پروردگار جهان، به مبارزه با گروه مشرکان برمی خیزد و همگی را به سوی پرسش خدای یگانه فرا می خواند و چنین می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّيْ وَ رَبِّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». (۲)

- خدای بزرگ، رب من و رب شما است، پس او را پرستید که این،  
راه راست می باشد.

و در جای دیگر می فرماید:

«ذلِکُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ قَاعِدُوهُ». (3).

- او است خدایی که رب شما است، هیچ خدایی جز او وجود ندارد،  
آفریننده هر چیز است، پس او را پرستش نمایید.

---

1 - انعام: 76 - 78

2 - آل عمران: 51

3 - انعام: 102

و در سوره «دخان» می فرماید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمْتَهِنُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَاءِكُمُ الْأَوَّلِينَ». (1).

- خدایی جز پروردگار یگانه نیست، زندگی می بخشد و می میراند،  
پروردگار و مدّبّر امور شما و پدران پیشین شما می باشد.

قرآن کریم، به نقل از حضرت عیسی، چنین می فرماید:

«وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّيْ وَرَبَّكُمْ». (2)

- حضرت عیسی فرمود: ای بنی اسرائیل، خدا را بپرستید که رب من و شما است.

از آنچه گذشت به روشنی معلوم می گردد هرگونه خصوصی که از اعتقاد به ربوبیت و خدایی طرف و نسبت دادن کارهای الهی به وی، پیراسته باشد، نمی تواند به عنوان «عبادت» قلمداد گردد، هر چند از نظر خضوع و فروتنی در درجه نهایی باشد.

بنابراین، خضوع فرزند در برابر پدر و مادر و خضوع امّت در مقابل پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) که از چنین قیدی پیراسته است، هرگز عبادت آنان نخواهد بود.

براین اساس، بسیاری از موضوعات مانند:

تبرک جستن به آثار اولیای الهی و بوسیدن ضریح و در و دیوار حرم  
آنان، توسّل به عزیزان درگاه خدا،

ندای بندگان وارسته پروردگار،

و بزرگداشت زاد روز و یا وفیات اولیای خدا و... .

که برخی افراد نآگاه به آنها، رنگ پرستش غیر خدا و شرك  
می دهند، همگی از گردونه «عبادت» و پرستش غیرخدا، بیرون  
است.

---

1 - دخان: 8

2 - مائدہ: 72